

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

تاریخ تسبیح

جلسه اول

دکتر محسن الویری

کلیات

اهداف درس

آشنایی با:

- ✓ مفاهیم اصلی تاریخ تشیع؛
- ✓ تأملات روش‌شناختی؛
- ✓ مبانی کلامی تحلیل تاریخ تشیع؛
- ✓ منابع تاریخ تشیع.

مفهوم شیعه و دیگر مفاهیم مرتبط با آن

هر یک از ما اصطلاحات مختلفی چون امامیه، اثنی‌عشریه، دوازده امامی، علویان، پیروان اهل بیت (علیهم السلام) را بارها و بارها شنیده‌ایم. این واژه‌ها مفهومی نزدیک یا مرتبط با واژه شیعه دارند. اما آیا می‌توان هر یک از این واژه‌ها را به جای کلمه شیعه به کار برد؟ اگر فرقه‌هایی مانند زیدیه و اسماعیلیه نیز شیعه باشند، پس چه تفاوتی میان ما و آنها وجود دارد؟ هنگامی که از تاریخ تشیع سخن می‌گوییم، کدامین مفهوم از تشیع را باید مبنا قرار دهیم؟

در حقیقت با بررسی‌های تاریخی درباره مفهوم دقیق این واژه‌ها، وجه تمایز آنها از یکدیگر، علت وضع و زمان دقیق آغاز کاربرد آنها، نمی‌توان به نتیجه‌ای روشن و قطعی دست یافت. با این همه، با بهره‌گیری از مطالعات تاریخی، می‌توان به طور نسبی مرز مفهومی این تعابیر را از یکدیگر بازشناخت و با بصیرتی بیشتر آنها را به کار برد.

شاید در میان این واژه‌ها، که همگی به گونه‌ای بر پیروان امیر مؤمنان (علیه السلام) دلالت دارند، واژه شیعه بیشترین کاربرد را داشته باشد. این واژه به استناد بیشتر منابع لغوی^۱ و نیز در کاربرد قرآنی^۲ به مفهوم پیرو است. همچنین واژه‌هایی چون مشایعت و تشیع با شیعه هم‌خانواده هستند. این کلمه در صدر اسلام، به مفهوم لغوی خود زیاد به کار می‌رفت. در زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیز از مفهوم لغوی این کلمه، یعنی شیعه علی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیز آن را در جاهای مختلف به کار می‌برد، استفاده می‌شد. اما مفهوم لغوی شیعه با مفهوم اصطلاحی آن، که بعدها رواج یافت، متفاوت است. پس از آن این واژه تنها برای پیروان امیر مؤمنان علی (علیه السلام) به کار رفت و در این کاربرد جدید تعیین یافت. در حقیقت زمان دقیقی برای رواج این اصطلاح و به بیانی دیگر تعیین این اصطلاح برای اشاره به پیروان امیر مؤمنان علی (علیه

۱. ابن منظور، لسان العرب، ج ۸، ص ۱۸۸.

۲. محمد فؤاد عبدالباقی، المعجم المفهرس لألفاظ القرآن الکریم، القاهرة، دار الکتب المصریه، ۱۹۶۴ م، ص ۳۹۸.

السلام) وجود ندارد. ولی پس از گذشت زمانی واژه امامیه به مفهوم معتقدان به امامت بلافصل امیر مؤمنان علی (علیه السلام) کم و بیش به کار می‌رفت.^۳

اساس چندین فرقه شدن مسلمانان پس از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله)، به سبب اختلاف نظر دربارهٔ جانشینی بلافصل پیامبر و یا چگونگی انتقال امامت (جانشینی بافاصله) بود. نوبختی در آغاز کتاب *فرق الشیعه* ریشهٔ تمام این اختلافات، را بر سر مسئلهٔ امامت از زمان رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله)، می‌داند.^۴ شهرستانی نیز بر این باور است که در طول تاریخ اسلام هیچ شمشیری به اندازه‌ای که برای امامت از نیام بیرون آمده است، برای امری دیگر برکشیده نشده است.^۵ با توجه به تعدد و تنوع گروه‌هایی که به امامت بلافصل امیر مؤمنان علی (علیه السلام) معتقد بوده‌اند، نام‌هایی جدید وضع و یا لفظ شیعه با صفتی همراه شد. به عنوان نمونه می‌توان به نام‌هایی مانند فطحیه، واقفیه، شیعهٔ زیدیه و شیعهٔ اسماعیلیه اشاره کرد. بر این اساس، شیعهٔ اثنی‌عشریه یا شیعهٔ دوازده‌امامی ذیل عنوان عمومی شیعه قرار می‌گیرد. نوبختی مؤلف یکی از قدیمی‌ترین منابع فرق شیعه، شیعه را در مفهوم مطلق آن به معنای قائلان به امامت امیر مؤمنان علی (علیه السلام) به کار می‌برد^۶ او بدون ذکر روشنی از اثنی‌عشریه، فرقه‌ای به نام امامیه را معرفی می‌کند. این فرقه با مفهوم امروزی اثنی‌عشریه منطبق است و یکی از سیزده فرقهٔ پدید آمده پس از امامت امام حسن عسکری (علیه السلام) به شمار می‌رود.^۷ در کتاب *المقالات و الفرق* نیز شیعهٔ علویه به مفهوم مطلق پیروان امیر مؤمنان تا زمان شهادت امام حسین (علیه السلام)^۸ معرفی شده است. امامیه نیز یکی دیگر از فرقه‌های شیعه است که به گونه‌ای با مفهوم اثنی‌عشریه منطبق شده است.^۹

در متون سده‌های بعد، دسته‌بندی و تقسیم‌بندی دیگری مشاهده می‌شود. عبدالقاهر بغدادی، امامیه را در کنار زیدیه، کیسانیه و غلات، از اصناف چهارگانهٔ روافض برشمرده است.^{۱۰} او اثنی‌عشریه را نیز یکی از پانزده فرقهٔ ذیل امامیه معرفی کرده است.^{۱۱} مخالفان شیعه، شیعیان را رافضی می‌نامیدند که این نام‌گذاری بار سلبی داشت. بغدادی نیز در بحث تفصیلی از این پانزده فرقه،^{۱۲} از اثنی‌عشریه سخنی به میان نیاورده است. شهرستانی، فرقه‌شناس پرآوازهٔ دیگر این دوران، نیز امامیه را یکی از فرقه‌های پنج‌گانهٔ شیعه می‌داند^{۱۳} و آن را

۳. اتان کولبرگ، *از امامیه تا اثنی‌عشریه*، ترجمهٔ محسن الویری، فصلنامهٔ پژوهشی دانشگاه امام صادق (علیه السلام)، شماره ۲، زمستان ۱۳۷۴ هـ.ش، ص ۲۲۰ - ۲۰۱.

۴. ابومحمد حسن بن موسی النوبختی، *فرق الشیعه*، تصحیح سید محمدصادق آل بحر العلوم، النجف، المرتضویه، ۱۳۵۵ هـ/ ۱۹۳۶ م، ص ۲.

۵. ابوالفتح محمد بن عبدالکریم شهرستانی، *الملل و النحل* (در حاشیهٔ الفصل فی الملل و الاهواء و النحل)، بیروت، دار المعرفه، ۱۴۰۶ هـ/ ۱۹۸۶ م، ج ۱، ص ۱۶.

۶. النوبختی، ص ۱۷.

۷. همان، ص ۱۱۲ - ۱۰۸.

۸. سعد بن عبدالله ابی‌خلف الاشعری قمی، *کتاب المقالات و الفرق*، تصحیح محمدجواد مشکور، تهران، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۶۰ هـ.ش، ص ۷۰.

۹. همان، ص ۱۰۶ - ۱۰۲.

۱۰. عبدالقاهر بن طاهر بن محمد البغدادی، *الفرق بین الفرق*، تحقیق محمد محی‌الدین عبدالحمید، بیروت، دار المعرفه، بی‌تا، ص ۲۱.

۱۱. همان، ص ۲۳.

۱۲. همان، ص ۷۲ - ۵۳.

۱۳. شهرستانی، ج ۱، ص ۱۹۵.

با تفصیلی نسبی معرفی کرده است.^{۱۴} او همچنین بر این مطلب تأکید می‌کند که امامیه نیز خود به دسته‌های مختلف تقسیم می‌شود:

ثم إن الإمامية لم يلبثوا في تعيين الأئمة بعد الحسن والحسين و علي بن الحسين على رأي واحد بل اختلافاتهم أكثر من اختلافات الفرق كلها.^{۱۵}

امامیه در تعیین پس از حسن، حسین و علی بن حسین به یک راه نرفتند، به گونه‌ای که اختلافات آنان (درباره امامت) از اختلافات فرق دیگر، بیشتر است.

این سخن شهرستانی تا حدودی مبالغه‌آمیز و غیرواقعی است. البته باید به این واقعیت نیز توجه کرد که حضور ائمه شیعه (علیهم السلام)، بیش از دو و نیم قرن، همواره سبب ظهور فرقه‌های جدیدی می‌شد. گاه برخی از این فرقه‌ها بی‌آنکه خوش بدرخشند، زوال می‌یافتند و گاه چند صباحی در صحنه می‌ماندند و تعدادی اندک نیز دیرپاتر بودند و عمری دراز می‌یافتند. در دو کتاب *فرق الشیعه نوبختی و المقالات و الفرق اشعری* به خوبی می‌توان با سیر تشکیل فرقه‌های مختلف، به ویژه پس از رحلت هر یک از امامان شیعه (علیهم السلام)، آشنا شد.

به هر روی، شهرستانی اثنی‌عشریه را یکی از فرقه‌های امامیه می‌داند^{۱۶} و نام ائمه اثنی‌عشریه را این‌گونه ذکر کرده است: مرتضی، مجتبی، شهید، سجاد، باقر، صادق، کاظم، رضی، تقی، نقی، زکی، الحجة و القائم و المنتظر.^{۱۷} شایان ذکر است که هر سه نام اخیر، نام امام دوازدهم (علیه السلام) است و اشاره به سه نفر ندارد. از این روی احتمال می‌رود که این شیوه نوشتن، تصحیف مستنسخان باشد.

در دوران معاصر نیز در مفهوم امامیه وحدت نظر و رویه وجود ندارد. گاه امامیه به مفهوم عام معتقدان به امامت بلافصل حضرت علی بن ابی‌طالب و فرزندان ایشان و اعم از اثنی‌عشریه به کار رفته است.^{۱۸} اما گاهی دیگر با اثنی‌عشریه مترادف شده است. به عنوان مثال *دایرة المعارف اسلام* ذیل مدخل امامیه بی‌اینکه مطلبی درج نماید، خوانندگان خود را به مدخل اثنی‌عشریه ارجاع داده است.^{۱۹} از این رو شاید *دایرة المعارف بزرگ اسلامی* نیز به پیروی از آن، این دو را یکی برشمرده است، البته اخیراً، مدخل اثنی‌عشریه به مدخل امامی ارجاع داده شده است. این واقعیت را نباید انکار کرد که در زبان عامه مردم ایران واژه امامیه کاربرد زیادی ندارد و شاید برای بسیاری از مردم واژه‌ای نامأنوس و مبهم باشد. اصطلاح اثنی‌عشریه یا دوازده‌امامی نیز گرچه مفهومی روشن دارد، اما در میان مردم متداول نیست. اما کلمه مطلق شیعه، بدون هیچ قیدی به مفهوم شیعه اثنی‌عشریه (دوازده‌امامی) کاربردی فراوان و قابل درک دارد. فقها و متکلمان شیعه نیز گاه کلمه امامیه را به مفهومی اعم از تمام شیعیان به کار می‌برند؛ ولی در متون علمی فقهی و کلامی خود، آن را بیشتر با شیعه اثنی‌عشریه مترادف می‌دانند.^{۲۰}

۱۴. همان، ص ۲۲۳ - ۲۱۸.

۱۵. همان، ص ۲۲۳.

۱۶. همان، ج ۲، ص ۵.

۱۷. همان.

۱۸. به عنوان نمونه: محمدجواد مشکور، فرهنگ فرق اسلامی، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۶۸ ه.ش، ص ۶۷.

۱۹. EI۲.

۲۰. زیر نظر: کاظم موسوی بجنوری، *دایرة المعارف بزرگ اسلامی*، تهران، مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۰، ۱۳۸۰ ه.ش، مدخل امامیه.

در نگاهی کلی باید گفت، شیعیان دوازده‌امامی کسانی هستند که معتقد به جانشینی همه‌جانبه امیر المؤمنین علی (علیه السلام) و فرزندان منتخبش، به جز در دریافت وحی، پس از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله) هستند. امیر المؤمنین و فرزندان او از طریق نصب، به این مقام برگزیده شده‌اند و نصب آنها به وسیله نص به مردم اعلام شده است. این تعریف و تلقی از شیعه در این درس مبنا قرار گرفته است. تشیع نیز به معنای شیعه‌پذیری است. از این رو همان مفاهیم و تقسیم‌بندیهای کلمه شیعه و حتی سیر تحول آن برای تشیع نیز صدق می‌کند. بنابراین استفاده از واژه تشیع در عنوان درس، تغییری در مباحث ایجاد نمی‌کند. در پایان این بخش یادآوری دو نکته، سودمند است:

۱- امروزه شیعه در برابر اهل سنت به کار می‌رود و شاید بزرگ‌ترین تقسیم‌بندی مسلمانان همان تقسیم‌بندی آنها به شیعه و سنی باشد. در حقیقت چگونگی اعتقاد به امامت، جوهره این تقسیم‌بندی است. در نوشته‌های معاصران، گاه این دیدگاه مبنا قرار گرفته است که مسلمانان تنها بر اساس تفاوت‌های سیاسی محض به شیعه و سنی تقسیم شده‌اند^{۲۱} و گاه جوهره این تقسیم‌بندی را در پیوند با اعراب شمال و جنوب تبیین کرده‌اند.^{۲۲}

گروهی از مستشرقان ارتباط بزرگ شیعه و سنی را با رابطه پروتستانها و کاتولیکها و یا رابطه سامیها و آریاییها همانند ساخته‌اند. البته این همانندسازی از سوی برخی دیگر از مستشرقان نقد و نفی شده است.^{۲۳} بی‌تردید با این تقسیم‌بندیها نمی‌توان هم‌آوایی داشت.

۲- سزاوار است ما شیعیان در کنار اصطلاح پرکاربرد و قابل دفاع شیعه، از تعبیر مکتب اهل بیت (علیهم السلام) نیز بیش از پیش بهره بگیریم. مکتب اهل بیت (علیهم السلام) به تمام مفهوم شیعه اشاره دارد و از سویی دیگر، نیازمند توضیح و تقیید برای تمایز فرقی مختلف شیعی نیست. بنابراین از بار سلبی پاره‌ای گرایشهای شیعی در طول تاریخ به دور است. از این رو جایگاه بی‌همتا و بدون ستیزه اهل بیت (علیهم السلام) در جهان اسلام، در تعامل با برادران اهل سنت، جایگاهی پذیرفته‌تر است.

تأملات روش‌شناختی

روش تحقیق در تاریخ تشیع بیش از هر چیز یک روش تاریخی است و بیشتر مباحث نظری ناظر به روش‌شناسی و معرفت‌شناسی تاریخ بر این شاخه از مطالعات تاریخی صدق می‌کند. مباحث روش‌شناسی تاریخ مجموعه‌ای نسبتاً گسترده از مسائلی همچون: ویژگیهای مورخ، نقد درونی و بیرونی متن، بررسی صحت صدور، سنخ‌شناسی منابع، علوم کمکی تاریخ، مواضع خطا در تحلیل تاریخی و راههای گریز از آن، رابطه تاریخ و تحلیل تاریخی با نهادها و ساختارهای اجتماعی، رویکردهای روش‌شناختی و داوری درباره آنها مانند فردگرایی، کل‌گرایی و ساختارگرایی است. از این رو این مختصر، مجال مناسبی برای مرور این مباحث نیست. اما به جز این مباحث، در مطالعات تاریخ تشیع باید به دو نکته روش‌شناختی به صورت ویژه توجه شود. در

۲۱. جعفری، ص ۱۵.

۲۲. همان، ص ۲۶.

۲۳. Lewis, Bernard, *The Shi'a in Islamic History, Shi'ism, Resistance, and Revolution*, Edited by: Martin

Kramer, London: Mansell, ۱۹۸۷. pp. ۲۱ - ۳۰.

بیان این نکات بنا بر شرح مفصل و برشمردن تمام موارد نبوده است و ذیل هر یک از نکات نیز در پی بحثی کامل و همه‌جانبه‌نگر نبوده‌ایم.

نکته اول: دشواری نسبی دسترسی به منابع اصیل و دست اول

با وجود آنکه سنت نگارش حدیث نزد شیعیان، منقطع نشده است اما به دلیل شرایط خاص سیاسی شیعیان، به ویژه در سده‌های نخستین، اطلاعات ثبت‌شده درباره آنها به طور نسبی اندک است. اطلاعات ثبت‌شده نیز با شائبه‌هایی آمیخته است که کار تشخیص درست از نادرست را اندکی دشوار می‌سازد. مهم‌ترین دلیل این نکته، کتمان فضایل اهل بیت از سوی جریانهای سیاسی حاکم و دشواری ثبت آنها برای پیروان اهل بیت (علیهم السلام) است. به بیانی دیگر، کینه بدخواهان و تقیّه دستداران اهل بیت (علیهم السلام) در چگونگی ثبت اطلاعات تاریخی تشیع، به ویژه در عصر حضور ائمه اطهار (علیهم السلام) تأثیری بسزا داشته است. در حقیقت باورهای شیعی با احساسات عامه شیعیان آمیخته شده و پیامدهای آن نیز رد پای از خود در آثار تاریخی، از سوی عالمان شیعه به ویژه در دوران غیبت، بر جای گذاشته است. از این رو دست یافتن به اطلاعات قابل اعتماد دشوار است. در جلسات آینده با نمونه‌هایی از این ابهامها و دشواریها، آشنا خواهید شد.

نکته دوم: آمیخته بودن تاریخ تشیع با مباحث کلامی

گرچه هیچ بحث تاریخی را نمی‌توان مستقل از مبانی معرفتی تحلیل کرد، اما فهم تاریخ تشیع وابسته به فهم مباحث کلامی است. از این رو یک پژوهشگر تاریخ تشیع، هرگاه اطلاعات و حتی موضعی روشن درباره این مباحث کلامی نداشته باشد از درک حادثه تاریخی، فهم و تبیین آن نیز عاجز می‌ماند. حیات سیاسی و فرهنگی شیعیان، در عصر حضور معصوم (علیه السلام) و در عصر غیبت، بر پایه‌های فکری و اعتقادی خاصی استوار است که در مقام فهم و تبیین مقاطع تاریخ تشیع باید به این مبانی، به طور کامل، وقوف داشت. همچنین باید موضع خود را در تحلیل تاریخی، نسبت به آن مشخص ساخت. به نظر می‌رسد مهم‌ترین مبانی نظری و کلامی تحلیل تاریخ تشیع را می‌توان به این شرح برشمرد: امامت، عصمت امام، غیبت و مسئله دوازدهمین امام، تقیه.

در بخش بعد به اختصار تمام این مبانی و تأثیر آنها را بر مطالعات تاریخ تشیع بررسی خواهیم کرد. پیش از ادامه این مبحث، یادآوری این نکته لازم است که نگاه ما به تاریخ تشیع، در این درس، نگاهی درونی است. یعنی با پذیرش تشیع به عنوان فرقه ناجیه و پذیرش مبانی کلامی آن، به بررسی و تحلیل خواهیم پرداخت. به بیانی دیگر ما به عنوان یک شیعه، تاریخ تشیع را بررسی می‌کنیم از این رو نگاه غیرشیعیان به تاریخ تشیع می‌تواند نگاهی بیرونی به شمار آید.

مبانی کلامی تاریخ تشیع

امامت

برای رسیدن به درکی روشن از مفهوم امامت و ابعاد و جوانب آن لازم است، زندگی ائمه (علیهم السلام) را بررسی و تحلیل کنیم. مهم‌ترین پیامدهای این بحث در مطالعات تاریخی چنین است: قائل شدن یا نشدن حریم قدسی برای شخصیت مورد تحلیل، در نظر گرفتن یا نگرفتن حیطه‌ای مشخص از وظایف و رسالتها برای شخصیت مورد تحلیل، درک چگونگی تعامل و ارتباط شخصیت مورد تحلیل با اطرافیان خود، برخورداری یا برخوردار نبودن سخن و رفتار شخصیت مورد تحلیل از جایگاهی ویژه به عنوان متن دین و منبع استنباط آموزه‌های دینی.

عصمت

با پذیرش اصل امامت، مصادیق آن و با توجه به پیوند مبحث امامت با عصمت، این موضوع نیز در زمره مبانی تحلیل تاریخ تشیع به ویژه در عصر حضور معصومان (علیهم السلام) قرار می‌گیرد. عصمت که به معنای دور بودن معصومان (علیهم السلام) از جهل و خطاست از نظر دامنه شمول و دایره زمانی محل اختلاف علمای شیعه است. همچنین با توجه به اینکه بحث عصمت شامل پیامبران هم می‌شود، علمای اهل سنت نیز درباره جزئیات عصمت انبیا، دیدگاهی یکسان ندارند.^{۲۴} از این رو با توجه به اهمیت این موضوع، برخی از آثار پدید آمده از سوی عالمان شیعه درباره موضوع عصمت انبیا و ائمه (علیهم السلام) است. طیف دیدگاهها درباره عصمت، از اعتقاد به عصمت از بدو تولد تا پایان عمر و در تمام ابعاد دینی و غیردینی تا اعتقاد به عصمت تنها در امور دینی عصر نبوت و امامت، را دربرمی‌گیرد. رویکرد عالمان شیعه در بررسی این موضوع و اثبات دیدگاه منتخب خود، هر دو رویکرد عقلی و نقلی (قرآنی و روایی) را شامل می‌شود.

از جمله پیامدهای اعتقاد به عصمت معصوم به عنوان یکی از پایه‌های کلامی تحلیل تاریخ تشیع می‌توان به این موارد اشاره کرد: اعتقاد به امکان نداشتن وقوع اشتباه از سوی معصوم (علیه السلام) و در نتیجه قابل دفاع بودن تمام اعمال معصوم، خدشه‌دار نبودن تصمیمها و موضع‌گیریهای امام (علیه السلام) و در نتیجه تلاش پژوهشگر تاریخ برای توجیه آن و سازگار ساختن دیگر حوادث با موضع امام (علیه السلام)، ترسیم چارچوبی مشخص برای پژوهشگر تاریخ تشیع و حرکت اجتناب‌ناپذیر در آن.

غیبت و مسئله دوازدهمین امام

یکی دیگر از مبانی کلامی فهم و تحلیل تاریخ تشیع، به ویژه در غیبت معصوم (علیه السلام)، موضوع غیبت و مباحث وابسته به آن است. از جمله مهم‌ترین پیامدهای این موضوع در تحلیل تاریخ تشیع چنین است: چگونگی ارتباط امام معصوم (علیه السلام) با پیروان خود، میزان تأثیرپذیری جنبش‌هایی که با نام مهدی رخ

۲۴. به عنوان نمونه ر.ک: محمد بن عمر فخر (الدین) رازی، *عصمة الانبیاء*، بیروت، دار الکتب العلمیه، چاپ دوم، ۱۴۰۹ هـ / ۱۹۸۸ م، ص ۳۵ - ۲۶.

نموده‌اند از اندیشه مهدویت، حیطة اختیارات و وظایف فقها، مسئله مشروعیت حکومتها و چگونگی ارتباط علمای شیعه با آنها.

تقیه

هر چند تقیه موضوعی فقهی است ولی تأثیر بسزایی بر فهم رفتار سیاسی ائمه (علیهم السلام) و یاران آنها دارد. تقیه به صورتهای مختلف تعریف شده است. شیخ انصاری نقد را چنین تعریف می‌کند:

التَّحْفُظُ عَنِ الضَّرَرِ الغَيْرِ بِمُؤَافَقَتِهِ فِي قَوْلٍ أَوْ فِعْلٍ مُخَالِفٍ لِلْحَقِّ.^{۲۵}

دور نگاه داشتن خود از آسیب دیگری، از طریق همراهی با او در سخن یا رفتاری مخالف حق.

تقیه مفهومی منحصر به شیعیان نیست. تحقیقات جدید نشان‌دهنده پذیرش آن از سوی صحابه و تابعان، فقه مالکی، حنفی، شافعی، حنبلی، زیدی، طبری، ظاهری، اباضیه و معتزله است.^{۲۶}

با وجود تحقیقات مبسوطی که درباره تقیه، در مباحث مختلف فقهی، انجام شده است؛ لیکن درباره پیامدهای آن بر مطالعات تاریخی تا کنون بحث مدونی ارائه نشده است. از جمله پیامدهای اعتقاد به تقیه می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: بالا رفتن ضرورت دقت در شرایط محیطی زندگی بزرگان شیعه، در نظر گرفتن احتمال لایه‌های غیر آشکار در رفتار بزرگان شیعه و قطعیت نداشتن پاره‌ای از تحلیلها.

در این درس‌نامه، برای این دسته از اعتقادات شیعی که مبنای کلامی تحلیل تاریخی تشیع است، درکی متعارف، رایج و پذیرفته‌شده نزد عموم شیعیان مبنای عمل ما خواهد بود.

بررسی منابع

در اینجا نیز رویه عدم استقصاء تمام منابع و گونه‌های آن در نظر گرفته شده است. برای آشنایی اجمالی با منابع تاریخ تشیع و استفاده بهتر، می‌توان آنها را به گونه‌های زیر تقسیم کرد. قابل ذکر است منابع تخصصی تاریخ تشیع در این گونه‌شناسی ذکر نشده است.

فرهنگها و دایرة المعارفها

نخستین دسته از منابع تاریخ تشیع را منابع عمومی، مانند دایرة المعارفها تشکیل می‌دهند. افزون بر مدخلهای مربوط به تاریخ تشیع در دایرة المعارفهای عمومی و اسلامی، می‌توان به منابع زیر نیز، به عنوان نمونه، اشاره کرد: *دایرة المعارف تشیع، دایرة المعارف الشیعیه، الذریعة إلى تصانیف الشیعیه، أعیان الشیعیه، طبقات الشیعیه.*

۲۵. شیخ مرتضی انصاری، *رسالة فی التقیه*، المؤتمر العالمی بمناسبة الذکری المئویة الثانیة لمیلاد الشیخ الأنصاری، قم، چاپ اول، ۱۴۱۵ هـ، ص ۱۱.

۲۶. ثامر هاشم حبیب العمیدی، *واقع التقیه عند المناهب و الفرق الإسلامیه من غیر الشیعیة الإمامیه*، مرکز الغدیر للدراسات الإسلامیه، بی‌تا، ۱۳۷۷ هـ، ص ۸.

سزاوار است در این رشته از منابعی مانند *تاریخ بغداد* و *تاریخ مدینه دمشق* نیز نام برد.

منابع تاریخ عمومی

در کتابهای تاریخ عمومی اطلاعاتی سودمند درباره تاریخ تشیع وجود دارد. این منابع بدان سبب اهمیت دارند که می‌توان از خلال آنها به دیدگاهی درباره تعامل شیعیان با افراد، جریانها و حوادث عصر خود دست یافت. چند نمونه از مهم‌ترین تاریخهای عمومی عبارت‌اند از: *تاریخ طبری*، *مروج الذهب*، *تاریخ یعقوبی*، *الکامل ابن اثیر*، *البدایة و النهایة ابن کثیر*.

منابع علم رجال

اهمیت کتابهای رجالی شیعی و سنی در شناساندن افکار و احوال شیعیان و متشیعان و مخالفان شیعه است. *رجال کشی*، *رجال طوسی*، *میزان الاعتدال*، *لسان المیزان* و همچنین *تهذیب الکمال* نمونه‌ای از منابع رجالی هستند که اطلاعات ارزشمندی درباره شیعیان دارند. گونه‌ای دیگر از سرگذشت‌نامه‌ها که با عنوان طبقات شناخته می‌شوند، مانند *طبقات الفقهاء*، می‌توانند در این دسته قرار گیرند.

منابع جغرافیایی

در این میان باید به اهمیت بسزای منابع جغرافیایی، که اقسام مختلفی دارند، نیز اشاره کرد. زیرا این منابع ذیل مدخلهای مربوط به بیان داده‌ها و اطلاعاتی درباره مناطق شیعه‌نشین، زندگی اجتماعی شیعیان و پراکندگی آنها نیز پرداخته‌اند. تاریخ شهرها یکی از انواع منابع جغرافیایی است و برای نمونه می‌توان از *تاریخ بیهق*، *التدوین فی أخبار قزوین*، *ذکر محاسن اصفهان* نام برد. سفرنامه‌ها نیز از نظر نشان دادن زندگی اجتماعی اهمیت دارند. مانند *سفرنامه ناصر خسرو*، *أحسن التقاسیم مقدسی* و *رحله ابن بطوطه*.

منابع روایی

جوامع روایی به ویژه جوامع روایی شیعه به صورت مستقیم یا غیرمستقیم اطلاعاتی گران‌سنگ درباره وجوه مختلف حیات علمی، فرهنگی و اجتماعی شیعیان در اختیار می‌نهند. به عنوان مثال یک پژوهشگر تاریخ سده‌های نخستین تشیع به هیچ روی نمی‌تواند از *الکافی* شیخ کلینی و *بحار الأنوار* مرحوم مجلسی چشم‌پوشد.

منابع فقهی و کلامی

در مقدمه این گونه منابع، آگاهیهای ارزشمندی درباره انگیزه نگارش کتابها و شرایط تألیف آنها وجود دارد. مفاد این منابع از مهم‌ترین اسناد بررسی سیر تحول فقه و کلام شیعه است. نمونه‌های این گونه منابع بسیار زیاد و در دسترس است.

نوشته‌های جدید

این نوشته‌ها را می‌توان به دسته‌های مختلف تقسیم کرد. آثار مستشرقان یکی از انواع نوشته‌های جدید است. این آثار، به سبب برخورداری از نگاهی بیرونی، توجه به ابعادی نو و تأثیرگذاری بر اندیشه غربیان نسبت به شیعه اهمیت ویژه‌ای دارد. سخن در این باره بسیار است ولی برای نمونه می‌توان به حجم اندک مطالعات شیعی در مطالعات شرق‌شناسی اشاره کرد. به عنوان مثال در نخستین جلد فهرست آثار اسلامی پیرسون، که شامل کتب و مقالات ۱۹۰۶ تا ۱۹۵۵ است، تنها دو صفحه به اثنی‌عشریه اختصاص یافته است.^{۳۷} دانشجویان تاریخ تشیع باید به آثار برخی از مستشرقان همچون: گلدزیهر، ورهاوزن، لامنس، ماسینیون، برنارد لوئیس، مادلونگ و کولبرگ نیز، توجه کنند.

۳۷. Kohlberg, Etan, *Western Studies of Shi'a Islam, Shi'ism, Resistance, and Revolution*, Edited by: Martin Kramer, London: Mansell, ۱۹۸۷. pp. ۳۱ - ۴۶, p ۴۰.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

تاریخ تسبیح

جلسه دوم

دکتر محسن الویری

پیدایش تشیع

اهداف درس

- ✓ آشنایی با دیدگاه‌های مربوط به پیدایش تشیع؛
- ✓ ارائه دیدگاهی روشن و مستدل درباره تاریخ پیدایش شیعه.

مروری بر مباحث پیشین

در جلسه گذشته درباره کاربرد مفاهیم و واژگان اصلی شیعه سخن گفتیم. همچنین به پاره‌ای از تأملات روش‌شناختی و نیز مبانی کلامی تاریخ تشیع اشاره کردیم. در پایان نیز با تقسیم‌بندی منابع تاریخ تشیع آشنا شدیم.

مقدمه و کلیات

دیدگاه‌های متفاوتی درباره پیدایش تشیع وجود دارد. این دیدگاه‌ها را می‌توان به دو دسته اصلی تقسیم کرد:

- ۱- دیدگاهی که پیدایش شیعه را در مقطعی معین و به صورت دفعی می‌داند؛
- ۲- دیدگاهی که پیدایش شیعه را تدریجی و در یک دوره زمانی می‌داند.

دیدگاه اول را می‌توان به دو دسته کلی تقسیم کرد: نخست دیدگاه اکثریت شیعیان که پیدایش شیعه را به عصر پیامبر منسوب می‌دانند و دیگر دیدگاه اکثریت غیرشیعیان (اهل سنت و مستشرقان) که پیدایش شیعه را به دوران پس از پیامبر منسوب می‌کنند. شاید بتوان این دیدگاه را نیز به دو دسته کلی تقسیم کرد:

الف) دیدگاهی همدلانه که درباره پیدایش شیعه نگاهی منفی ندارد و حوادثی مانند سقیفه، خلافت امیر مؤمنان علی (علیه السلام)، حادثه کربلا و مانند آن را سبب پیدایش شیعه می‌داند.

ب) دیدگاهی ناهمدلانه که با نگاهی منفی گرایانه، پیدایش شیعه را به موهوماتی مانند نقش عبدالله بن سبأ و یا ایرانیان نسبت می‌دهد.

با ژرفنگری در منابع، می‌توان به دیدگاهی دیگر دست یافت. بر اساس این دیدگاه تکوین شیعه در مقطعی خاص (عهد نبوی) بوده ولی بروز اجتماعی و تبیین ابعاد مختلف آن به تدریج و در عهد ائمه (علیهم السلام) صورت گرفته است. برای رسیدن به این جمع‌بندی، باید دیدگاه‌های مختلف را بررسی کرد.

پیدایش شیعه در مقطعی معین

پیدایش شیعه در مقطعی معین را می‌توان به دو دسته اصلی تقسیم کرد: نخست دیدگاه‌هایی که معتقد به پیدایش شیعه در عصر پیامبر است و دیگر دیدگاه‌هایی که معتقد به پیدایش شیعه در مرحله پس از رحلت پیامبر است.

الف) پیدایش شیعه در عصر پیامبر

بیشتر شیعیان از پیروان این دیدگاه هستند. آنها تأسیس شیعه را نه تنها در عصر پیامبر بلکه به دست پیامبر می‌دانند. مهم‌ترین مستند این دیدگاه آن است که پیامبر در چندین مرتبه خود کلمه «شیعة علی» را به کار برده‌اند و از این رو، ایشان پایه‌گذار این مذهب هستند. به عنوان نمونه:

پیامبر^۱ با اشاره به امیر مؤمنان علی (علیه السلام) چنین فرمودند:

إِنَّ هَذَا وَشِيعَتَهُ لَهُمُ الْفَائِزُونَ.

و همچنین پیامبر خطاب به امیر مؤمنان علی (علیه السلام) فرمودند:

سَتَقْدَمُ عَلَيَّ اللَّهُ أَنْتَ وَشِيعَتُكَ رَاضِينَ مَرْضِيَيْنَ.^۲

البته برخی از نویسندگان به تفاوت‌های لفظ شیعه و مضمون این جریان فکری و سیاسی توجه داشته‌اند و به صراحت پایه‌گذاری آن را به پیامبر منسوب کرده‌اند. مستند این دیدگاه روایاتی مانند روایت «یوم الإنذار» و «غدیر خم» است.^۳ نویسنده کتاب بحوث مع أهل السنة و السلفیه با ذکر نمونه‌هایی قابل توجه، از کاربرد واژه شیعه در عهد نبوی که به مثابه تلاش پیامبر برای ترویج لفظ شیعه است، استدلال عقلی مبسوطی برای اثبات تلاش پیامبر برای نشان دادن مضمون امامت در جان مردم اقامه کرده است.

در نقد این دیدگاه می‌توان گفت که کلمه شیعه در آن دوره، به مفهوم مطلق پیرو به کار می‌رفت. همان‌گونه که در آیاتی همچون آیه ۸۳ سوره مبارک صافات و قصص به معنای انصار و اتباع فکری به کار رفته است. همچنین در عهد پیامبر نیز برای پیروان بنی‌امیه کلمه «شیعة آل ابی‌سفیان» به کار رفته است. از این رو برخی از نویسندگان از دو گروه شیعه آن روزگار یعنی شیعه آل‌البیت و شیعه بنی‌امیه نیز یاد کرده‌اند.^۴ البته این واژه بعدها کارکرد خاص لغوی خود را از دست داد و اکنون تنها به عنوان اسم خاص بر پیروان علی (علیه السلام) اطلاق می‌شود. بنابراین لفظ شیعه علی در زمان پیامبر نمی‌تواند به مفهوم اصطلاحی شیعه اشاره داشته باشد. هنگامی که از پیدایش شیعه سخن گفته می‌شود مراد مفهوم اصطلاحی شیعه است نه مفهوم لغوی آن، از این رو نباید این دو مفهوم را با یکدیگر خلط کرد. شاید به همین دلیل صاحب‌نظرانی

۱. ذیل آیه هفتم سوره مبارک بینه.

۲. ابن‌اثیر، *النهایه*، ج ۴، ص ۱۰۶.

۳. به عنوان نمونه ر. ک: مهدی الحسینی الروحانی، *بحوث مع أهل السنة و السلفیه* (رسالة تبحث فی عدة مسائل مهمة یختلف فیها الشیعة و أهل السنة عامة و الحنابلة السلفية خاصة)، قم، المكتبة الإسلامیه، چاپ اول، ۱۳۹۹ هـ / ۱۹۷۹ م، ص ۱۹ به بعد؛

السید عبدالله غریفی، *التشیع، نشوءه - مراحلہ - مقوماته*، بیروت، دار الثقلین، چاپ سوم، ۱۴۱۵ هـ / ۱۹۹۴ م، ص ۲۵ به بعد.

۴. هاشم الموسوی، *التشیع، نشأته و معالمة*، بی‌جا، مرکز الغدیر للدراسات الإسلامیه، چاپ اول، ۱۴۱۴ هـ / ۱۹۹۳ م، ص ۴۱.

همچون شهید صدر در کتاب *نشأة الشيعة و التشيع*، دربارهٔ پیدایش این کلمه به عنوان یک اصطلاح موضع روشن و مشخصی را بیان نکرده‌اند.

ب) پیدایش شیعه پس از رحلت پیامبر

نظرات مختلف پیرامون پیدایش تشیع

دسته‌ای از کسانی که بر این باورند که تشیع در دوران پس از پیامبر پایه‌گذاری شد، با نگاهی همدلانه، یکی از حوادث مهم دهه‌ها یا حتی سده‌های نخستین اسلامی را عامل و یا زمینهٔ پیدایش شیعه برشمرده‌اند. این دیدگاه خود شامل چندین دیدگاه فرعی است که می‌توان مهم‌ترین آنها را به صورت زیر دسته‌بندی کرد:

پیدایش شیعه در پی ماجرای سقیفه

تفاوت موضع شیعیان با جریان حاکم پس از سقیفه و متمایز شدن پیروان امیر مؤمنان علی (علیه السلام) از جریان حاکم، زمینه‌ساز پیدایش این دیدگاه است.^۵

پیدایش شیعه در عصر خلافت عثمان

رویهٔ ناپسند عثمان در حکومت‌داری، سبب موضع‌گیری تند برخی از یاران امیر مؤمنان علی (علیه السلام) علیه او و کارگزاران حکومتی‌اش شد. این امر سبب تمایز یک خط سیاسی جدید در جامعهٔ اسلامی به نام تشیع شد.^۶

پیدایش شیعه در عصر خلافت امیر مؤمنان علی (علیه السلام)

قدرت یافتن امیر مؤمنان (علیه السلام) و پیروان ایشان و تشکل آنها در عصر خلافت امیر مؤمنان علی (علیه السلام) خاستگاه این نظریه را تشکیل می‌دهد.^۷

پیدایش شیعه به دنبال شهادت امام حسین (علیه السلام)

پس از شهادت امام حسین (علیه السلام)، پیدایش جریان‌هایی مانند توأبیین و کیسانیه، سبب گردآمدن گروهی از پیروان اهل بیت (علیهم السلام) شد.

۵. به عنوان نمونه، ر.ک: احمد امین، *فجر الإسلام*، ص ۲۶۶؛ گل‌زیر، *العقیده و الشریعه*، ص ۱۷۴؛ السید عبدالله غریفی، پیشین.

۶. فرغل، *نشأة علم الکلام*، ج ۱، ص ۱۰۵.

۷. ابن ندیم، *الفهرست*، ص ۲۲۳؛ صدر، *بحث حول الولاية*، ص ۱۰؛ عبدالله نعمه، *روح التشيع*، ص ۲۲.

این امر از دیدگاه صاحبان این نظریه، موجب شکل‌گیری و شهرت یافتن شیعه شد.^۸

پیدایش شیعه در عصر امام صادق (علیه السلام)

از دیدگاه برخی مورخان، بی‌شمار بودن فعالیت‌های فرهنگی و علمی امام صادق (علیه السلام) برای تبیین مرزهای اعتقادی شیعه و نشان دادن مبانی رفتار دینی (یعنی فقه) سبب پیدایش شیعه در این عصر شده است. از این رو شیعه را به این عصر منسوب دانسته‌اند.^۹

پیدایش شیعه در عصر غیبت صغری

دوران غیبت صغری و حیرت شیعیان در آن دوران، سبب تمایز گروهی از شیعیان شد که بعدها به نام اثنی‌عشریه شهرت یافتند.

پیدایش شیعه در عصر آل بویه

بر اساس دیدگاه برخی از مورخان، عصر آل بویه، عصر پیدایش شیعه است. آنها عواملی چون: گرایش‌های شیعی آل بویه، که البته عنوان شیعه زیدی یا شیعه اثنی‌عشری آن معلوم نیست، آزادی عمل نسبی علمای شیعه، رونق و اعتبار آنها در پایتخت، عمران و آبادانی عتبات مقدسه، فراهم آمدن آثاری که سبب تمایز کلام و فقه شیعه از کلام و فقه اهل سنت می‌شد، را سبب پیدایش شیعه برشمرده‌اند.

در مقام نقد این دیدگاهها می‌توان گفت که گرچه هر یک از این مقاطع تاریخی، مقطعی سرنوشت‌ساز و حتی نقطه عطفی برای تاریخ شیعه به حساب می‌آیند. اما توجه داشتن به پیوستگی جریان اهل بیت و شیعه اثنی‌عشری به گونه‌ای است که نمی‌توان این مقاطع را به عنوان مقطع پیدایش شیعه در نظر گرفت. زیرا هر یک از نشانه‌های بیان شده در خصوص پیدایش شیعه، در هر یک از این مقاطع، ردپایی در دوران پیش از خود دارد. به عنوان مثال اگر شیخ مفید در عصر آل بویه اندیشه‌های خود را ساخته و پرداخته می‌کرد شاید می‌توانستیم او را مبدع و مبدع تشیع بدانیم. اما در حقیقت او به گردآوری، تدوین، تبویب، تنقیح و تهذیب احادیثی پرداخته است که دو قرن پیش از ایام حیات او صادر شده است. از این رو نمی‌تواند پایه‌گذار تشیع باشد. البته روشن است که نقل و نقد تفصیلی این دیدگاهها موضوع بحث ما نیست. مطابق این دیدگاه، ریشه‌های پیدایش شیعه، خارج از محیط اسلامی قرار دارد. این دیدگاه پیدایش شیعه را از ریشه یهودی یا ایرانی می‌داند.

پیدایش شیعه به دست عبدالله بن سبأ

یهودی دانستن ریشه‌های پیدایش شیعه در پیوند با مسئله عبدالله بن سبأ است، که به دلیل اهمیت موضوع، آن را در جلسه‌ای جداگانه بررسی خواهیم کرد.

۸. کامل مصطفی شبیبی، *الصلة بين الشيعة و التصوف*، ج ۱، ص ۲۲؛ کارل بروکلان، *تاریخ الشعوب الإسلامیه*، ص ۱۲۸.

۹. علی عبدالرزاق، *الإسلام و فلسفة الحكم*، ص ۱۵۹ - ۱۵۸.

پیدایش شیعه به دست ایرانیان

بر اساس دیدگاهی، دخالت و نقش ایرانیان سبب پیدایش شیعه شده است. خلاصه این دیدگاه این است که ایرانی بودن مادر امام سجاد (علیه السلام) سبب شد، ایرانیان که از دیرباز به فرهنگ سلطنت و پادشاهی خو گرفته بودند، خود را به خاندان پیامبر منسوب کنند. آنان با درهم آمیختن اسلام و فرهنگ شاهنشاهی نوعی اسلام ایرانی پدید آورند. علاوه بر این، هر امام فرزند امام پیشین است و این امر با سلطنت موروثی ایرانیان شباهت دارد. آموزه‌های آشکار شیعی پیش از رواج اسلام در ایران، رواج تشیع در جنوب لبنان پیش از عمومیت یافتن آن در ایران، غیرعرب بودن مادر برخی دیگر از ائمه و شیعه نشدن مردمان منسوب به قوم و قبیله ایشان از مهم‌ترین نشانه‌های نادرست این توهم است.

پیدایش شیعه در گذر زمان و به صورت تدریجی

بر اساس این دیدگاه، تشیع در یک مقطع خاص پدید نیامده است بلکه به صورت تدریجی و در خلال قرنهای اول، دوم و حتی سوم هجری و رفته رفته شکل گرفت. انتقادی که به این دیدگاه وارد است خلط میان یک اندیشه و بروز اجتماعی آن، بی‌توجهی به استدلالهای عقلی مربوط به امامت و تکیه محض بر دیدگاه تاریخی و ضعف مستندات آن، است. از این رو، این دیدگاه بیش از آنکه به یک دیدگاه علمی شبیه باشد به یک حدس نزدیک شده است؛ حدسی که تنها با ادله علمی اثبات می‌شود و در غیر این صورت قابل دفاع نخواهد بود.^{۱۰}

نقد دیدگاههای فوق و ارائه دیدگاهی جدید

اکنون با جمع‌بندی می‌توان به دیدگاهی روشن در این باره رسید. در حقیقت تشیع به عنوان مفهوم و محتوای یک مکتب فکری مشخص و یا همان مکتب اهل بیت (علیهم السلام)، در زمان پیامبر شکل گرفته است. از این رو تشیع همان اسلام خالص و ناب محمدی است و نمی‌توان پیدایش آن را به دوره‌های بعد منسوب کرد. ولی از سویی دیگر نیز نمی‌توان مستند کلمه شیعه علی را از سوی پیامبر دانست. زیرا همان‌گونه که ذکر شد پیامبر این کلمه را برای پیروان ابوسفیان نیز به کار برده است. این نکته نیز شایان ذکر است که در عهد پیامبر، علی (علیه السلام) و چند تن از دوستان نزدیک ایشان متفاوت از بقیه صحابه و نزدیک به هم بودند، ولی موضع امیر مؤمنان علی (علیه السلام) با موضع و اندیشه پیامبر متفاوت نبود؛ بنابراین سخن گفتن از وجود تفکر شیعی در عصر پیامبر تلویحاً دلالت بر این دارد که گویی تفکر شیعی چیزی جز اندیشه‌های پیامبر بوده است. اما با یکسان دانستن اندیشه شیعی با اسلام ناب محمدی، گرچه مقطع تکون تشیع به عصر پیامبر بازگردانده می‌شود ولی بروز اجتماعی آن، به عنوان یک جریان مشخص فکری و سیاسی به مقطع زمانی بعد از رحلت پیامبر برمی‌گردد. این سخن به این معنا است که ائمه (علیهم السلام) به تدریج و با توجه به شرایط

۱۰. برای نقدی بر دیدگاههای کولبرگ، ر. که محسن الویری، «نقد نظریه‌ای در پیدایش شیعه اثنی عشریه»، فصلنامه پژوهشی دانشگاه امام صادق (علیه السلام)، شماره (۲)، زمستان ۱۳۷۴ هـ.ش، ص ۸۶ - ۵۱.

جامعه ابعاد مختلف این فکر را تبیین کردند و این‌گونه نبود که از همان روز نخست تمام ابعاد فکری و اخلاقی تشیع بر همگان معلوم باشد. در پایان به نکات زیر می‌توان توجه کرد:

۱- استدلال‌های مربوط به پیدایش تشیع بر دو نوع است: متن‌محور و تاریخ‌محور. استدلال‌های متن‌محور تکیه خود را بر کاربرد واژه تشیع بنیاد نهاده‌اند و استدلال‌های حادثه‌محور به حوادث متکی هستند.

۲- تلقی امروزه ما از امامت و تشیع با تلقی پذیرش قرن‌های نخستین اسلامی متفاوت است. یعنی نمی‌توان گفت شیعیان آن دوران به همان مفهومی شیعه بودند که ما امروزه هستیم. از این رو نمی‌توان مفهوم امروزی شیعه را به دهه‌های نخستین اسلامی تسری داد. کسانی که در آن روزگاران شیعه نامیده می‌شدند و یا نام‌هایی مشابه داشتند بر سه دسته بودند:

- دسته نخست از این شیعیان معتقد به برتری و اولی بودن امیر مؤمنان بودند. از معتقدان به این دیدگاه ابن‌عباس، زیدیه، طرفداران مختار و حتی بنی‌العباس هستند. البته این امر به معنای قبول عصمت و امامت نیست.

- دسته دوم از شیعیان، دوستداران خاندان پیامبر (علیهم السلام) بودند.
- دسته سوم از شیعیان، معتقد به امامت بودند و تعداد آنها از همان ابتدا بسیار اندک بود. به بیانی دیگر باید میان تشیع سیاسی و تشیع اعتقادی در آن دوران تفاوت قائل شد و تشیع به معنای معتقدان به امامت و عصمت ائمه را از تشیع به معنای برتری و فضیلت آنها بازشناخت.

۳- با اینکه بحثها و تحقیقات زیادی در این‌باره صورت گرفته است اما این موضوع همچنان شایسته بازخوانی و نیازمند تحلیل و بررسی است. از این رو باید در یک بررسی تفصیلی آرای مستشرقانی مانند ماسینیون، کربن، لامنس، کایتانی، فلوتن، ولهاوزن، اسمیت، ایوانف، پطروشفسکی و همچنین نظرات پژوهشگران تاریخ معاصر همانند اقبال، قزوینی، آیتی، شریعتی، مطهری، نفیسی، جلال همایی، قاسم تویسرکانی، بازخوانی و تحلیل شود.

۴- در موضوعی بدین پایه از اهمیت، تنها باید به منابع محکم استناد کرد. از این رو استناد به برخی منابع مانند کتاب سلیم بن قیس، که اعتبار آن مورد وفاق و اجماع نیست، صحیح نمی‌باشد. هرچند در سال‌های اخیر در محافل شیعی بر معتبر دانستن این کتاب اصرار شده است.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

تاریخ تسبیح

جلسه سوم

دکتر محسن الویری

پیدایش شیعه؛ عبدالله بن سبأ

هدف درس

✓ آشنایی تحلیلی و انتقادی با یکی از دیدگاههای ناهمدلانه درباره پیدایش تشیع که در سالهای اخیر در محافل غیرعلمی رواج یافته است.

مروری بر مباحث پیشین

در جلسات گذشته، مفهوم تشیع، مبانی و منابع آن، همچنین دیدگاههای مختلف درباره پیدایش شیعه را بررسی کردیم. در نهایت دانستیم که تشیع مفهوم و محتوای یک مکتب فکری مشخص یا همان مکتب اهل بیت (علیهم السلام) است که در زمان پیامبر شکل گرفته است. ولی مفهوم امروزی این واژه در دوران پس از پیامبر رواج یافته است. به بیانی دیگر باید میان مفهوم تشیع، که همان اسلام ناب محمدی است، و بروز اجتماعی آن، که متعلق به دوران پس از پیامبر است، تفاوت قائل شد.

اهمیت بررسی افسانه عبدالله بن سبأ

یکی از دیدگاههای شگفت‌انگیز درباره پیدایش شیعه، منتسب دانستن شیعه به اندیشه و فعالیت‌های یک یهودی یمنی تازه‌مسلمان شده، به نام عبدالله بن سبأ است. این موضوع از سوی صاحب‌نظران شیعی و غیرشیعی نقد شده است و حتی می‌توان این بحث را، در محیط‌های علمی، بحثی مرده به شمار آورد. اما از آن رو که در چند دهه اخیر، این موضوع در منابع و محافل سیاسی انعکاس یافته است. بنابراین، بررسی این مبحث ضروری می‌نماید. در سالهای اخیر در متونی با رویکرد ضدیت با شیعه و رواج منازعات فرقه‌ای در برخی از کشورهای منطقه مطالبی درباره نقش عبدالله بن سبأ در پیدایش شیعه نوشته و توزیع می‌شود. حتی این مطلب در پایگاه‌های اطلاع‌رسانی و وبلاگها نیز مشاهده شده است. از این رو، این موضوع بار دیگر به عنوان یک مسئله روز شایسته بازخوانی است. از سویی دیگر به سبب رواج مطالعات انتقادی تاریخی و ژرف‌کاوی در بررسی‌های تاریخی در دوران معاصر، برخی از مورخان و اندیشمندان به بررسی انتقادی مسئله عبدالله بن سبأ نیز توجه کرده‌اند. در نتیجه متون و منابع مربوط به این موضوع از گوناگونی و تنوعی خاص برخوردار است. حال اگر آنها را یک طیف در نظر بگیریم، یک سر طیف را انکار وجود تاریخی شخصی به نام عبدالله بن سبأ تشکیل می‌دهد و طرف دیگر را پیدایش تشیع و پایه‌گذاری اعتقادات شیعی به دست عبدالله بن سبأ تشکیل می‌دهد. عبدالله بن سبأ فردی است که در اصل یهودی و از اهالی یمن است، پس از آنکه در عهد عثمان اسلام آورد، از آسیای میانه تا مصر سفر کرد و سپس به مخالفت با عثمان پرداخت. او تنی چند از صحابه بزرگوار پیامبر مانند ابودر و عمار یاسر را هم تحت تأثیر خویش قرار داد و توانست در ماجرای قتل خلیفه نقش آفرینی کند. او در عهد خلافت علی (علیه السلام) مجال مناسب‌تر برای فعالیتها و بیان دیدگاههای خود یافت. او

معتقد به الوهیت علی (علیه السلام) شد اما امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) او را از این پندار ناصواب برحذر داشت. عبدالله بن سبأ همچنان بر اندیشه نادرست خویش پای فشرد و در نتیجه امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) به ناچار او را به آتش افکند و بنا به روایتی دیگر به منطقه سباط تبعید کرد. با وجود طرد یا قتل عبدالله بن سبأ، طرفداران او که سبیه (بر وزن تبعیت) یا سبائیه (بر وزن یمانیه) نام گرفته بودند، در چهار گرایش مختلف فعالیت می کردند و در تاریخی که معلوم نیست، از بین رفتند.^۱

با نگاهی به مطالبی که درباره عبدالله بن سبأ در این دسته از منابع آمده است، مجموعه فعالیتها و اقدامات منسوب به او را می توان این چنین برشمرد:

۱- مخالفت با عثمان و پیشتازی در شورانند مردم علیه او؛

۲- برانگیختن چهره های شاخصی همچون ابوذر و عمار علیه عثمان و همراه ساختن آنها با خود؛

۳- سفرهای طولانی به گوشه و کنار جهان اسلام؛

۴- مطرح ساختن مسئله برتری علی (علیه السلام) برای خلافت؛

۵- مطرح کردن مسئله وصایت؛

۶- مطرح کردن مسئله رجعت؛

۷- مطرح کردن اندیشه های یهودیت در لوای اسلام؛

۸- مطرح ساختن الوهیت علی (علیه السلام)؛

۹- وضع کردن تعالیمی برای نابودی اسلام؛

۱۰- ایجاد تشکیلات سری برای گسترش آموزه های خود؛

۱۱- انکار شهادت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) و اعلام بازگشت او به زمین.

این دیدگاه را در مباحث آینده نقد خواهیم کرد، اما اشاره به چندین نکته درباره این دیدگاه لازم است:

۱- برخی از مورخان و نویسندگان، نسبت به وجود تاریخی ابن سبأ و نقش آفرینیهای او نگاهی مثبت داشته اند؛ اما بر درستی دیدگاه خود دلیلی اقامه نکرده اند. آنها تنها به نقل گزارشهای تاریخی پرداخته اند؛ شاید به عقیده آنها استناد به برخی منابع تاریخی، برای درست بودن یک ادعا کافی است. تنها در برخی نوشته های معاصر به ویژه در فضای اینترنت و وبلاگها، در واکنش به آثاری که وجود تاریخی عبدالله بن سبأ را نفی کرده اند، استدلالهای ضعیف جدلی برای اثبات وجود عبدالله بن سبأ مشاهده می شود؛ مانند استناد به روایاتی شیعی که وجود ابن سبأ را پذیرفته اند؛ و یا با استناد به سخن کاشف الغطاء مبنی بر لعن عبدالله بن سبأ از سوی علمای شیعه اصل و وجود تاریخی او را قبول کرده اند.

۱. برای کسب اطلاعاتی درباره احوال، سرگذشت و سرانجام ابن سبأ ر. ک: طبری، ج ۳، ص ۳۷۸ به بعد؛ محمد ابوزهره، *المذاهب الإسلامية*، ص ۴۶؛ علی سامی، *النشأ، نشأة الفكر الفلسفی فی الإسلام*، ص ۱۸؛ عباس محمود عقاد، *در عبقریة عثمان*؛ و به ویژه مقاله جهمان که با عنوان «مزامعة طائفة الشیعة» و با رویکرد پاسخ گویی به مخالفان و منکران ابن سبأ نوشته شده است؛ همچنین آثار مستشرقانی همانند بروکلیمان، ولهاوزن در کتاب *خوارج و شیعة*؛ وان فلوتن و سرانجام دونالدسون هم در این زمینه باید توجه شود؛ همچنین برای کسب اطلاعاتی از پیشینه، چگونگی اسلام آوردن، اعتقادات و فعالیتهای او ر. ک: سید هادی خسروشاهی، *عبدالله بن سبأ بین الواقع و الخیال: دراسة تاریخیة تحلیلیة علی ضوء آراء العلماء و الباحثین*، تهران، المجمع العالمی للتقریب بین المذاهب الإسلامية، ۱۴۲۶ هـ / ۲۰۰۵ م، ص ۴۳ - ۳۴، افزون بر این منابع علامه عسکری نیز سیاهه ای از نام افراد معتقد به ابن سبأ، استدلال و دیدگاه آنها را گزارش کرده است. همچنین برای آگاهی از فرقه و فرقه های سبئی، ر. ک: حسن امین، در مقاله «سبئیة»، ص ۱۰۷ - ۹۹.

۲- این دیدگاه، دیدگاه بیشتر مورخان اهل سنت تا پیش از زمان معاصر است. البته بخشی از این مطالب مانند اعتقاد به الوهیت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) و برخورد تند حضرت با او در برخی از منابع شیعی نیز ذکر شده است. ولی این منابع هیچ‌گاه اندیشه‌های شیعی را با پندارهای نادرست ابن‌سبأ یکسان ندانسته‌اند.

۳- معاصرینی که به تمام یا بخشی از ماجرای عبد الله بن سبأ اعتقاد دارند، هیچ یک در نقد تاریخی شهره نیستند.

ابراهیم بیضون در گونه دوم از تقسیم‌بندی سه‌گانه خود به دیدگاه ویژه تردیدکنندگان در وجود تاریخی عبدالله بن سبأ پرداخته است. افرادی همچون طه حسین و برنارد لوئیس پرسش‌هایی را که درباره وجود تاریخی عبد الله بن سبأ مطرح ساخته‌اند اغلب از سوی منکران وجود او نیز بیان شده است، از این رو دیگر به نقل و نقد آنها نمی‌پردازیم. با وجود این، می‌توان به عنوان نمونه، از دیدگاه علامه عسگری که انکار وجود تاریخی ابن‌سبأ را نوعی اغراق می‌داند، یاد کرد.^۲

از سویی دیگر، برخی افراد در وجود تاریخی ابن‌سبأ و نقش او در پیدایش شیعه تردید جدی دارند و یا آن را به صراحت انکار می‌کنند.^۳

در این طیف دیدگاهها می‌توان از آرای انتقادی عبدالعزیز الهلالی و احمد عباس صالح یاد کرد.^۴ بنا به استناد این کتاب دکتر علی الوردی، استاد عبدالله سبیتی به صورت مبسوط و مستدل و شیخ محمد حسین کاشف الغطاء، آیت الله العظمی الخویی، علامه طباطبائی، دکتر کامل مصطفی شیبی، به صورت گذرا و غیرمبسوط، وجود تاریخی ابن‌سبأ را انکار کرده‌اند.^۵

ادله تردید یا انکار وجود تاریخی عبدالله بن سبأ

ابراز تردید و یا انکار وجود تاریخی عبدالله بن سبأ بر ادله‌ای استوار است که مهم‌ترین آنها به شرح زیر است:

۲. مهدی الحسینی الروحانی، بحوث مع أهل السنة و السلفیة (رسالة تبحث فی عدة مسائل مهمة یختلف فیها الشیعة و أهل السنة عامة و الحنابلة السلفية خاصة)، قم، المكتبة الإسلامیة، چاپ اول، ۱۳۹۹ هـ / ۱۹۷۹ م، ص ۲۷۱ - ۲۵۹.

۳. این دیدگاه را می‌توان در منابع زیر جستجو کرد: هاشم معروف الحسینی، تصوف و تشیع، ص ۳۲ - ۳۱؛ سید محمدحسین طباطبائی، مکتب تشیع، قم، دفتر مکتب تشیع، ۱۳۳۹ هـ ش، ص ۲۲۳ - ۲۰۵؛ فرید وجدی، دائرة المعارف القرن العشرين، ج ۵، ص ۱۷؛ عبدالحسین امینی، العدیر، ج ۹، ص ۲۲۰؛ طه حسین، الفتنة الكبرى، مصر، دار المعارف، چاپ هشتم، ج ۱؛ مروزی بر آرای طه حسین را می‌توان در کتاب عبدالله بن سبأ بین الواقع و الخیال یافت: خسروشاهی، ص ۵۷ - ۵۲، به نقل از طه حسین، الفتنة الكبرى، ج ۱، ص ۱۳۷ - ۱۳۱؛ علی و بنوه، ص ۴۳، ۹۰ و ۱۵۲.

۴. سید هادی خسروشاهی، پیشین، ص ۶۰ - ۵۸.

۵. همان، ص ۸۷ - ۷۴.

موثق نبودن سیف بن عمر

سیف بن عمر که قدیمی‌ترین راوی این ماجراست^۶ به دروغ‌پردازی، نیرنگ و تحریف به سود عباسیان متهم و بلکه مشهور است. علامه عسگری مجموعه‌ای از اظهار نظرهای علمای رجال درباره سیف را گردآورده است که همگی بر ضعف و موثق نبودن او تأکید دارند.^۷

ذکر نکردن موضوع از سوی مورخان برجسته به ویژه در سده‌های نخستین اسلامی

اگر مسئله ابن سبأ از حقیقت بهره‌ای داشت باید تمام مورخان برجسته سده‌های نخستین اسلامی آن را نقل می‌کردند. ولی در آثار مورخان همچون ابن شهاب زهری، عروة بن زبیر، ابان بن عثمان، ابوبکر بن حزم و اقدی و موسی بن عقبه ذکر می‌شود از او به میان نیامده است. افزون بر این اگر به راستی عبدالله بن سبأ وجود و در ماجرای قتل خلیفه سوم نقش داشت، افرادی همچون معاویه باید در اظهارات و مکاتبات خود به این موضوع اشاره می‌کردند. زیرا معاویه از کوچک‌ترین مسئله برای ضربه زدن به امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) و شیعیان آن حضرت استفاده می‌کرد. همچنین عایشه نیز که حساسیت خاصی به امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) داشت و نسبت به حوادث آن دوران، به ویژه قتل خلیفه، موضع‌گیری‌های متعددی داشت، هیچ‌گاه به این موضوع اشاره نکرده است.^۸

تفرق اقوال و آرا نسبت به نسب ابن سبأ و نیز شرح ماجرا در متون اولیه

با مقایسه گزارش‌های تاریخی موجود درباره ابن سبأ می‌توان به آسانی دریافت که درباره نسب، پیشینه، چگونگی فعالیت و سرانجام او اقوال گوناگون و متفرقی وجود دارد، به گونه‌ای که راه رسیدن به حقیقت را بر ما می‌بندد. برخی او را اهل حیره و برخی دیگر او را اهل یمن دانسته‌اند. بعضی او را از ناحیه پدر منسوب به سبائیان یمن می‌دانند و برخی دیگر از ناحیه مادر. برخی مانند جاحظ نام پدر او را حرب دانسته‌اند اما بیشتر نام پدر او را سبأ ثبت کرده‌اند. عده‌ای سرانجام او را سوزانده شدن در آتش و عده‌ای دیگر تبعید به ساباط نوشته‌اند.

مقبول نبودن تأثیرپذیری صحابه کبار مانند ابوذر و عمار

از اقدامات منسوب به ابن سبأ می‌توان به برانگیختن ابوذر، عمار و دیگر صحابه پیامبر و همراه ساختن آنها با خود، علیه خلیفه سوم اشاره کرد. این سخن را از دو وجه می‌توان نقد و بررسی کرد: نخست آنکه این سخن با منزلت صحابه کبار پیامبر سازگار نیست. زیرا آن صحابه که پیامبر در فضیلتشان سخن گفته است، کسانی نبودند که به سادگی دست از اعتقادات خود بشویند و از یک یهودی تازه‌مسلمان تأثیرپذیرند. برای مثال موضع سخت و قاطع ابوذر در برابر کعب الأحبار، که یهودی تازه‌مسلمانی بود، شهره آفاق است. دیگر آنکه اگر روایت نبوی درباره صادق بودن ابوذر را بپذیریم و از سوی دیگر ادعای تأثیرپذیری او از ابن سبأ را مطرح کنیم؛ آن‌گاه

۶. برای نمودار درختی راویان حدیث سیف، ر. ک: سید هادی خسروشاهی، پیشین، ص ۴۸.

۷. سید مرتضی عسکری، عبدالله بن سبأ و اساطیر آخری، بیروت، دار الکتب، ۱۳۹۳ هـ، ص ۲۶.

۸. طه حسین، پیشین، ص ۱۰۰ - ۹۸.

به صحت و درستی رفتار ابن سبأ حکم کرده ایم. زیرا انسان راستگویی چون ابوذر که صداقت او را رسول الله تأیید کرده است با گرویدن به ابن سبأ او را شایسته تأیید یافته است.

مفقود بودن حلقه‌هایی از حضور ابن سبأ در حوادث صدر اسلام

ذکر حضور ابن سبأ در حوادث سالهای سی تا چهل هجری، از هم گسسته و منقطع است. نام او در حوادث مربوط به کشته شدن عثمان و به خلافت رسیدن امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) ذکر شده اما، در گزارشهای مربوط به جمل و صفین هیچ یادی از او نشده است. از این رو، چنین امری کاملاً غیرطبیعی است و احتمال مجعول بودن چنین شخصیتی را تقویت می‌کند.

طرد و لعن ابن سبأ از سوی شیعیان در طول تاریخ و تبری جستن از او

در هیچ منبع تاریخی از حمایت و همدلی شیعیان با ابن سبأ گزارشی ذکر نشده است. از این رو چنین شخصیتی را نباید واضح و پایه‌گذار تشیع دانست زیرا بخشی از تلاش علمی شیعیان در طول تاریخ، معطوف به طرد و نفی اوست.

دیگر تأملات

در برخی از منابع، درباره ابن سبأ تأملاتی دیگر نقل شده است که می‌تواند به انکار وجود تاریخی او مدد رساند؛ مانند غیرطبیعی بودن برخورد نرم و آرام حاکم بصره و معاویه بن ابی‌سفیان با عبدالله بن سبأ در هنگام حضور او در بصره و شام، شبه‌معجزه و غیرطبیعی بودن برخی کارهای منسوب به ابن سبأ مانند سفرهای طولانی در مدت کوتاه به بیشتر نقاط جهان اسلام، مقبول نبودن طرح الوهیت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)، زیرا اگر ابن سبأ پیامبر را قبول داشت باید نخست از الوهیت پیامبر سخن به میان می‌آورد؛ پذیرفته نبودن عملکرد منسوب به امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در برابر او (سوزاندن ابن سبأ در آتش).

جمع بندی

الف) با بررسی دیدگاهها درباره ابن سبأ و مقایسه آنها با یکدیگر، برتری دیدگاه مخالفان او به روشنی مشخص می‌شود تا هنگامی که تأملات مطرح شده از سوی منکران او نقد و رد نشده باشد، توجیهی علمی برای انتخاب گزینه‌ای دیگر وجود ندارد. به بیانی دیگر برای پذیرش دیدگاه کسانی که معتقد به وجود تاریخی ابن سبأ و نقش‌آفرینی او هستند، باید دیدگاه عالمانه مخالفان او را رد و نقض کرد.

ب) گزارشهای مربوط به ابن سبأ از سوی مخالفان و منکران وجود تاریخی او را نیز در دو رویکرد عمده می‌توان نقد کرد: رویکرد نقد بیرونی و رویکرد نقد درونی. استدلالهایی مانند موثق نبودن سیف بن عمر و بیان نشدن اخبار ابن سبأ در منابع تاریخی سده‌های نخستین اسلامی از مصادیق نقد بیرونی هستند. از

گونه‌های مصادیق نقد درونی نیز می‌توان به گزارش‌های تاریخی و استدلال‌هایی مانند مقبول نبودن تأثیرپذیری صحابه کبار پیامبر، اشاره کرد.

(ج) پذیرش یا انکار عبدالله بن سبأ دیدگاهی سراسر سنی یا شیعی نیست.

(د) دیدگاه علمای شیعه در این باره را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: نخست گروهی که وجود تاریخی ابن سبأ را پذیرفته‌اند ولی شخصیت او را منفور، مطرود و غالی می‌دانند و دوری جستن از او را واجب شمرده‌اند. دیگر گروهی که او را شخصیتی خرافی و غیرواقعی می‌دانند.

رویکرد صاحب‌نظران متقدم بیشتر، دیدگاه اول و صاحب‌نظران معاصر دیدگاه دوم است. یعنی دیدگاه علمای شیعه در گذر تاریخ از پذیرش وجود تاریخی عبدالله بن سبأ و تردید در برخی نقش‌آفرینی‌های او و هم‌زمان، دوری جستن و انزجار از او به سمت انکار وجود تاریخی او سیر کرده است. مؤلف کتاب *عبدالله بن سبأ بین الواقع و الخیال* به فهرستی از علمای شیعه که وجود ابن سبأ را پذیرفته ولی او را مطرود شمرده‌اند، اشاره کرده است: سعد بن عبدالله قمی اشعری (۲۹۹ یا ۳۰۱ هـ)، حسن بن موسی نوبختی (۳۱ هـ)، کشی (۳۶ هـ)، محمد بن علی بن الحسین بن بابویه صدوق (۳۸۱ هـ) (که البته از روایت منقول به او بوی طرد و نفی دیده نمی‌شود)، ابوجعفر محمد بن حسن طوسی (۴۶۰ هـ)، ابن ابی‌الحدید (گرچه نمی‌توان او را شیعه شمرد)، (۶۵۶ هـ)، حسن بن علی علامه حلی (۷۲۶ هـ)، عنایة‌الله بن علی قهپائی (۱۰۱۶ هـ)، محمد بن علی اردبیلی (۱۱۰۱ هـ)، محمدباقر مجلسی (۱۱۱۱ هـ)، نعمة‌الله الجزائری (۱۱۱۲ هـ)، محمدباقر خوانساری (۱۳۱۳ هـ)، میرزا نوری طبرسی (۱۳۲۰ هـ)، مامقانی (۱۳۵۱ هـ)، محمدحسین مظفر (۱۳۶۹ هـ)، شریف یحیی امین و صائب عبدالحمید.^۹

نام صاحب‌نظران شیعه و سنی معاصر که منکر وجود تاریخی ابن سبأ هستند، بدین قرار است: علامه عسگری، دکتر علی الوردی، استاد عبدالله سبیتی که به صورت مبسوط و مستدل ابن سبأ را نفی کرده است و شیخ محمدحسین کاشف‌الغطاء، آیت‌الله العظمی الخوئی، علامه طباطبایی و دکتر کامل مصطفی شیبی که به صورت گذرا و غیرمبسوط وجود تاریخی ابن سبأ را انکار کرده‌اند.^{۱۰} در این میان دیدگاه علامه عسگری نسبت به دیگران پیشتاز بوده است و تمام منتقدان شیعه و سنی ابن سبأ، بی‌تردید از اثر گران‌قدر ایشان متأثر بوده‌اند و گاه تنها به تلخیص یا بازنویسی دیدگاه ایشان پرداخته‌اند و سخنی نو ارائه نکرده‌اند. البته این سخن به مفهوم نقدناپذیر بودن کتاب *عبدالله بن سبأ و اساطیر آخری* نیست و از جمله سیر نقل تاریخی که مبنای علامه عسگری بوده، می‌تواند محل تأمل باشد.

(ه) مورخان و صاحب‌نظران اهل سنت نیز در پذیرش مطلق ابن سبأ دیدگاهی انتقادی و تردیدی در صحت گزارش‌های تاریخی دارند. درباره نگاه معاصران اهل سنت باید بین دو رویکرد تفاوت قائل شد:

۱- رویکرد سیاسی که در آن افراتیون وهابی بی‌هیچ منطق علمی و تنها با تأثیرپذیری از انگیزه‌ها و تعصبات کور فرقه‌ای و با تحریک دشمن خارجی بر طبل بی‌رمق تکرار افسانه ابن سبأ می‌کوبند و آن را در قالب جزوات تبلیغی و کتابهایی که در رد شیعه می‌نویسند، در پایگاه‌های اطلاع‌رسانی خود همراه با تهمتها و نسبت‌های ناروای دیگر، منتشر می‌کنند.

۲- رویکرد علمی که از سوی علمای منتجع و دانشگاهیان منصف پی‌گرفته شده و با نگاهی انتقادی به گزارش‌های تاریخی به دیدگاه دانشمندان معاصر شیعه نزدیک شده است. این رویکرد علمی بر سه عامل استوار

۹. سید هادی خسروشاهی، پیشین، ص ۷۴ - ۶۵.

۱۰. همان، ص ۸۷ - ۷۴.

است: انصاف علمی و مذهبی، تأثیرپذیری از روشهای نقد تاریخی معاصر که در محافل علمی غربی آموزش داده می‌شود و مواجهه با آثار استوار و عالمانه‌ای چون نوشته‌ی علامه عسگری.

در پایان باید به این نکته اشاره کرد که در صورت پذیرش ادله‌ی منکران وجود تاریخی ابن‌سبأ، چگونه می‌توان شکل‌گیری این افسانه را توجیه کرد. تبیین دقیق این موضوع نیازمند فرصتی دیگر است؛ اما آنچه به اختصار در اینجا می‌توان بیان کرد این است که: عبدالله بن وهب همدانی، آن‌گونه که بلاذری گزارش کرده است، یا عبدالله بن وهب راسبی همدانی، آن‌گونه که اشعری قمی گزارش کرده است، ابن‌سبأ خوانده می‌شد. او رئیس خوارج نهروان بود که به دلیل نسب یمانی خود و رسیدن نسب همه‌ی یمانی‌ها به سبأ و درستی انتساب افراد به جدّ اعلای خود، ابن‌سبأ نیز نامیده می‌شد و از سویی دیگر به دلیل حبشی بودن مادر خود و ابن‌سوداء خواندن فرزندان زنان حبشی، گاه نیز ابن‌سوداء خوانده می‌شد.^{۱۱} از این رو این‌گونه ملقب ساختن افراد نیز امری طبیعی بود. همچنین عمار یاسر صحابه‌ی بزرگ پیامبر (صلی الله علیه و آله) و امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) نیز در وضعیتی مشابه بود زیرا او به دلیل نسب بردن به قبیله‌ی سبأ و هم به دلیل زاده شدن از مادری حبشی به ابن‌سبأ و ابن‌السوداء ملقب بود.^{۱۲} این اشتراک القاب، سبب درهم آمیختن اخبار این دو و شکل‌گیری یک شخصیت موهوم سوم شد که به دلیل بی‌دقتی مورخان اندک اندک به عنوان یک شخصیت واقعی مورد توجه قرار گرفت و بخشی از گزارشهای تاریخی را به خود اختصاص داد.^{۱۳} فضای ضد شیعی شکل‌گیری این شخصیت موهوم و موثق نبودن روایانی همچون سیف بن عمر نیز سبب شد که در مجموع معجونی از گزاره‌های درست و نادرست شکل بگیرد که اکنون تحلیل و تفکیک درست از نادرست را دشوار کرده است. بر این اساس نام سبئی نیز که به ظاهر بر منسوبان به ابن‌سبأ اطلاق می‌شود، در آغاز به اصحاب عبدالله بن وهب راسبی همدانی گفته می‌شد. اما بعدها به مثابه‌ی یک دشنام برای شیعیان به کار می‌رفت و به هیچ روی به مفهوم طرفداران شخصیت خیالی عبدالله بن سبأ نبود. زیاد بن ابیه نخستین بار دشنام را در نامه‌ای مربوط به ماجرای حجر بن عدی به معاویه نوشت: «الطَّوْأَغِیْتُ مِنْ هَذِهِ التَّرَائِبِ السَّبَائِیَةِ ...» و پس از آن در تاریخ‌نگاری امویان و مانند آن راه یافت و هم‌زمان با مسلمان انگاشته شدن شخصیتی به نام عبدالله بن سبأ به مفهوم طرفداران او تلقی شد.

۱۱. طبری در تاریخ خود، ج ۳، ص ۳۷۸، ذهبی در تاریخ الإسلام و مقریزی در خطط چنین کرده‌اند و ابن‌سبأ را ابن‌سوداء نیز خوانده‌اند.

۱۲. معروف الحسنی، پیشین، ۳۶ - ۳۴.

۱۳. سید مرتضی عسگری، پیشین، ص ۳۲۶ - ۳۱۹، طه حسین، طباطبائی، پیشین، ص ۲۲۳ - ۲۰۵.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

تاریخ تسبیح

جلسه چہارم

دکتر محسن الویری

سقیفه (۱)

هدف درس

✓ آشنایی تحلیلی دانشجویان با ریشه‌ها، ابعاد و پیامدهای مهم‌ترین حادثه سیاسی پس از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله).

مروری بر مباحث پیشین

در جلسات گذشته، پس از بیان کلیاتی درباره تاریخ تشیع و تشریح دیدگاه‌های موجود و دیدگاه برگزیده درباره تاریخ پیدایش تشیع، به دیدگاه نادرستی درباره پیدایش تشیع که آن را به شخصیتی موهوم به نام عبدالله بن سبأ منتسب می‌کند، پرداختیم و آن را به تفصیل بررسی و نقد نمودیم.

مقدمه

تشکیل سقیفه بنی‌ساعده و انتخاب ابوبکر بن ابی‌قحافه، به عنوان خلیفه نخست مسلمانان، شاید مهم‌ترین حادثه پس از رحلت پیامبر در سراسر تاریخ اسلام باشد. به جرئت می‌توان گفت که در بیشتر حوادث سیاسی، فرهنگی و حتی علمی در طول تاریخ اسلام، ردّ پایی از سقیفه را، به طور مستقیم یا غیرمستقیم، می‌توان یافت. این تأثیر در زمینه سیاسی به آسانی فهمیده می‌شود، ولی در زمینه فرهنگی و علمی در قالب تفاوت گرایش‌های مذهبی و مانند آن تجلی یافته است. بی‌تردید سقیفه بر اساس زمینه‌ها و عوامل متعدّد شکل گرفته بود که شناخت این زمینه‌ها و بسترها، نخستین گام در شناخت جریان تاریخی - سیاسی سقیفه است. پیش از ورود به بحث اصلی سقیفه باید به دو نکته اشاره شود که در ادامه به آن می‌پردازیم.

بررسی حوادث ماههای پایانی حیات پیامبر

حوادث ماههای پایانی حیات پیامبر، حوادثی هستند که در وقوع آن میان شیعه و اهل سنت تردیدی نیست؛ اما برداشتهای و دلالت‌های این دو فرقه، از هر یک از آنها مختلف است. مهم‌ترین این حوادث عبارت‌اند از: ماجرای غدیر خم، سپاه اسامه، امامت نماز جماعت در غیاب پیامبر و ماجرای معروف به قلم و دوات. در رخ دادن هیچ یک از این حوادث تردیدی وجود ندارد، اما برداشتهای متفاوتی از این حوادث ارائه شده است. برای نمونه در اینجا دو حادثه را به اختصار توضیح می‌دهیم.

جریان معروف غدیر خم، که در آن پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) خطبه‌ای ایراد کردند، رخدادی قطعی است که مسلمانان در وقوع آن و خطبه معروف غدیر خم تردیدی ندارد، اما سخن بر سر مفهوم این عبارت در

خطبه غدیر خم است که پیامبر فرمودند: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ». اهل سنت از این عبارت چنین برداشت کرده‌اند که پیامبر مسلمانان را به دوست داشتن امیرالمؤمنین، علی (علیه السلام)، فرا خوانده است، حال آنکه شیعیان ضمن نقد این دیدگاه بر این عقیده‌اند که واژه مولى به مفهوم امامت و ولایت است؛ گرچه به طور معمول در برداشتی فروکاهنده در منابر، مجالس و نوشته‌ها، مفهوم امامت و ولایت به مدیریت سیاسی جامعه تنزل داده شده است. دلایل استوار شیعیان برای دلالت کلمه مولى بر ولایت و امامت را در منابع کلامی می‌توان یافت.

حادثه دیگر، موضوع اعزام سپاه أسامة بن زید بن حارثه است. پیامبر در واپسین روزهای حیات خویش أسامة بن زید، جوان نوزده ساله و فرزند زید بن حارثه فرمانده شهید سریه موته، را به فرماندهی سپاهی به جانب روم گماشت. با وجود تأکید بسیار رسول اکرم بر اعزام سریع‌تر سپاه و لعن کسانی که از این فرمان سر باز زنند، این سپاه در زمان حیات پیامبر حرکت نکرد و ابوبکر در نخستین اقدامات خود پس از رحلت پیامبر اکرم، این سپاه را گسیل داشت. اهل سنت این حادثه را نشان‌دهنده شدت محبت اطرافیان پیامبر به ایشان و دشواری تنها گذاشتن پیامبر در واپسین روزهای حیات خود می‌دانند. اما شیعیان، بر این باورند که سر باز زدن از دستور روشن و مؤکد پیامبر توجیه‌شدنی و قابل دفاع نیست و چه بسا این سرپیچی برای بی‌نتیجه ساختن تدبیر پیامبر برای چگونگی اداره جامعه پس از رحلت خود بوده است. به دیگر سخن، پیامبر اکرم بر آن بود تا با انتخاب یک جوان نوزده ساله به فرماندهی سپاه و ملزم ساختن اکثر صاحبان نفوذ برای پذیرفتن فرماندهی او از یک سو مدینه پس از رحلت خویش، از حضور افرادی خاص، که اتفاقاً همانها نیز خلافت را در دست گرفتند، خالی باشد و از سویی دیگر نشان دهد که در مدیریت و اداره جامعه، عنصر سن، عنصری اصلی نیست و می‌توان از افراد جوان برای مدیریت استفاده کرد. همچنین ایشان می‌خواستند از این رهگذر به مسئله کم سن و سالی حضرت علی (علیه السلام) برای به دست گرفتن امامت مسلمانان نیز پاسخ گفته باشند.

نمونه‌هایی از جامعه به یادگار مانده از پیامبر

جامعه به یادگار مانده از پیامبر را می‌توان با این ویژگیها بازشناخت:

- کشوری با دولت مرکزی مقتدر: با توجه به سخن ابن‌خلدون که «إِنَّ الْعَرَبَ أَبْعَدُ الْأَمَمِ عَنِ سِيَاسَةِ الْمَلِكِ»^۱ یکی از معجزات عملی پیامبر این بود که توانستند یک نظام حکومتی فراتر از نظام قبیله‌ای و دولت‌شهر پدید آورند. شروع حکومت در مدینه که حتی از نظر شکلی نیز حالت شهر را نداشت و مجموعه‌ای از چادرهای کنار هم بود^۲ و بنا نهادن مسجد که از نظر مفهومی (عبادی) و کالبدی (شروع معماری) حالت نمادین داشت پایه‌گذاری یک کشور به مفهوم امروزی بود.

- جامعه‌ای با مرزهای جغرافیایی تازه گسترش‌یافته از سال نخست تا یازدهم هجرت: پیامبر از آغاز تشکیل حکومت در مدینه با بستن قرارداد با قبایل اطراف به گسترش مرزهای حکومت خود پرداختند و به هنگام رحلت، این مرزها از جنوب تا یمن، از شمال تا خلیج فارس، از غرب تا دریای سرخ و از شمال غرب تا قلمرو امپراطوری روم گسترش یافته بود.

۱. تاریخ ابن‌خلدون، ص ۱۵۲ - ۱۵۱.

۲. این مطلب به خاطره طبقه دوم خانه ابویوب انصاری به هنگام رحل افکندن پیامبر اشاره دارد.

• نهادینه شدن دین و تبدیل آن به ارزشی اجتماعی: در آستانه رحلت پیامبر دست کم چهار نفر از گوشه و کنار شبه جزیره ادعای پیامبری کردند. این چهار تن عبارتند از: اَسود کذاب عَنسِي،^۳ طليحه، سجاح بنت حارث موصلی و مسيلمه کذاب. این پدیده نشانگر آن است که دین در جامعه آن روزگار به یک هنجار پذیرفته شده و ارزش مشترک و نهاد اجتماعی استوار تبدیل شده بود تا آنجا که حتی دنیاخواهان نیز خود را در ورای آن پنهان می ساختند.

• نهادینه نشدن اسلام در باور، رفتار، ذهن و دل توده مردم به ویژه مسلمانان سالهای متأخر و خارج از مدینه: حوادث بعدی نشانگر آن است که ایمان به قلب بسیاری از مردم رسوخ نکرده است:

قَالَتِ الْأَعْرَابُ أَمَّا قُلٌّ لِمَ تُمُونُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ^۴

نفاق، میل به شیخوختی، فقدان مرجعیت فکری، قدرت یافتن افراد غیرمسلمان و پراکندگی قومی شدید از جمله مصادیق این نکته است.

• چند دستگی اطرافیان و بازماندگان نزدیک پیامبر: تمام اطرافیان پیامبر مسلمانانی وارسته و دین محور نبودند. برای نمونه امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) به عنوان داماد، پسرعمو و دست پرورده پیامبر و عایشه به عنوان همسر پیامبر، هر دو از بازماندگان نزدیک پیامبر بودند و هر یک دامنه نفوذی خاص در جامعه داشتند، اما بر پایه گزارش طبری از ماجرای بیماری پیامبر به نقل از عایشه، عایشه حتی از بردن نام علی (علیه السلام)، که زیر بازوی پیامبر را گرفته بود، سر باز می زد.^۵ این واقعه به روشنی نشان می دهد که اطرافیان نزدیک پیامبر تا چه اندازه از یکدیگر فاصله داشتند.

• در اختیار قرار دادن الگویی نو، گرچه کمال نیافته، برای توسعه و پیشرفت فرد و جامعه: آنچه پیامبر به ویژه در مدینه انجام داد الگویی برای پیشرفت و توسعه فرد و جامعه بود. هر چند این الگو به اوج خود نرسیده بود، اما سرمایه ای گران قدر برای چگونگی تداوم مسیر جامعه نوپای اسلامی بود. با وجود اینکه جامعه اسلامی پس از رحلت پیامبر، آن گونه که مورد نظر پیامبر بود، به ویژه در مسئله جانشینی، راه خود را نیمود، اما سرمایه یادگار مانده از پیامبر آن قدر غنی بود که جامعه را در بسیاری از زمینه ها به مسیری روشن هدایت کند و آن را در مسیر کمال قرار دهد.

ماجرای سقیفه

گزارش منابع اولیه تاریخ اسلام مانند سیره ابن اسحاق، الطبقات الکبری ابن سعد، أنساب الأشراف بلاذری، تاریخ طبری و ... درباره سقیفه بسان دیگر رویدادهای تاریخی، یکسان نیست. برخی از این منابع، خود به نقل گزارشهایی گوناگون و متفاوت پرداخته اند. پاره ای تحقیقات معاصر نشان می دهد که قابل اعتمادترین این گزارشها، گزارشی به نقل از ابن عباس است که به بیان واقعه سقیفه می پردازد. این گزارش در مهم ترین منابع

۳. به فتح عین و سکون نون و جر سین.

۴. حجرات / ۱۴.

۵. طبری، تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۳۳.

سده‌های نخستین از جمله سیره ابن هشام^۶ آمده است. با وجود این، تنها به یاری دیگر گزارشهاست که می‌توان به جزئیاتی بیشتر درباره سقیفه پی برد. مادلونگ گزارشی را که طبری به نقل از هشام بن محمد و او از ابومخنف و او از عبدالله بن عبدالرحمن بن ابی‌عمره انصاری نقل کرده است، از روایات اواخر عصر اموی می‌داند که با آگاهی از گزارش ابن عباس نقل شده است.

بر اساس این گزارشها، به گفته بلعمی «پیامبر را ناشسته هنوز، اختلاف اندر مدینه افتاد.»^۷ پس از رحلت پیامبر، گروهی از انصار از جمله سعد بن عباد، بشیر بن سعد از خزرج و اسید بن خضیر و خباب بن منذر بن جموح از اوسیان در سقیفه بنی‌ساعده بن کلب بن خزرج گرد هم آمدند تا درباره جانشین سیاسی پیامبر رایزنی کنند. این خبر به عمر بن خطاب رسید و او نیز ابوبکر را که در منزل پیامبر بود، فرا خواند و با خود همراه کرد. این دو به طرف سقیفه به راه افتادند و در مسیر حرکت خود، عاصم یا معن بن عدی و عویم بن ساعده را ملاقات کردند و ظاهراً به اتفاق هم به سقیفه رفتند. شاید اطلاعاتی که این دو در اختیار ابوبکر و عمر قرار دادند آنها را برای حضور جدی و مؤثر در سقیفه آماده ساخت.

ظاهراً اولین کسی که در سقیفه سخن گفت خزیمه بن ثابت، ذو‌شهادتین، بود که انصار را به مقدم نداشتن قریش تحریک کرد، ولی اسید بن خضیر در تقدیم قریش سخن گفت و انصار برآشفتند. سپس بشیر بن سعد اُغور انصاری و عویم بن ساعده انصاری و معن بن عدی انصاری سخن گفتند و با آمدن مهاجران و توضیح خواستن آنها، خطیب دایم انصار در عهد پیامبر، یعنی ثابت بن قیس شماس، با آنها سخن گفت و ابوبکر در ردّ او مطالبی بیان داشت. پس از گفتگوها و بیان دیدگاههای مختلف، عمر و ابوعبیده با ابوبکر بیعت کردند. سپس بشیر بن سعد و اسید بن خضیر قوم خود را به بیعت با ابوبکر فرا خواندند و سالم مولای حذیفه به عنوان عضوی از انصار نیز با ابوبکر بیعت کرد. پس از پایان یافتن بیعت، عمر با سعد بن عباد، که به دلیل بیماری خود را در پوششی پتومانند پوشانده بود، سخت برخورد کرد. دیگران به این برخورد او اعتراض کردند و عمر نفرین کرد که خداوند او را بکشد. پس از خروج از سقیفه، با کمک افراد قبیلۀ بنی‌أسلم که در شهر مدینه بودند، از شهروندان مدینه برای خلیفه جدید بیعت گرفته شد، ولی روز بعد، خلیفه در مسجد نشست و بیعت عمومی بار دیگر تجدید شد.

سقیفه؛ رخدای طبیعی یا جریانی از پیش اندیشیده شده؟

با توجه به نقش محوری سقیفه در حوادث صدر اسلام و پس از آن، تاکنون درباره چگونگی تشکیل این نشست، بحثهای فراوانی شده است. اما مهم‌ترین پرسش این است که آیا این حوادث و تشکیل چنین نشستی سیری طبیعی داشت و یا جریانی از پیش تدبیر شده بود؟ در نگاهی کلی می‌توان گفت که به باور بیشتر شیعیان این نشست، جریانی طبیعی نبود و همه و یا بخشهای اصلی آن برنامه‌ای از پیش اندیشیده شده، برای رسیدن به این نتیجه بود. از سویی دیگر، بیشتر اهل سنت بر این باورند که همه و یا بخشهای اصلی سقیفه و بیعت با خلیفه اول، در بستری طبیعی شکل گرفت و ابوبکر و عمر انگیزه‌ای جز خروج از فتنه‌ای که دامن امت پیامبر را گرفته بود، نداشتند.

۶. سیره ابن‌هشام، ج ۴، ص ۳۱۲ - ۳۰۶.

۷. تاریخ بلعمی، ج ۳، ص ۳۳۲.

خلاصه ادله کسانی که سقیفه را رخدادی طبیعی می‌دانند، عبارت‌اند از:

- هم‌سطحی گزارشهای مربوط به این ماجرا با دیگر گزارشهای تاریخی و در نتیجه بسته بودن راه هر گونه تردید در آن؛
 - فتنه‌انگیز بودن شرایط و حس مسئولیت عمر و ابوبکر برای جلوگیری از فتنه‌ها و حفظ یکپارچگی جامعه؛
 - رویکرد مثبت مسلمانان به نتیجه سقیفه به ویژه در دوره‌های بعد؛
- اما ادله کسانی که سقیفه را جریانی از پیش‌اندیشیده شده می‌دانند، می‌توان به شرح زیر بیان کرد:

دلایل طبیعی نبودن جریان سقیفه

الف) قراین پیش از رحلت پیامبر

- ۱- سپاه اسامه: همراهی نکردن افرادی چون عمر و ابوبکر با سپاه اسامه و سر باز زدن آنها از دستور صریح پیامبر شاید به این معنا باشد که آنها سودایی در سر می‌پروراندند و با وجود اصرار پیامبر نمی‌خواستند در ساعتها و روزهای اولیه پس از رحلت پیامبر در مدینه نباشند.
- ۲- ماجرای نماز جماعت: اقامه نماز ابوبکر به جای پیامبر بر خلاف میل باطنی پیامبر و بهره‌هایی که بعدها از این نماز برده شد، قرینه‌ای دیگر است که نشان می‌دهد عده‌ای در پی زمینه‌سازی برای دستیابی به اهدافی دیگر بودند.
- ۳- ماجرای قلم و دوات: ممانعت عمر از اجرای دستور پیامبر برای مکتوب ساختن وصیت ایشان در ساعت‌های پایانی عمر شریفشان، قرینه‌ای دیگر است که در کنار دیگر قراین از وجود یک طرح از پیش‌اندیشیده شده حکایت می‌کند.

ب) ادله و قراین پس از رحلت پیامبر و پیش از سقیفه

آشوب عمر برای تکذیب مرگ پیامبر و آرام شدن او پس از تذکر ابوبکر: ^۸ عمر پس از مرگ پیامبر شمشیر از نیام برآورد که پیامبر نمرده است و به زودی به نزد ما باز خواهد گشت و هر کس از مرگ پیامبر سخن بگوید با شمشیر با او روبه‌رو خواهیم شد. اطرافیان او با خواندن آیه ۱۴۴ آل عمران: وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ و یا آیه سی‌ام زمر: إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ سعی در آرام کردن او داشتند، اما او اعتنا نمی‌کرد. ظاهراً در آن زمان ابوبکر در مدینه نبود. عمر همچنان این آشوب را حفظ کرد و زمانی که ابوبکر وارد مدینه شد و همین آیات را بر عمر خواند، عمر آرام گرفت.

شهید صدر در کتاب *فدک در تاریخ*، احتمال نمایشی بودن اصرار عمر را مطرح کرده است. از جمله ادله‌ای که نمایشی بودن این حرکت را تأیید می‌کند، می‌توان به این موارد اشاره کرد: خبر دادن مکرر پیامبر از وفات

۸. سیره ابن‌هشام، ج ۴، ص ۳۰۵؛ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۰۰؛ طبقات الکبری، ج ۲، ص ۲۶۶؛ الروض الأنف، ج ۷، ص ۵۴۹؛ البدایة و النهایة، ج ۵، ص ۲۴۲؛ شرح نهج ابن‌ابی‌الحدید، ج ۲، ص ۴۴ - ۴۰.

خود پیش از رحلت،^۹ سرپیچی عمر از سپاه اسامه به دلیل احتمال مرگ پیامبر که نشان می‌دهد او از پیش آمادگی وفات پیامبر را داشته است، یکسان بودن آیاتی که ابوبکر برای عمر خواند با آیاتی که پیش از او افرادی مانند عباس و ام‌مکتوم برایش خوانده بودند و توجیه عمر درباره این موضع و عذرخواهی او.^{۱۰}

شایان ذکر است که برخی از معاصران، اقدام ابوبکر برای آرام کردن عمر را دلیل شایستگی او برای به دست گرفتن خلافت دانسته‌اند:

مَوْقِفُ أَبِي بَكْرٍ دَلٌّ عَلَى أَنَّهُ يُتَمَتَّعُ بِرِبَاطِهِ جَاشٌ وَقُوَّةُ أَعْصَابِ عِنْدَ النَّكَبَاتِ لَا يَتَمَتَّعُ بِهَا صَحَابِي آخِرٌ وَهَذَا مَا يَجْعَلُهُ أَوْلَى النَّاسِ بِخِلَافَةِ رَسُولِ اللَّهِ وَقَدْ أَثْبَتَ ذَلِكَ فِي حَرَكَةِ الرَّدَّةِ فِي جَزِيرَةِ الْعَرَبِ.^{۱۱}

ج) ادله و قراین پس از سقیفه

۱- برخورد فیزیکی و قتل مخالفان: سعد بن عباده که مهم‌ترین مخالف بیعت با ابوبکر بود، به گونه‌ای مشکوک در راه شام به قتل رسید و قتل او را به جنیان نسبت دادند. جالب اینجاست که این جنیان بیت شعری نیز در وصف کار خود سروده‌اند!

۲- ورود قبیله بنی‌اسلم وابسته به مهاجران مدینه: بنی‌اسلم که در پی همکاری با پیامبر از زمان غزوه خندق به بعد سالانه مقداری خرما از مدینه دریافت می‌کردند و نمایندگان خود را برای دریافت این سهمیه به مدینه گسیل می‌داشتند، این بار به صورت دسته‌جمعی وارد مدینه شدند و به زور از مردم برای ابوبکر بیعت گرفتند.^{۱۲} این حضور شک‌برانگیز و همچنین دخالت آنها در ماجرای بیعت با خلیفه جدید از قراینی است که طبیعی بودن سقیفه را زیر سؤال می‌برد.

۳- خطبه عمر پیش از سخنرانی ابوبکر^{۱۳} و نقش کلیدی او در بیعت گرفتن برای خلیفه نیز قرینه دیگری است که از نوعی هماهنگی قبلی حکایت می‌کند.

۴- گفتگوی دوازده نفر از صحابه کبار پیامبر با ابوبکر و دلیل آوردن آنها در شایستگی علی (علیه السلام) برای خلافت و عقب‌نشینی خلیفه و برخورد تند و تهدیدآمیز عمر با آنان قرینه‌ای دیگر بر غیرطبیعی بودن سیر ماجرای سقیفه به شمار می‌آید.

۵- تهدید امیرالمؤمنین (علیه السلام) و حمله به منزل ایشان: نکته دیگری که طبیعی بودن سیر ماجرای سقیفه را با تردید روبه‌رو ساخته است، شیوه برخورد با اهل بیت پیامبر است. آنچه در پی سقیفه صورت گرفت، با طبیعی بودن سیر ماجرا سازگاری ندارد.

بخشی از تحلیل طبیعی بودن یا نبودن اجتماع سقیفه بستگی به تحلیل ما درباره گرد آمدن انصار در سقیفه دارد. اگر به استناد قراین ذکر شده، این اجتماع هدایت‌شده و غیرطبیعی باشد، باید گرد آمدن اولیه انصار را هم نتیجه تحریک مستقیم یا غیرمستقیم مهاجران بدانیم. در این زمینه به نکته دیگری هم می‌توان به

۹. راز انکار کوثر، ص ۳۹.

۱۰. سیره ابن‌هشام، ج ۴، ص ۳۱۱ و ۳۱۲.

۱۱. مصطفی السباعی، السیره النبویه: دروس و عبر، القاهرة، دار السلام، ۱۹۹۸ م، الطبعة الأولى دار السلام، ص ۱۰۷.

۱۲. دایرة المعارف بزرگ اسلامی، مدخل ابوبکر.

۱۳. سیره ابن‌هشام، ج ۴، ص ۳۱۱.

عنوان یک قرینه توجه کرد و آن عبارت است از هم‌گرایی و همکاری ابوبکر، عمر و ابوعبیده جراح و سخن عمر مبنی بر اینکه اگر ابوعبیده زنده بود، جانشین خلیفه می‌شد. ولی اگر این اجتماع را طبیعی بدانیم آن‌گاه باید انگیزه انصار را صادقانه یا غیرصادقانه بدانیم؛ بنابراین، می‌توان درباره اجتماع اولیه انصار به احتمالات زیر اشاره کرد:

- هدایت‌شده: یعنی نتیجه تحریک ابوبکر و عمر؛

- غیرهدایت‌شده و طبیعی.

الف) غیرصادقانه: یعنی بر پایه نفاق که این نفاق خود می‌تواند ادامه جریان عبدالله بن ابی‌بکر باشد؛ از این رو، آیات مربوط به نفاق را می‌توان با این رویکرد هم تحلیل کرد.

ب) صادقانه: بر فرض صادقانه بودن انگیزه انصار در گردهمایی سقیفه سه حالت زیر قابل تصور است:

۱- واکنش انصار به تلاش مهاجران؛ لازمه این سخن آن است که بگوییم هماهنگی عمر، ابوبکر و ابوعبیده برای دیگران هم قابل تشخیص و جالب توجه بوده است.

۲- به گفته مدلولنگ و بر پایه اعتقاد انصار به حقانیت خود برای جانشینی پیامبر، این تصور که انصار با تجمع جداگانه خود خلافت را طلب کرده باشند، چندان قابل دفاع نیست.

۳- اعتقاد انصار به پایان یافتن دوره اقتدار حکومت مرکزی و ضرورت نداشتن پیروی از قریش یا دولت مرکزی ناسازگار با اقدامات و روشهای پیامبر، آنها را به این گردهمایی سوق داده است.

داوری درباره یکی از وجوه احتمالی انگیزه شکل‌گیری سقیفه آسان نیست، ولی با نگاه به مجموعه این قراین و مقایسه مستندات دو دیدگاه، نمی‌توان دیدگاه طبیعی بودن ماجرای سقیفه را به راحتی پذیرفت.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

تاریخ تسبیح

جلسہ پنجم

دکتر محسن الویری

سقیفه (۲)

اهداف درس

- ✓ آشنایی تحلیلی با ریشه‌ها، ابعاد و پیامدهای مهم‌ترین حادثه سیاسی پس از رحلت پیامبر با تأکید بر موضع امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)؛
- ✓ بررسی مسئله بیعت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) با خلیفه اول.

مروری بر مباحث پیشین

در جلسه پیشین، ریشه‌ها و ابعاد مختلف شورای سقیفه به بحث گذاشته شد و دیدگاه‌های مختلف در این زمینه مطرح گردید.

مقدمه

نکات و سخنان زیادی درباره سقیفه مطرح است. بی‌تردید یکی از اصلی‌ترین محورهای شایسته توجه در موضع امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) درباره این حادثه است. در صورت اثبات ناخشنودی حضرت از این نشست و نتیجه آن، مسئله دیگری رخ می‌نماید و آن موضوع فرد اصلح برای تصدی خلافت از دیدگاه امیرالمؤمنین و دلیل تلاش نکردن آن حضرت برای بر هم زدن نتیجه سقیفه به سود فرد اصلح است. بیعت حضرت با خلیفه منتخب نیز موضوع دیگری است که باید بدان پرداخت. در این درس، به صورت فشرده به این موضوعات می‌پردازیم.

موضع امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) درباره نتیجه سقیفه

یکی از مهم‌ترین مطالب مربوط به سقیفه موضع امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) است. شکی نیست که امیرالمؤمنین با نتیجه سقیفه موافق نبودند و خود را برای خلافت، شایسته‌تر از ابوبکر می‌دانستند؛ اما تاریخ هیچ گزارشی از تلاش آن حضرت برای بر هم زدن نتیجه سقیفه ثبت نکرده است. این نکته سبب شده است که برخی از رضایت حضرت از نتیجه سقیفه سخن بگویند، اما باید توجه داشت که بین تلاش برای بر هم زدن نتیجه سقیفه و ابراز ناخشنودی از آن، تفاوت وجود دارد.

برای به دست دادن داوری درست و نزدیک به واقعیت از این موضوع، ناگزیر باید به سخنان آن حضرت مراجعه کنیم. مجموعه مطالبی که از سخنان امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در نهج البلاغه و دیگر منابع به دست می‌آید، در محورهای زیر قرار می‌گیرد:

الف) ابراز ناخشنودی از وقوع سقیفه

ناخشنودی امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) از نتیجه سقیفه را می‌توان از سخنانی متعدد برداشت کرد. یکی از صریح‌ترین سخنان حضرت در این زمینه، فرازهای نخست خطبه شقشقیه^۱ است:

أَمَّا وَاللَّهِ لَقَدْ تَقَمَّصَهَا فُلَانٌ وَإِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ مَحَلِّي مِنْهَا مَحَلُّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَى، يَنْحَدِرُ عَنِّي السَّيْلُ وَلَا يَرْقَى إِلَيَّ الطَّيْرُ.

سوگند به خدا، فلانی^۲ جامه خلافت را بر تن کرد در حالی که می‌دانست که جایگاه من نسبت به خلافت، جایگاه محور آسیاب نسبت به آسیاب است. سیل از (بلندای) من سرازیر می‌شود و پرنده به (بلندای) من پر نمی‌گشاید.

گزارش مسعودی در این زمینه نیز قابل توجه است:

لَمَّا بُوِيَ أَبُو بَكْرٍ فِي يَوْمِ السَّقِيْفَةِ وَجَدَّتْ لَهُ الْبَيْعَةَ يَوْمَ الثَّلَاثَاءِ عَلَى الْعَامَّةِ خَرَجَ عَلَيَّ فَقَالَ: أَفْسَدْتَ عَلَيْنَا أُمُورَنَا وَلَمْ تَسْتَشِرْ وَلَمْ تَرَ لَنَا حَقًّا، فَقَالَ لَهُ أَبُو بَكْرٍ، بَلَى وَلَكِنِّي خِفْتُ الْفِتْنَةَ.^۳

وقتی با ابوبکر در سقیفه بیعت شد و روز سه‌شنبه این بیعت نزد عامه مردم تجدید شد، امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) از منزل بیرون آمد و خطاب به ابوبکر گفت: امور ما را به نابسامانی کشاندی و مشورت نکردی و حق ما را رعایت نکردی، ابوبکر به او گفت: آری ولی از فتنه بیمناک بودم.

ب) اعتقاد امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) به حقانیت خود

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) خود را برای منصب خلافت شایسته‌تر از دیگران می‌دانست. با نگاه به سخنان آن حضرت، سه دلیل برای این اعتقاد می‌توان اقامه کرد:

۱- وصیت و نص رسول خدا: حدیث مشهور غدیر شاهد این سخن است. این حدیث، صرف نظر از مقطع زمانی استناد امیرالمؤمنین به آن، گواه اعتقاد امیرالمؤمنین به حقانیت خود برای خلافت به استناد وصیت پیامبر خداست.

۲- شایستگیهای فردی: امیرالمؤمنین در یکی از نامه‌های نهج البلاغه این گونه می‌نگارد:

۱. نهج البلاغه فیض الإسلام، خطبه ۳.

۲. در متون قدیم‌تر نهج البلاغه، به جای فلان به صراحت از ابن ابی قحافه نام برده شده است.

۳. المسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۱۶.

فَنَحْنُ مَرَّةً أَوْلَىٰ بِالْقُرَابَةِ وَتَارَةً أَوْلَىٰ بِالطَّاعَةِ.^۴

ما هم به دلیل قرابت و هم به دلیل اطاعت از خداوند و بندگی او به خلافت شایسته‌تر هستیم.

بخش پایانی این سخن (أَوْلَىٰ بِالطَّاعَةِ) به صلاحیت و شایستگی فردی حضرت و برتری او نسبت به دیگران برای پذیرش خلافت اشاره دارد.

۳- روابط نزدیک نسبی و روحی با رسول خدا: امیرالمؤمنین در مقاطع مختلف تاریخی و در تبیین حوادث گوناگون بعد از رحلت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) به موضوع روابط نسبی و روحی خویش با رسول خدا اشاره نموده است. برای نمونه به دو سخن زیر توجه فرمایید:

فَنَحْنُ مَرَّةً أَوْلَىٰ بِالْقُرَابَةِ وَتَارَةً أَوْلَىٰ بِالطَّاعَةِ وَلَمَّا احْتَجَّ الْمُهَاجِرُونَ عَلَيَّ الْأَنْصَارِ يَوْمَ السَّقِيْفَةِ بِرَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فَلَجُّوا عَلَيْهِمْ فَإِنْ يَكُنِ الْفَلَجُ بِهِ فَالْحَقُّ دُونَكُمْ وَإِنْ يَكُنْ بغيرِهِ فَالْأَنْصَارُ عَلَيَّ دَعَوَاهُمْ.^۵

ما هم به دلیل قرابت و هم به دلیل اطاعت از خداوند و بندگی او به خلافت شایسته‌تر هستیم. هنگامی که مهاجران روز سقیفه (با تمسک به نزدیکی به پیامبر) بر انصار احتجاج کردند، بر آنان پیروز شدند، پس اگر پیروزی به این (قرابت) است، حق با ماست نه با شما و اگر معیار برتری چیز دیگری است، دعوی انصار به قوت خود باقی است.

أَمَّا الْاِسْتِیْدَادُ عَلَيْنَا بِهَذَا الْمَقَامِ وَنَحْنُ الْأَعْلَوْنَ نَسَبًا وَالْأَشْدُّونَ بِالرَّسُولِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) نَوَاطًا فَإِنَّهَا كَانَتْ أَثَرَةً شَحَّتْ عَلَيْهَا نَفُوسُ قَوْمٍ وَسَخَّتْ عَنْهَا نَفُوسُ آخَرِينَ ...^۶

... اما در موضوع خلافت خودمحموری کردند، در حالی که ما از نظر نسب برتر بودیم و پیوندمان با رسول الله محکم‌تر. خلافت امتیازی بود که گروهی بدان طمع ورزیدند و گروهی دیگر سخاوتمندانه از آن چشم پوشیدند ...

ج) تلاش نکردن برای بر هم زدن نتیجه

گزارشهای تاریخی و سخنان پرصلابت آن حضرت، ناخشنودی ایشان را از آنچه در سقیفه پیش آمده بود به روشنی نشان می‌دهد. با این وجود، آن حضرت تلاشی درخور برای بر هم زدن نتیجه سقیفه انجام ندادند. ادله این تدبیر را می‌توان به شرح زیر بیان کرد:

۱- جلوگیری از تفرقه و خونریزی میان مسلمانان

صبر تاریخی علی (علیه السلام) که به تعبیر خویش خار در چشم و استخوان در گلو بر این وضعیت بود و ۲۵ سال سکوت معنادار آن حضرت وحدت و انسجام اجتماعی مسلمانان را حفظ نمود. شرایط دشوار جامعه

۴. نهج البلاغه، نامه ۲۸.

۵. بخشی از نامه ۲۸ نهج البلاغه.

۶. نهج البلاغه، خطبه ۱۶۲.

اسلامی در آن روزگار، زمینه را برای هر گونه فتنه‌انگیزی و فرصت‌طلبی مخالفان آماده ساخته بود و اندک بهانه‌ای کافی بود تا آتش کفر منافقان کوردل، از زیر خاکستر تاریخ دوران دوباره سر برآورد و جامعه اسلامی را متزلزل سازد.

وَرَوَى الْكَلْبِيُّ قَالَ لَمَّا أَرَادَ عَلِيٌّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) الْمَسِيرَ إِلَى الْبَصْرَةِ قَامَ فَخَطَبَ النَّاسَ فَقَالَ بَعْدَ أَنْ حَمَدَ اللَّهَ وَصَلَّى عَلَى رَسُولِهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) إِنَّ اللَّهَ لَمَّا قَبَضَ نَبِيَّهُ اسْتَأْثَرْتُ عَلَيْنَا قُرَيْشٌ بِالْأَمْرِ وَدَفَعْتَنَا عَنْ حَقِّ نَحْنُ أَحَقُّ بِهِ مِنَ النَّاسِ كَأَفَّةٍ فَرَأَيْتُ أَنَّ الصَّبْرَ عَلَى ذَلِكَ أَفْضَلُ مِنْ تَفْرِيقِ كَلِمَةِ الْمُسْلِمِينَ وَسَفْكِ دِمَائِهِمْ وَالنَّاسُ حَدِيثُوا عَهْدٍ بِالْإِسْلَامِ وَالَّذِينَ يَمْخُضُ مَخْضَ الْوُطْبِ يُفْسِدُهُ أَدْنَى وَهَنٍْ وَيَعْكِسُهُ أَقْلٌ خَلْفٌ.^۷

کلبی روایت کرده است که وقتی علی می‌خواست به بصره برود، برخاست و برای مردم خطبه خواند و بعد از ستایش خداوند و درود فرستادن بر پیامبر او گفت: هنگامی که خداوند جان فرستاده خویش را گرفت، قریش خود را در موضوع خلافت بر ما برتر نهاد و ما را از حقی که از همه مردم بدان سزاوارتر بودیم بازداشت. پس من اندیشه کردم که شکیبایی در برابر آن برتر از ایجاد چند دستگی میان مسلمانان و ریخته شدن خون آنهاست و این در حالی بود که مردم تازه اسلام آورده بودند و دین بسان مشک شیر در حال تکان شدید بود و کوچک‌ترین سستی، سامان آن را بر هم می‌زد و کوچک‌ترین تخلفی آن را واژگون می‌ساخت.

گزارش‌های تاریخی گواه شرایط سخت جامعه اسلامی آن روزگار است. فرصت‌طلبانی که دل در گرو ثبات و استقرار اوضاع نداشتند زبان به گزافه‌گویی و فتنه‌انگیزی گشودند. برای نمونه یکی از یهودیان مدینه خطاب به حضرت گفت: پیامبر خویش را به خاک نسپرده درباره خلافت اختلاف پیدا کردید، امیرالمؤمنین در پاسخ به او گفت: اختلاف ما درباره خود او نبود، (درباره چیزی بازمانده) از او بود (إِنَّمَا اِخْتَلَفْنَا عَنْهُ لَأَفِيهِ)، ولی شما هنوز پاهایتان از آب دریا خشک نشده بود که به پیامبر خود گفتید: برای ما معبودی همچون معبود بت‌پرستان قرار بده و موسی گفت: شما مردمانی نادانید (اشاره به آیه ۱۳۸ سوره بقره).^۸ نمونه دیگر، رفتار فتنه‌انگیزانه ابوسفیان است. ابوسفیان در آن شرایط حساس نزد علی (علیه السلام) آمد و پس از بدگویی از خلیفه اول به علی پیشنهاد داد که دست بگشاید تا با او بیعت کنند، امیرالمؤمنین او را از خود راند و فرمود:

وَاللَّهِ إِنَّكَ مَا أَرَدْتَ بِهَذَا إِلَّا الْفِتْنَةَ وَإِنَّكَ وَاللَّهِ طَالَمَا بَغَيْتَ لِلْإِسْلَامِ شُرًّا، لَأَحَاجَةٌ لَنَا فِي نَصِيحَتِكَ.

و سوگند به خدا که تو از این پیشنهاد جز اراده فتنه نداری و تو همواره بدخواه اسلام بوده‌ای، ما را به خیرخواهی تو نیاز نیست.^۹

۷. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، چاپ اول، دار احیاء الکتب العربیه، ۱۳۷۸ هـ. ش / ۱۹۵۹ م، ج ۱، ص ۳۰۸.

۸. نهج البلاغه فیض الإسلام، کلمه قصار، ص ۳۰۹.

۹. طبری، تاریخ طبری، مؤسسة الأعلمی، بی‌تا، ج ۲، ص ۴۴۹.

۲- ترس از بازگشت کفر و فساد دین

امام علی (علیه السلام) در جای جای سخنان خویش از این ترس سخن گفته است. از این رو یکی از دلایل اقدام نکردن علیه جریان سقیفه، همان ترس از تباه شدن دین و از بین رفتن زحمات طاقت فرسای پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بوده است.

أَيُّمُ اللَّهُ لَوْ لَا مَخَافَةُ الْفُرْقَةِ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ وَأَنْ لَا يَعُودَ الْكُفْرُ وَيَبُورَ الدِّينُ لَكُنَّا عَلَى غَيْرِ مَا كُنَّا عَلَيْهِ.^{۱۰}

سوگند به خدا، اگر بیم از چند دستگی بین مسلمانان و بازگشت کفر و فساد و هلاک دین نبود، ما غیر آنچه که بودیم، می بودیم.

فَمِنْ ذَلِكَ الْخُطْبَةُ الَّتِي رَوَاهَا أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ الْمَدَائِنِيُّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جُنَادَةَ قَالَ: قَدِمْتُ مِنَ الْحِجَازِ أُرِيدُ الْعِرَاقَ فِي أَوَّلِ إِمَارَةِ عَلِيٍّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فَمَرَرْتُ بِمَكَّةَ فَأَعْتَمَرْتُ ثُمَّ قَدِمْتُ الْمَدِينَةَ فَدَخَلْتُ مَسْجِدَ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) إِذْ نُودِيَ الصَّلَاةَ جَامِعَةً فَاجْتَمَعَ النَّاسُ وَخَرَجَ عَلِيٌّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) مُتَقَلِّدًا سَيْفَهُ فَشَخَّصَتِ الْأَبْصَارُ نَحْوَهُ فَحَمِدَ اللَّهُ وَصَلَّى عَلَى رَسُولِهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) ثُمَّ قَالَ أَمَا بَعْدُ فَإِنَّهُ لَمَّا قَبِضَ اللَّهُ نَبِيَّهُ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) قَلْنَا نَحْنُ أَهْلُهُ وَوَرَثَتَهُ وَعَتْرَتَهُ وَأَوْلِيَائِهِ دُونَ النَّاسِ لَا يَنَازِعُنَا سُلْطَانَهُ أَحَدٌ وَلَا يَطْمَعُ فِي حَقِّنَا طَامِعٌ إِذْ انْبَرَى لَنَا قَوْمًا فَعَصَبُونَا سُلْطَانَ نَبِيِّنَا فَصَارَتْ الْإِمْرَةُ لغيرِنَا.^{۱۱}

عبدالله بن جناده نقل کرده است که در آغاز خلافت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) از حجاز به جانب عراق روان شدم. نخست به مکه رفتم، عمره به جای آوردم، سپس به مدینه رفتم و وارد مسجد النبی شدم که نماز جماعت اعلام شده بود. مردم جمع شدند و علی (علیه السلام) با شمشیر آویخته بیرون شد. چشمها به او دوخته شده بود. او حمد خدای به جای آورد و بر فرستاده او درود فرستاد، سپس گفت: هنگامی که خداوند جان پیامبر را گرفت، ما (با خود می)گفتیم ما خاندان او و میراث بران او و عترت او و متولیان امر او هستیم و دیگران چنین نیستند. هیچ کس در سلطه و قدرت (بازمانده از) او با ما نزاع نخواهد کرد و هیچ کس به حق ما طمع نخواهد بست، ولی خویشان ما تعرض کردند و سلطه (بازمانده از) پیامبر ما را غصب کردند و حکومت از آن غیر ما شد.

۳- تنها و بی یار بودن

بی شک هر حرکت و اقدامی به پشتوانه مردمی و اقبال عمومی نیازمند است. از این رو هر گونه اقدام نسنجیده در راستای اصلاح اجتماعی که با همراهی و همداستانی مردم توأم نباشد، نه تنها به ثمر نخواهد نشست بلکه راه خیزشهای بعدی را نیز خواهد بست. یکی از دلایلی که امام علی (علیه السلام) علیه فضای سیاسی حاکم زمان خویش قیام نکرد و اعتراض عملی خود را علیه جریان انحرافی سقیفه آشکار نداشت، نبودن همراه و رفیق و احساس نیاز نکردن مردم آن جامعه بود. شکوه های دردمندان آن رهبر دلسوز نشانگر آن است که

۱۰. ابن ابی الحدید، پیشین، ص ۳۰۷.

۱۱. همان.

کسی در این میان، در ستاندن حق اهل بیت و بازگرداندن اسلام به مسیر راستین اولیه‌اش با ایشان همراه و همدل نبود.

وَطَفِقْتُ أَرْتِي بَيْنَ أَنْ أُصُولَ بَيْدِ جِذَاءٍ أَوْ أُصِيرَ عَلَى طَخِيهِ عَمِيَاءَ ... فَرَأَيْتُ أَنَّ الصَّبْرَ عَلَى هَاتَا أَحَجَى، فَصَبَّرْتُ وَفِي الْعَيْنِ قَذَى وَفِي الْحَلْقِ شَجَى.^{۱۲}

(بعد از به خلافت رسیدن ابوبکر) شروع به اندیشه کردم: حمله با دستان خالی یا شکیبایی بر این فضای تاریک ... پس دیدم که صبر بر این بخردانه‌تر است، پس شکیبایی ورزیدم در حالی که خار در چشم و استخوان در گلو داشتم.

فَنظَرْتُ فَإِذَا لَيْسَ لِي مُعِينٌ إِلَّا أَهْلُ بَيْتِي فَضَنَنْتُ بِهِمْ عَنِ الْمَوْتِ وَأَغْضَيْتُ عَلَى الْقَذَى وَشَرِبْتُ عَلَى الشَّجَا وَصَبَّرْتُ عَلَى اخْذِ الْكُظْمِ وَعَلَى أَمْرٍ مِنْ طَعْمِ الْعَلْقَمِ.^{۱۳}

پس نگریدم و دیدم یآوری ندارم، جز خویشان نزدیکم، دریغ آمد که مرگ آنان را دریابد (برای یاری من کشته شوند). پس چشم بر هم نهادم با خاری که در چشم داشتم و با استخوانی در گلو جرعه نوشیدم و بر گرفتگی راه گلو و بر تلخ‌تر از طعم علقم شکیبایی ورزیدم.

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَعْدِيكَ عَلَى قُرَيْشٍ وَمَنْ أَعَانَهُمْ فَإِنَّهُمْ قَدْ قَطَعُوا رَحْمِي وَأَكْفَوْوا إِنَائِي وَأَجْمَعُوا عَلَى مُنَازَعَتِي حَقًّا كُنْتُ أَوْلَى بِهِ مِنْ غَيْرِي وَ... فَنظَرْتُ فَإِذَا لَيْسَ لِي رَافِدٌ وَلَا ذَابٌ وَلَا مُسَاعِدٌ إِلَّا أَهْلُ بَيْتِي فَضَنَنْتُ بِهِمْ عَنِ الْمَنِيَةِ فَأَغْضَيْتُ عَلَى الْقَذَى وَجَرَعْتُ رِيقِي عَلَى الشَّجَا وَصَبَّرْتُ مِنْ كُظْمِ الْغَيْظِ عَلَى أَمْرٍ مِنَ الْعَلْقَمِ وَالْمِ لِقَلْبٍ مِنْ وَخْرِ الشَّفَارِ ...^{۱۴}

بار پروردگارا، از تو بر قریش و کسانی که آنها را مدد رساندند، یاری می‌خواهم. آنها قطع رحم کردند و ظرف ما را واژگون کردند و برای منازعه بر حقی که نسبت به دیگران به آن سزاوارتر بودم، دست به دست هم دادند و ... پس نگریدم که نه یآوری دارم و نه مدافعی و نه کمک‌کاری جز خویشان نزدیکم. دریغ آمد که مرگ آنان را دریابد (برای یاری من کشته شوند). پس چشم بر هم نهادم با خاری که در چشم داشتم و با استخوانی که در گلو داشتم، آب دهان خود را فرو دادم و از فرو خوردن خشم بر تلخ‌تر از علقم و دردناک‌تر از تیغ برنده شکیبایی ورزیدم.

۴- عمل به توصیه پیامبر

از دیگر دلایل سکوت عملی حضرت علی (علیه السلام) در جریان سقیفه، توصیه پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بود:

۱۲. نهج البلاغه، خطبه ۳.

۱۳. همان، خطبه ۲۶.

۱۴. همان، خطبه ۲۱۷.

وَذَاكَ إِنِّي ذَكَرْتُ قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ: «يَا عَلِيُّ إِذِ الْقَوْمُ نَقَضُوا أَمْرَكَ وَأَسْتَبَدُّوا بِهَا دُونَكَ وَعَصَوْنِي دُونَكَ فَعَلَيْكَ بِالصَّبْرِ حَتَّى يَنْزِلَ الْأَمْرُ، أَلَا وَإِنَّهُمْ سَيَعْدِرُونَ بِكَ لَأَمْحَالَةً فَلَا تَجْعَلْ لَهُمْ سَبِيلًا إِلَى إِذْلَالِكَ وَسَفْكِ دَمِكَ ...»^{۱۵}

و آن (تصمیم به بیعت با خلیفه) بدان دلیل بود که من سخن پیامبر خدا را به خاطر آوردم که فرمود: ای علی، (هنگامی که) این مردم حکومت تو را زیر پا گذاشتند و در آن خودخواهی کردند و از فرمان من سرپیچی کردند، بر توست که شکیبایی پیشه سازی تا امر خداوند نازل شود. آنان بی تردید به تو نیرنگ خواهند زد، مبادا راهی برای خوار شدن خودت و ریخته شدن خونت در برابر آنها باز کنی ...

د) بیعت با خلیفه

درباره بیعت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) دیدگاههایی متفاوت وجود دارد. به استناد برخی روایات امام علی (علیه السلام) پس از انتخاب خلیفه به سرعت با او بیعت کردند.^{۱۶} اما روایاتی دیگر خودداری از بیعت را تا مدتی گزارش کرده‌اند. برخی روایات نیز تا چهل روز، برخی دیگر تا ۷۵ روز و پاره‌ای روایات نیز این مدت را تا شش ماه دانسته‌اند.^{۱۷}

در منابع تاریخی دو دیدگاه متفاوت درباره چگونگی بیعت می‌توان دید:

بر اساس یک دیدگاه، آن حضرت با اراده و اختیار خود با خلیفه بیعت کردند. اینکه آن حضرت به این بیعت رغبت داشته‌اند یا بر خلاف میل باطنی‌شان بیعت کرده‌اند (بیعت طوعی) موضوع دیگری است. اما آنچه مسلم است این است که بر اساس این دیدگاه حضرت علی (علیه السلام) با اراده و اختیار خود با خلیفه بیعت کردند. طبری بیعت طوعی مؤخر (بیعت پس از شش ماه) را گزارش کرده است؛^{۱۸} اما برخی نویسندگان معاصر این نظر را به دلیل خیرخواهی علی (علیه السلام) و تاب‌نیاموردن خلیفه بر بیعت نکردن امام تا این مدت، نمی‌پذیرند.

بر پایه دیدگاهی دیگر، آن حضرت با فشار و اجبار فیزیکی با خلیفه بیعت کردند (بیعت کُرهی). مستندات این دیدگاه همان مستندات مربوط به آتش زدن خانه حضرت زهرا (سلام الله علیها) برای گرفتن بیعت و دیگر مسائل پیرامونی آن است.^{۱۹}

بنابراین، مجموع دیدگاهها درباره بیعت را می‌توان به چهار دسته تقسیم کرد:

۱- بیعت طوعی فوری: بر پایه گزارشی تاریخی طبری، حضرت آن قدر در بیعت شتاب داشتند که حتی با لباس منزل در مسجد حاضر شدند و پس از بیعت درخواست کردند که لباسهایشان را به مسجد بیاورند.

۱۵. صدوق، خصال، تصحیح علی اکبر غفاری، منشورات جامعة المدرسین، ۱۴۰۳ هـ، ص ۴۶۲.

۱۶. ابن قتیبه الدینوری، الإمامة و السياسة، تحقیق الزینی، مؤسسة الحلبي و شرکاه، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۱؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۴۷ به بعد.

۱۷. همان.

۱۸. تاریخ طبری، ج ۲، ۴۴۸.

۱۹. الإمامة و السياسة، ج ۱، ص ۱۲ - ۱۱؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۶۱۹.

۲- بیعت طوعی مؤخر؛

۳- بیعت کرهی فوری؛

۴- بیعت کرهی مؤخر.

از مجموع قراین و نقد و بررسی این دیدگاهها چنین برمی آید که بیعت امیرالمؤمنین، علی (علیه السلام)، بدون اجبار فیزیکی بیرونی و در زمان پس از رحلت حضرت زهرا (سلام الله علیها) و حداکثر شش ماه پس از آن صورت گرفته است (بیعت طوعی مؤخر). ناگفته خود پیداست که این سخن به مفهوم میل و رغبت درونی حضرت برای بیعت و یا نفی هر نوع فشار روانی و سیاسی نیست، بلکه تنها این دیدگاه را کمرنگ می کند که حضرت به زور و اجبار بیعت کرده باشند. بی تردید در این زمینه دیدگاههایی متفاوت با این دیدگاه نیز وجود دارد.

برای گزارشهای مهم و شایسته بررسی ژرف درباره سقیفه و حواشی آن می توان به شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید مراجعه کرد.^{۲۰}

ه) واقعه حمله به منزل حضرت زهرا (سلام الله علیها)

گزارشهای مربوط به این موضوع، طیفی را تشکیل می دهد که در یک سوی آن حداقل تهدید به حمله به حضرت زهرا (سلام الله علیها) قرار دارد و در سوی دیگر، حداکثر حوادث و همه آن چیزهایی است که در مجالس و مناظر گفته و شنیده می شود. این مختصر، مجال مناسبی برای ذکر تفصیلی بخشهای مختلف این طیف نیست، ولی یادآوری نکات زیر لازم به نظر می رسد:

- درباره شیوه رفتار با حضرت زهرا (سلام الله علیها) باید به طور دقیق به بایستگیهای مرحله ثبوت و اثبات توجه کرد. شکی نیست که تلاش برای پی بردن به واقعیت موضوع (در مرحله ثبوت) به شناخت حوادث آن دوره کمک می کند، اما مطرح ساختن همه یافته ها، به ویژه در سطح عموم مردم (مرحله اثبات)، به مصلحت جامعه اسلامی به ویژه در شرایط حاضر نیست. از این رو، در این باره نه باید حق را نهفت و نسبت به واقعیات تاریخ و معتقدات مکتب اهل بیت (علیهم السلام) بی تفاوت بود و نه بر خلاف آرمانهای پرچمداران تقریب و هم گرایی مذهبی در دوران معاصر، به ویژه اندیشه های بلند امام خمینی و انقلاب اسلامی، سخن گفت.
 - اختلاف نظر درباره جزئیات این ماجرا تابعی از اختلاف مذهبی شیعی و سنی نیست. عالمان شیعه درباره ابعاد این ماجرا بر یک نظر نیستند، همان گونه که عالمان اهل سنت نیز دیدگاهی یکسان ندارند.
 - در بررسی این موضوع باید افزون بر شیوه های متعارف بررسی و سنجش منابع تاریخی، به مبانی و ویژگیهای خاص پژوهش در تاریخ تشیع، مانند عنصر تقیه، توجه کرد.
- فراتر از هر آنچه گفته آمد، تلاش پیگیر و خستگی ناپذیر حضرت زهرا (سلام الله علیها) برای جلوگیری از پنهان ماندن حق امامت مسلمانان، واقعیتی است که نمی توان در آن تردید کرد و ما در جای مناسب، آن را بررسی خواهیم کرد.

۲۰. ابن ابی الحدید، پیشین، ج ۲، ص ۶۱ - ۲۱، ذیل خطبه ۲۶؛ همان، ج ۶، ص ۵۲ - ۴، ذیل خطبه ۶۶.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

تاریخ تسبیح

جلسه ششم

دکتر محسن الویری

عصر خلیفه اول

هدف درس

✓ آشنایی تحلیلی با چگونگی شکل‌گیری تشیع به عنوان یک حرکت فکری و سیاسی و ظهور اجتماعی آن با تأکید بر زندگی حضرت زهرا (سلام الله علیها).

مروری بر مباحث پیشین

در جلسه گذشته ابعاد مختلف موضع امیرمؤمنان علی (علیه السلام) نسبت به سقیفه بیان شد و با مروری بر موضع ایشان درباره سقیفه و با تأکید بر ناخشنودی حضرت از این تصمیم و اعتقاد به حقانیت خود برای تصدی منصب خلافت بیان داشتیم که آن حضرت با وجود اعتقاد به شایستگی خود برای خلافت، علیه جریان سقیفه اقدامی نکرد و نتیجه سقیفه را بر هم نزد.

در پی رخ دادن سقیفه خلیفه اول، ابوبکر، به خلافت رسید و تصدی امور جامعه را در دست گرفت. در زمان خلافت کوتاه مدت خلیفه اول، دو سال و اندی، حوادثی در جامعه اتفاق افتاد که باید آنها را مرور کرد. بی‌شک برای درک بهتر موضع ائمه (علیهم السلام) نمی‌توان زندگی آنها را در خلأ مطالعه کرد؛ بلکه باید محیط اجتماعی و فضای حاکم بر محیط زندگی ایشان را درست بشناسیم. از این رو، اگر اکنون از تداوم جریان تاریخی ائمه (علیهم السلام) سخن می‌گوییم، لازم است بدانیم که در جامعه آن روزگار چه می‌گذشت و برای نمونه خلیفه اول چه اقداماتی انجام داد؟ در زمان خلافت خلیفه اول سه حادثه مهم به وقوع پیوست:

۱- سلسله جنگ‌هایی که به جنگ‌های رده (حروب الردّه) شهرت دارد؛

۲- آغاز پدیده فتوحات؛

۳- رحلت حضرت زهرا (سلام الله علیها)

بی‌شک موضوع سوم ارتباط تنگاتنگی با تاریخ تشیع در آن دوران دارد؛ از این رو، محور اصلی بحث این درس را تشکیل می‌دهد.

بررسی اجمالی جنگ‌های رده

پیش از ورود به بحث تفصیلی، لازم است به جامعه به یادگار مانده از پیامبر نیم‌نگاهی بیندازیم. در جلسه چهارم در این باره به تفصیل نسبی سخن به میان آمد. فضای جامعه پس از رحلت پیامبر به گونه‌ای بود که تعداد قابل توجهی از قبایل، که تعداد آنها را بین چهارده تا شانزده قبیله گفته‌اند، از پذیرش سیطره دولت مرکزی سر باز زدند. البته انگیزه‌های آنها متفاوت بود؛ بعضی برای پرداخت زکات مشکل داشتند و آمادگی پرداخت نداشتند و برخی دیگر، که تعدادشان اندک بود، از اساس نسبت به دین اسلام دل‌سرد بودند و می‌خواستند از اسلام دست بکشند. گروه سومی نیز بودند که نسبت به تبعیت از دولت مرکزی معترض بودند؛

یعنی، هم اسلام را قبول داشتند و هم زکات پرداخت می‌کردند، اما از تمکین در برابر یک دولت مرکزی که اکنون پیامبر مدیریت آن را عهده‌دار نیست، ناخشنود بودند.

خلیفه اول در نخستین اقدام با اعزام گروههایی به کنترل اوضاع و در بعضی موارد به سرکوب این شبه شورشها و به دست گرفتن سررشته امور پرداخت. این اقدام به نام حروب الردّه یا سلسله جنگهای رده شهرت یافته است. واژه «ردّه» هم خانواده ارتداد است، حروب الردّه یعنی سلسله جنگها با کسانی که می‌خواستند از اسلام عبور کنند یا از آن روی برگردانند. برخی بر این پندارند که این نام‌گذاری برای تقدس بخشیدن به این جنگها و با برنامه‌ریزی قبلی صورت گرفته است. اثبات این ادعا نیازمند شواهد تاریخی است. تأکید بر این نکته برای آن است که نشان داده شود شرایط جامعه بعد از سقیفه تا چه اندازه شکننده و مستعد از هم گسیختگی بود، تا چه اندازه این آمادگی در این جامعه وجود داشت که به یک جامعه چند پارچه تبدیل شود. در همین راستا بار دیگر به موضع امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) نسبت به سقیفه و تلاش نکردن برای برهم زدن نتیجه آن، با وجود موافق نبودن با آن، می‌پردازیم. شرایطی که بعدها پیش آمد و شکنندگی جامعه را نشان داد درستی موضع امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) را اثبات کرد.

آغاز فتوحات

فتوحات در عصر خلیفه دوم رونق یافت؛^۱ اما نشانه‌های آغازین پرداختن به فتوحات به عصر خلیفه اول برمی‌گردد. گفتنی است که به باور برخی فتوحاتی که در آن دوره اتفاق افتاد پذیرفته‌شده امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) نبود. در این زمینه در بررسی حوادث عصر خلافت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) بیشتر سخن خواهیم گفت.

اما بیان این نکته در اینجا لازم است که بر پایه قراین تاریخی، فتوحات یک تصمیم و تدبیر اتخاذ شده از سوی خلیفه اول نبود، بلکه اجرای برنامه‌ای بود که این برنامه از سوی پیامبر خدا وضع شده بود. پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله) برنامه فتوحات را تدوین و تدبیر کرده بودند، اما عمر آن بزرگوار اجازه اجرایی شدن این برنامه را نداد.

اقدامات پیامبر در زمان حیات خود و دو بار لشکرکشی مسلمانان به مرزهای روم و حتی اصرار پیامبر در بستر بیماری که منجر به رحلت ایشان شد برای اعزام زودهنگام سپاه اسامه در این چارچوب پذیرفتنی است. درباره سپاه اسامه این نکته پذیرفتنی است که پیامبر نمی‌خواستند جماعتی در مدینه باشد و بر آن بودند تا این شهر برای تحولات پس از رحلت پیامبر آماده باشد، اما از سویی دیگر پیامبر در همان حال بیماری اصرار داشتند که سپاهی به مرزهای روم اعزام شود؛ بنابراین، به نظر می‌رسد فتوحات چیزی جز اجرای این برنامه‌ها نبود.

لازم به ذکر است که این تحلیل منافاتی با این واقعیت ندارد که اعزام سپاه اسامه یک مانور و نمایش قدرت پس از شکست مته بود.

بنابراین اگر ما فتوحات را یک برنامه برخاسته از تدبیر پیامبر و یک راهکار کاملاً برآمده از جوهره آموزه‌های جهانی دین اسلام بدانیم، آن‌گاه شاید به خود اجازه ندهیم که آن را نوعی توطئه‌چینی یا تصمیم

۱. در درسهای آینده در این باره سخن خواهیم گفت.

شخصی خلیفه دوم تلقی کنیم. اگر فتوحات برخاسته از آموزه‌های اصیل اسلام و سنت نبوی باشد به طور طبیعی امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) هم می‌بایست با اصل این فتوحات، نه با جزئیات آن، همدلی و همراهی داشته باشند.

ابعاد مختلف زندگی حضرت زهرا (سلام الله علیها)

الف) شخصیت حضرت زهرا (سلام الله علیها)

اصلی‌ترین نکته‌ای که به عنوان یکی از حوادث ایام خلافت خلیفه اول، با تاریخ تشیع پیوند دارد، ماجرای رحلت حضرت زهرا (سلام الله علیها) است. درباره حضرت زهرا (سلام الله علیها) بیش از هر چیز باید جایگاه تاریخی آن حضرت را در قوام یافتن و جریان پیدا کردن مکتب اهل بیت (علیهم السلام) در تاریخ شناخت. اما پیش از این نیز باید درباره شخصیت آن بزرگوار نکاتی را بیان کرد. البته چون درباره شخص حضرت زهرا (سلام الله علیها) و شخصیت ایشان به اندازه کافی سخن گفته شده است در اینجا تنها به چند نکته مهم اشاره می‌شود و مطالعه دیگر منابع این بحث به دانشجویان وا نهاده می‌شود.

نکته مهم درباره شخص حضرت زهرا (سلام الله علیها) سال تولد آن بزرگوار است. در سال تولد آن حضرت دو دیدگاه اصلی وجود دارد: دیدگاهی که تولد حضرت زهرا (سلام الله علیها) را سال پنجم پیش از بعثت پیامبر اعلام می‌کند و دیدگاه دیگری که سال تولد ایشان را سال پنجم پس از بعثت معرفی می‌کند. دیدگاه رایج نزد ما سال پنجم پس از بعثت است، زیرا ده سال از این هجده سال با فاصله هجرت تا رحلت پیامبر و هشت سال دیگر آن با هشت سال آخر حضور پیامبر در مکه تطبیق می‌کند و با توجه به اینکه فاصله بعثت تا هجرت پیامبر سیزده سال است، به طبع تولد حضرت باید در سال پنجم واقع شده باشد.

در این برداشت تأملاتی وجود دارد؛ از جمله اینکه اگر تولد حضرت زهرا (سلام الله علیها) را سال پنجم بعثت بدانیم و اگر بر پایه قول مشهور سن حضرت خدیجه (سلام الله علیها) به هنگام ازدواج با پیامبر را چهل سال بدانیم لازمه جمع این دو دیدگاه آن است که حضرت خدیجه (سلام الله علیها) در سن شصت سالگی دارای فرزند شده باشند. گرچه سن شصت سالگی مرز یائسگی زنان قریبی است، ولی به هر حال این پدیده، پدیده‌ای غیرطبیعی است و اگر این گونه بود باید منابع تاریخی از آن به عنوان یک پدیده غیرطبیعی و حالتی اعجاز گونه یاد می‌کردند. پس یا ما باید از پذیرش تولد حضرت زهرا (سلام الله علیها) در سال پنجم بعثت دست برداریم یا از این اعتقاد که حضرت خدیجه (سلام الله علیها) به هنگام ازدواج با پیامبر چهل ساله بوده است و یا از هر دو. در این باره دیدگاه‌های متفاوتی وجود دارد و ما تنها به طرح این مسئله می‌پردازیم و تصمیم روشنی در این موضوع نمی‌گیریم تا فضای تحقیق برای دانشجویان فراهم شود.

نکته دوم درباره نام حضرت زهرا (سلام الله علیها) است. نامهایی مانند فاطمه و زهرا و حتی نام دیگر ائمه (علیهم السلام) نام‌های رایجی در عربستان آن زمان نبود. لازم به ذکر است که یکی از شیوه‌های فرهنگ‌سازی اهل بیت (علیهم السلام) انتخاب نامهایی بود که بار ارزشی و دلالت مفهومی خاصی داشتند. ائمه (علیهم السلام) حتی به وسیله نامگذاری نیز فرهنگ‌سازی می‌کردند و مردم را به سمت خوبیها سوق می‌دادند. البته این سخن به این معنا نیست که پیش از این، هیچ کس به این نامها نامیده نشده است. فاطمه،

نامی است که پیش از تولد حضرت زهرا (سلام الله علیها) نیز در عربستان کم و بیش وجود داشت، اما یک نام کاملاً رایج نبود. منابع تاریخی تنها از تعداد انگشت‌شماری به این نام یاد می‌کنند.

یکی از نکاتی که زیاد به آن توجه نشده، این است که به احتمال زیاد نام مادر حضرت خدیجه (سلام الله علیها)، یعنی مادر بزرگ مادری حضرت زهرا (سلام الله علیها)، نیز فاطمه بوده است و شاید این تناسب هم یکی از انگیزه‌های نامیده شدن حضرت زهرا (سلام الله علیها) به این نام بوده است. درباره دیگر ابعاد شخصی حضرت زهرا (سلام الله علیها)، مانند القاب، تقویم زندگی، کنیه‌ها و نامهای دیگر ایشان در منابع تاریخی بحثهای زیادی مطرح شده است که برای مطالعه بیشتر می‌توانید به آنها مراجعه کنید.

درباره شخصیت حضرت زهرا (سلام الله علیها) نیز تنها توجه به دو نکته در اینجا ضروری است:

نکته نخست اعتقاد ما شیعیان به عصمت حضرت زهرا (سلام الله علیها) است که بر اساس منابع و اعتقادات ما و مدارکی که در اختیار داریم، تردیدی در این باره وجود ندارد ما همان عصمتی را که برای ائمه (علیهم السلام) قائل هستیم، برای آن حضرت هم قائل ایم، اما روشن است که حضرت زهرا (سلام الله علیها) نقش امامتی ائمه (علیهم السلام) را بر عهده نداشتند؛ هر چند ایشان ام‌الائم‌اند و از جوهره عصمت برخوردارند.

این موضوع به بحث و بررسی و ارائه دلایل بیشتری نیاز دارد، که باید در بحثهای کلامی پی گرفته شود، اما این موضوع چه پیوندی با مباحث تاریخی مربوط به زندگی آن حضرت دارد؟ پاسخ این سؤال روشن است. اگر ما به عصمت حضرت زهرا (سلام الله علیها) معتقد نباشیم زندگی ایشان را به گونه‌ای تحلیل می‌کنیم و اگر معتقد باشیم به گونه‌ای دیگر. در ابتدای بحث از زندگی حضرت زهرا (سلام الله علیها) باید بیان کنیم که ما با اعتقاد به عصمت آن حضرت به زندگی آن بزرگوار نظر می‌افکنیم.

نکته دوم موضوع زن بودن حضرت زهرا (سلام الله علیها) است که باید در تحلیل زندگی ایشان بدان توجه داشت. در تحلیل نقش تاریخی آن حضرت، یاد کرد این نکته ضروری است که شخصیت حضرت زهرا (سلام الله علیها) و نقش آفرینی تاریخی ایشان سخن در جامعه‌ای مطالعه می‌شود که در آن جامعه بر پایه اخبار قرآنی، زن موجودی درجه دوم به حساب می‌آمد. به تصریح قرآن، در این جامعه **وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ**^۲؛ اگر به یکی از این اعراب بشارت می‌دادند که خداوند فرزند دختر به او داده است چهره او از شدت خشم تیره و سیاه می‌شد.

حضرت زهرا در جامعه‌ای نقش مثبت اجتماعی خویش را ایفا می‌کند که زن از ابتدایی‌ترین حقوق انسانی بی‌بهره است و دخترداری مایه ننگ خانواده‌ها تلقی می‌شود. چنین فضایی با فضای حاکم بر جوامع قرن بیست و یکم بسیار متفاوت است.

به هر روی و به ناچار در اینجا از بحث درباره دیگر جنبه‌های شخصیتی حضرت زهرا (سلام الله علیها)؛ مانند: سیره فرزندی، سیره همسرمداری، سیره مادری، سیره تربیتی، سیره اخلاقی، سیره اجتماعی و سیره سیاسی و فرهنگی ایشان چشم می‌پوشیم و تنها به نقش تاریخی آن حضرت بسنده می‌کنیم.

ب) موضع حضرت زهرا (سلام الله علیها) در دو جریان سقیفه و فدک

درباره نقش تاریخی حضرت زهرا (سلام الله علیها) با توجه به عمر کوتاه آن حضرت باید زندگی ایشان را به سه مقطع اصلی تقسیم کرد:

- مقطع نخست: دوره پیش از ازدواج، از زمان تولد تا زمان ازدواج با امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)؛
- مقطع دوم: زمان ازدواج با امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در سال اول هجرت تا زمان رحلت پیامبر؛
- مقطع سوم: زمان رحلت پیامبر تا رحلت خود حضرت زهرا (سلام الله علیها)، که این مقطع بسیار کوتاه و حداقل ۷۵ روز و حداکثر ۹۵ روز است.

در این موضوع بیشتر بر مقطع سوم تکیه می‌کنیم؛ زیرا پیوند روشن‌تری با تاریخ تشیع دارد. شاید دو عامل سبب شد که حضرت زهرا (سلام الله علیها)، در این مقطع کوتاه، یک نقش استثنایی و بی‌بدیل را در تاریخ اهل بیت (علیهم السلام) و بلکه در تاریخ اسلام ایفا کند: نخست شیوه موضع‌گیری حضرت زهرا (سلام الله علیها) درباره سقیفه و دیگر موضع آن حضرت درباره فدک است.

حضرت زهرا، بر خلاف امیرالمؤمنین، درباره سقیفه نقشی فعال و اجتماعی داشتند. آن حضرت با سخن گفتن درباره تصمیم سقیفه و انتخاب ابوبکر به عنوان خلیفه منتخب و دفاع آشکار از موضع امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) بر حقانیت علی (علیه السلام) تأکید کردند.

پیش‌تر گفته آمد که امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) برای برهم زدن نتیجه سقیفه تلاش آشکاری نکردند و حتی ناخشنودی خود از سقیفه و اعتقاد به حقانیت خود را گرچه در همان مقطع به اختصار بیان کردند، اما بعدها در دوران خلافتشان به صراحت و تفصیل بیان کردند. اما، حضرت زهرا (سلام الله علیها) بر خلاف شیوه امیرالمؤمنین در همان مقطع، بسیار فعالانه وارد میدان شدند و به روشهای مختلف زوایای پیدا و پنهان این حادثه را برای مردم تشریح کردند. برخی از این روشها به روایت تاریخ چنین است: مراجعه شبانه به منزل صحابه پیامبر و اقرار گرفتن از آنها برای شایسته و برحق بودن امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)، اتخاذ موضعی کاملاً آشکار، بی‌پرده و بی‌پروا در برابر خلیفه اول و دوم. برای نمونه در ماجرای عیادت آن دو از حضرت زهرا (سلام الله علیها) آن حضرت ابتدا اجازه ملاقات ندادند و بعداً که با وساطت امیرالمؤمنین اجازه دادند، از ابوبکر و عمر روی برگرداندند و زمانی که آنها جای خود را عوض کردند تا مقابل دیدگان حضرت قرار بگیرند، حضرت دوباره روی به جانب دیگری برگرداندند.

همچنین منابع تاریخی گزارش می‌کنند که وقتی زنان مدینه برای ملاقات و عیادت از حضرت زهرا (سلام الله علیها) به منزل ایشان آمدند ایشان باز هم به صراحت از سست‌انگاری، بی‌نشاطی و خمودی همسران آنها شکوه کردند.

اوج این نارضایتی آنجاست که حضرت زهرا بر دفن شبانه و پنهان بودن قبر مطهر خویش اصرار می‌ورزد و این عمل موجب شد که موضع‌گیریهای آن حضرت برای هیچ کس فراموش نشود؛ زیرا این پرسش همواره در طول تاریخ باقی ماند که چرا باید قبر دختر پیامبر مشخص نباشد؟

این چهار نمونه مسلم تاریخی است که البته مانند هر بحث تاریخی دیگر می‌توان در جزئیات آن، مسائلی مطرح کرد، اما در اصل آن تردیدی وجود ندارد و منابع اهل سنت نیز این حوادث را فراوان نقل کرده‌اند. همان‌گونه که ذکر شد، در نگاه نخست، این حوادث نشانگر آن هستند که حضرت زهرا (سلام الله علیها) بر خلاف شیوه امیرالمؤمنین حرکت کردند.

در داستان فدک نیز وضع به همین منوال بود. خلیفه اول حکم کرد که فدک دیگر در اختیار حضرت زهرا (سلام الله علیها) نباشد و افرادی را فرستاد تا فدک را از کارگزاران حضرت، که در آنجا کار می‌کردند، تحویل بگیرند به این ترتیب ابوبکر مدیریت فدک را در اختیار خود گرفت. هنگامی که این خبر به حضرت زهرا (سلام الله علیها) رسید آن حضرت به اعتراض نزد خلیفه رفتند و بین حضرت زهرا (سلام الله علیها) و خلیفه گفتگویی در این باره در گرفت. محور این گفتگو در آنچه به حضرت زهرا (سلام الله علیها) مربوط می‌شود، دو نکته مهم بود؛ نخست اینکه فدک بخشش پیامبر به حضرت زهرا (سلام الله علیها) است و دیگر آنکه اگر هم بخشش و هدیه پیامبر نباشد، از طریق ارث به حضرت منتقل شده است. زمانی که خلیفه به این استدلال حضرت توجه نکرد، حضرت با هیبتی خاص که منابع تاریخی گزارش کرده‌اند به همراه جماعتی از اطرافیان به مسجد رفتند و سخنانی تاریخی را که خطبه فدکیه نام گرفت، ایراد فرمودند. البته ایراد این خطبه نیز به بازگرداندن فدک نینجامید، اما صدایی در تاریخ طنین افکند که پژواک آن صدا همچنان به گوش می‌رسد.

این دو ماجرا نیز در خلاصه‌ای که ذکر شد محل اختلاف نیست. هر چند احتمال دارد که در جزئیات این دو جریان اختلاف نظرهایی وجود داشته باشد، اما عالمان اسلامی در اصل این دو رخداد تقریباً نظری یکسان دارند.

ج) علت تفاوت موضع حضرت زهرا با امیرالمؤمنین

حال این سؤال رخ می‌نماید که موضع حضرت زهرا که حرکتی بر خلاف حرکت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) بود چه توجیهی دارد؟ ثانیاً در ماجرای فدک، این ابهام را چگونه باید پاسخ داد که آیا فدک بخشش پیامبر به حضرت زهرا بوده است و یا ارث ایشان؟ سؤال دیگری نیز مطرح است که به چه دلیل حضرت زهرا (سلام الله علیها) خود پیرامون، بخشش و ارث، سخن گفته‌اند. چگونه می‌توان میان این دو جمع کرد؟ اگر بخشش باشد دیگر ارث معنی ندارد و اگر ارث باشد دیگر به طرح موضوع بخشش نیازی نبوده است. جمع‌بندی نقش تاریخی حضرت زهرا (سلام الله علیها) مبتنی بر برآیند پاسخی است که به این دو نکته داده می‌شود.

در باره موضوع نخست که چرا حضرت زهرا (سلام الله علیها) روشی غیر از روش حضرت علی (علیه السلام) را پیش گرفتند، بایسته است که به یک آیه قرآن اشاره شود. خداوند در آیه ۱۵۹ سوره مبارک بقره چنین می‌فرماید:

إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ
أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ

کسانی که نشانه‌های روشن و رهنمودی را که فرو فرستادیم بعد از آنکه آن را برای مردم توضیح داده‌ایم نهفته می‌دارند، آنان را خدا لعنت می‌کند و لعنت‌کنندگان لعنتشان می‌کند.

اگر درباره سقیفه بر این باور هستیم که موضع امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) بر حق بود دیگر پنهان کردن این ماجرا کار ساده‌ای نخواهد بود؛ زیرا ما مجاز نیستیم که این موضوع را پوشیده نگه داریم. از سویی دیگر شرایط شکننده آن جامعه سبب می‌شد که امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در تغییر این نتیجه تلاش چندانی از خود نشان ندهند. در چنین حالتی مکتوم نگاه نداشتن حق و ضرورت حفظ جامعه اسلامی در تعارض با هم قرار گرفته بودند.

در یک نگاه کلان به نظر می‌رسد که حضرت زهرا (سلام الله علیها) در پیوند با امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) هر دو یک طرح را هدایت می‌کردند و موضع این دو بزرگوار مکمل یکدیگر بود. امیرالمؤمنین به لحاظ نقش اجتماعی مؤثری که داشتند، اگر پا به میدان می‌گذاشتند و دست به شمشیر می‌بردند، پیوند اجتماعی حاکم بر جامعه به سرعت گسسته می‌شد؛ از این رو، ایشان این کار را روا نمی‌دانستند، اما آشکار کردن حق و وظیفه دیگری بود که بر زمین مانده بود. این وظیفه را هم امام علی (علیه السلام) و هم حضرت زهرا (سلام الله علیها)، به انجام رساندند. هر دو بزرگوار کوشیدند که یک حقیقت بیان شود و جامعه اسلامی نیز انسجام خود را حفظ کند.

اما در ماجرای فدک بحث اولیه حضرت زهرا (سلام الله علیها) بحث بخشش بود و چون خلیفه آن را نپذیرفت، حضرت از روش جدل استفاده کردند. با نپذیرفتن دلایل از سوی خلیفه، آن حضرت بیان داشتند که اگر شما بخششی بودن فدک را نمی‌پذیرید، این دارایی از راه ارث به من منتقل می‌شود.

در یک جمع‌بندی کلی درباره نقش اجتماعی و سیاسی حضرت زهرا (سلام الله علیها) باید گفت که اگر ما اعتقاد به حقانیت و امامت امیرالمؤمنین را نخستین اصل اعتقادی شیعه بدانیم، حضرت زهرا نخستین کسی بود که این اعتقاد را در صحنه اجتماعی مطرح کرد. بنابراین در واقع بروز اجتماعی تشیع به دست حضرت زهرا (سلام الله علیها) صورت گرفت و از همین رهگذر نقش تاریخی آن حضرت که نقشی استثنایی و بی‌بدیل بود، معلوم می‌شود. ایشان در مدت کوتاه حیات خویش پس از رحلت پیامبر که به استناد برخی روایات ۷۵ روز و به استناد برخی دیگر ۹۵ روز بود، با این نقش‌آفرینی توانستند اندیشه شیعی را نخستین بار به عنوان یک جریان اجتماعی آشکار کنند و بروز اجتماعی آن را رقم زنند؛ جریانی که پس از رحلت حضرت زهرا (سلام الله علیها) همچنان روز به روز پویاتر، فعال‌تر، بانشاط‌تر و سازنده‌تر ادامه دارد.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

تاریخ تسبیح

جلسه ہفتم

دکتر محسن الویری

عصر خلیفه دوم

هدف درس

✓ آشنایی با فضای سیاسی و اجتماعی بخشی از دوران امامت امیرالمؤمنین (علیه السلام) هم‌زمان با خلافت خلیفه دوم.

مروری بر مباحث پیشین

در جلسه پیش، پس از طرح مباحث مرتبط با سقیفه، نقش حضرت زهرا (سلام الله علیها) را در بروز اجتماعی شیعه بررسی کردیم.

ضرورت شناخت و بررسی محیط اجتماعی زندگی ائمه (علیهم السلام)

پس از آشنایی با تلاشهای حضرت زهرا (سلام الله علیها) در نمایاندن چهره واقعی سقیفه و آشکار ساختن حقایق مربوط به جانیشینی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) لازم است درباره مرحله‌ای دیگر از مکتب اهل بیت (علیهم السلام)، یعنی دوران هم‌زمانی امامت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) با خلیفه دوم و سوم سخن بگوییم. همان‌گونه که پیش از این گفته شد، نمی‌توان شخصیت، سخنان و واکنشهای سیاسی - اجتماعی ائمه (علیهم السلام) را خارج از فضای اجتماعی‌ای که آن معصومان در آن به سر می‌برده‌اند، ارزیابی کرد. برای دست یافتن به فهمی درست از سخنان و تحلیلهای امیرالمؤمنین و برداشتهای آن بزرگوار درباره خلفا، باید شرایط جامعه آن روزگار و اقدامات خلفا را به خوبی شناسایی کنیم. یکی از کاستی‌های مطالعات زندگی ائمه (علیهم السلام) بی‌توجهی به اقداماتی است که در جامعه زمان ائمه، به ویژه از سوی خلفا، صورت گرفته است. این کاستی در مطالعه و بررسی زندگی ائمه‌ای که هم‌زمان با خلفای اموی و عباسی بوده‌اند بیشتر به چشم می‌آید، اما شاید این ضعف، بیش از اینها درباره سه خلیفه نخست خود را نشان می‌دهد؛ زیرا ما معمولاً درباره پیشینه آنها و اقداماتی که انجام دادند اطلاعات زیادی در دست نداریم و به همین دلیل پر بیراه نگفته‌ایم، اگر معتقد باشیم که هنوز درکی درست از موضع‌گیریهای امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) نداریم.

پیشینه خلیفه دوم پیش از خلافت

پس از مرگ خلیفه اول در سال سیزدهم هجری، عمر خلافت خود را آغاز کرد که این خلافت تا اواخر ذی‌الحجه سال ۲۳، یعنی بیش از ده سال، به درازا کشید. این دوران با حوادث بسیار مهم و سرنوشت‌ساز در

جهان اسلام همراه است که توجه به آنها، به عنوان زمینه فهم مواضع امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) بسیار لازم است. درباره شخصیت عمر بن خطاب تذکر چند نکته لازم است. عمر بن خطاب در سال ششم بعثت پیامبر، اسلام آورد. پیش از اسلام آوردن موضعی تند نسبت به مسلمانان داشت و به همین دلیل مسلمانان از اسلام آوردن عمر خوشحال بودند؛ زیرا برخورد خشن او با مسلمانان از این پس متوجه کفار می‌شد.

تاریخ گزارش مشهودی از حضور عمر در سرایا و غزوات عصر پیامبر در اختیار ما قرار نمی‌دهد و می‌توان چنین نتیجه گرفت که او در این سرایا و غزوات حضوری مؤثر و چشم‌گیر نداشته است، اما تردیدی وجود ندارد که به هر حال از نظر مردم، او در زمره افراد نزدیک به پیامبر به حساب می‌آمد.

عمر در ماجرای خلافت ابوبکر نقش بسیار مؤثر و تعیین‌کننده‌ای داشت. از برخی سخنان امیرالمؤمنین می‌توان فهمید که عمر کاری کرد تا بعد، خود نیز از آن بهره بگیرد. او کوشید تا خلیفه اول را سوار بر شتری کند تا بعدها خود از این شتر شیر بدوشد.

درباره فعالیت او در زمان پیامبر گزارشهای تاریخی بیشتری در دست است. یکی از نکات تاریخی مذکور در تمامی منابع، موضوع قلم و دوات است. گرچه باز هم برخی از معاصران درباره صحت این موضوع، تردیدهایی دارند، اما هم نقدهایی که متوجه این تردیدهاست و هم مطمئن بودن نسبی منابعی که این موضوع را گزارش کرده‌اند، احتمال بر ساخته بودن این واقعه تاریخی را منتفی می‌سازد. بر اساس این ماجرای مشهور، در آخرین روزهای حیات پیامبر، آن حضرت برای نگارش مطلبی، قلم و دوات خواستند، اما عمر مانع این اقدام پیامبر شد. البته درخواست قلم و دوات به این معنا نبود که خود آن حضرت قلم به دست گیرند و سخنی بنویسند، بلکه مراد این است که چیزی بگویند تا نوشته شود. این مسئله بحثهای مفصلی را در مباحث تاریخی برانگیخته است. کوتاه‌سخن اینکه، مواردی که گفته آمد پیشینه عمر است که به عنوان دومین خلیفه پس از پیامبر در سال سیزدهم هجری خلافت را عهده‌دار شد.

حوادث عصر خلیفه دوم

الف) گسترش فتوحات

در زمان خلافت عمر حوادثی اتفاق افتاد که نخستین و شاید مهم‌ترین آن گسترش فتوحات است. بیشترین بخشهای ایران جز حاشیه جنوبی دریای مازندران و حتی بخشهایی از آسیای میانه در زمان خلافت عمر فتح شد. همچنین بخش مشهودی از سرزمین شام، که از ملحقات امپراطوری روم بود و از جمله بیت المقدس در زمان خلافت عمر فتح شد و مسلمانان در این زمان حضور جهانی چشم‌گیری از خود نشان دادند.

ب) پیامدهای علمی و تشکیلاتی فتوحات

۱- مواجهه اعراب با تمدن

نکته دوم پیامدهای این فتوحات در زمان خلافت عمر بود. این پیامدها را می‌توان در دو شاخه بررسی کرد: یکی مواجهه اعراب بادیه‌نشین ساده‌زیست با دنیایی که از مزایای تمدن، رفاه، آسایش و پیشرفت برخوردار بود. این مسئله پیامدهایی مانند گرایش به ثروت‌اندوزی، انتخاب زندگی راحت و شاهانه را به همراه داشت.

۲- تغییر ساختار حکومت

پیامد دیگر، اجتناب‌ناپذیر شدن تغییر ساختار حکومت به دنبال گسترش قلمرو جغرافیایی جهان اسلام بود. با گسترش قلمرو حکومت اسلامی سازوکارهای مدیریتی گذشته و ساختار حکومتی پیشین برای مدیریت جامعه جدید اسلامی جوابگو نبود. از این رو، تغییر در ساختار مدیریتی پیشین و اصلاح آن اجتناب‌ناپذیر بود. با توجه به ویژگیهای سرزمینهای فتح‌شده جدید می‌بایست در تغییر این ساختار، به چند شاخص کلی و کلان توجه می‌شد:

الف) انتخاب قاضی غیر از حاکم برای یک منطقه

با این شیوه، به نوعی از دو نفر برای مدیریت یک شهر یا ولایت استفاده می‌شد. در زمان پیامبر یک نفر حاکم سیاسی و حاکم دینی هر منطقه بود، اما بعدها به تدریج بین این دو تفکیک شد؛ زیرا همواره این گونه نبود که حاکم سیاسی از توانمندیهای دینی هم بهره‌مند باشد و توان اداره دینی جامعه را داشته باشد؛ از این رو، یک نفر نیز به عنوان قاضی در کنار حاکم سیاسی در هر منطقه مشغول به خدمت می‌شد. این تحول یکی از نشانه‌های تغییر در ساختار حکومتی است.

ب) رسمیت یافتن استفاده از تاریخ هجری

گرچه به باور بعضی از اهل سنت، استفاده از تاریخ از ابداعات خلیفه دوم بود، اما بررسیهای تاریخی نشانگر آن است که پیامبر نیز در سال هشتم و حتی بر پایه برخی اقوال در سال پنجم این تاریخ را به کار برده‌اند. بنابراین، مبدأ قرار دادن هجرت ابداع خلیفه نبود، اما استفاده از تاریخ و عمومی شدن آن و ملزم شدن حاکمان در استفاده از تاریخ در نامه‌های اداری در زمان خلافت خلیفه دوم رسمیت یافت.

ج) ضرب سکه

مسلمانان در زمان خلیفه دوم برای نخستین بار سکه ضرب کردند. البته سکه‌های آن زمان سکه‌های دو رویه بود؛ یعنی، سکه‌های رایج ایران و روم را می‌گرفتند و یک طرف سکه را با شعارها یا نمادهای اسلامی ضرب می‌کردند و طرف دیگر را با همان نماد یا شعار ایرانی یا رومی باقی می‌گذاشتند. نمونه این سکه‌ها در بخش اسلامی موزه ایران باستان نگهداری می‌شود. برای نمونه در یکی از این سکه‌ها، روی یک طرف سکه تصویر یکی از شاهان ساسانی است و در طرف دیگر آن شعار «لا إله إلا الله» نوشته شده است.

د) شهرسازی

در زمان خلافت خلیفه دوم برای نخستین بار دو شهر ساخته شد: شهر کوفه و شهر بصره. این دو شهر در ایام فتوحات و پیش از تبدیل شدن به شهر پادگان نظامی و محل اقامت موقت نظامیان بود. پس از آن، در آنجا خانه‌هایی از نی ساخته شد و بعدها با آتش گرفتن این خانه‌ها و به دنبال مکاتباتی که با خلیفه انجام شد، اجازه ساخت خانه‌هایی با خشت و گل صادر شد و بدین‌سان نخستین بار دو شهر جدید در دوره اسلامی ساخته شد. در ساخت این شهرها به نکاتی می‌توان توجه کرد که در بحثی تفصیلی باید آنها را پی‌گرفت؛ یکی از این نکات محوریت مسجد در ساختن این شهرها است.

ه) تأسیس دیوان

دیوان یعنی شکل نخستین نهادهای حکومتی که به طور تخصصی بخشی از کارهای حکومت را عهده‌دار می‌شود. دیوان چیزی شبیه وزارت‌خانه در دوران معاصر بود. الهام‌بخش خلیفه دوم برای تأسیس دیوان، ایرانیان بودند. هرمان، فرمانده اسیر ایرانی که چگونگی اسارت و زنده ماندن او داستانی شیرین و خواندنی دارد، در مدینه به سر می‌برد و مراودات خوبی با دستگاه خلافت داشت و در مواردی نیز به خلیفه مشورت می‌داد، از جمله برای ساخت دیوان. در حقیقت هرمان مشاور اصلی، سرچشمه و منشأ تأسیس دیوان بود. چگونگی این ماجرا هم در منابع ذکر شده است. هرمان از عمر پرسید که وقتی سپاهیان شما به جنگ می‌روند، آمار جنگ و تلفات آن را چگونه محاسبه می‌کنید؟ عمر گفت: ما روشی خاص نداریم، شما در ایران چه می‌کردید؟ او گفت: ما در ایران ظرفهایی را پر از شن و سنگ‌ریزه قرار می‌دادیم و وقتی که سپاهیان به جنگ می‌رفتند، هر یک دانه‌ای از این سنگ‌ریزه را برمی‌داشتند و به هنگام بازگشت، این سنگ‌ریزه‌ها را داخل این ظرف می‌انداختند. ما آمار سنگهایی را که به هنگام رفتن به داخل ظرف انداخته بودند و تعداد سنگهایی را که به هنگام بازگشت می‌ریختند، محاسبه می‌کردیم و تفاوت اینها نشان‌دهنده تلفات بود. عمر هم به این پیشنهاد عمل کرد و به این ترتیب پایه‌های دیوان جنگ با الهام از تجربه مدیریتی ایرانیان در زمان عمر بنا نهاده شد. دیوان خراج هم در این دوره پایه‌گذاری شد. باید به دلالت‌های تمدنی این پدیده و جواز اخذ و اقتباس از دستاوردهای تمدن بشری را در مسیر بنا نهادن یک تمدن اسلامی و مبتنی بر مکتب قرآن و اهل بیت (علیهم السلام) توجه کرد.

ج) پیامدهای فرهنگی فتوحات

از دیگر حوادث عصر خلافت خلیفه دوم باید به پیامدهای فرهنگی فتوحات اشاره کرد. فتوحات اگر از نظر علمی و تشکیلات حکومتی اثراتی مثبت داشت، اما از منظر اخلاقی و تربیتی جنبه‌هایی منفی را به دنبال داشت.

۱- دنیاگرایی

اعراب بادیه‌نشین که تا آن زمان نهایت رفاهشان به این بود که در بیابان با لیف خرما سایبانی بسازند و با خیس کردن این سایبان و وزش باد احساس خنکی کنند، اکنون وارد سرزمینهای بزرگی مانند ایران و شام

می‌شدند. این سرزمینها مناطقی سرسبز و پرآب و دارای آبادیهایی ثروتمند بود و ورود آنها به این سرزمینها نیز ورودی فاتحانه و از روی قدرت بود. این موضوع برای آنها سبب یک تحول درونی شد و آنها را به سوی دنیاگرایی سوق داد. تحول جدید به حدی محسوس و آشکار بود که خلیفه ناچار شد در برابر آن موضع‌گیری کند. خلیفه اعلام کرد که من بر دروازه‌های شهر مدینه می‌ایستم و حلقوم صحابه‌ای را که بخواهند بروند و خود را آلوده این ثروتها و دنیازدگی‌ها کنند، خواهم فشرد. از این رو، ورود و خروج به مدینه محدود شد و به کنترل درآمد. هیچ کس اجازه خروج از مدینه را نداشت مگر به اجازه خلیفه و آن هم به اندازه زمانی مشخص: «إلا یاذن وأجل»؛ یعنی، هم خلیفه اذن می‌داده و هم مدت زمان را تعیین می‌کرده است، مثلاً دو یا سه ماه. ورود به مدینه هم این گونه بود.

۲- تأثیرپذیری از فرهنگهای دیگر

افرادی که از سرزمینهای دیگر و به طور مشخص از ایران وارد مدینه می‌شدند به دلیل برتری فرهنگی بر اعراب، بر آنها تأثیر می‌گذاشتند و جامعه را دست‌خوش تغییر می‌کردند. اعراب صرف نظر از سرمایه دین اسلام که خداوند آنها را برای اولین خطاب برگزیده بود، در دیگر جنبه‌های فرهنگی و آداب معیشت، به ویژه نسبت به ایرانیها، احساس فرودستی می‌کردند. چنین حسی سبب می‌شد که حضور یک ایرانی مؤثر، مدینه را دست‌خوش تغییر کند و خلیفه به همین دلیل ورود و اقامت در مدینه را شخصاً زیر نظر داشت.

ابولؤلؤ که سرانجام خلیفه دوم را به قتل رساند، از موالیان مغیره بن شعبه بود و از رهگذر مکاتبه خاص مغیره با عمر اجازه ورود به مدینه را یافته بود. توجیه مغیره برای متقاعد کردن خلیفه این بود که من خودم در ایران هستم و خانواده‌ام در مدینه تنها هستند. آنها کسی را می‌خواهند که کارهایشان را انجام دهد و ابولؤلؤ توانمندیهای مختلفی دارد. عمر با این توجیه به او اجازه ورود و اقامت در مدینه را داد.

همچنین شاید عمر به هنگام ساخت شهرهای بصره و کوفه به سبب احساس خطر، برای خانه‌سازی صحابه اندازه‌ای مشخص و محدود تعیین کرد و این گونه نبود که هر کس به هر اندازه در آنجا خانه بسازد. ریشه‌های تغییر فرهنگ جامعه در عصر خلیفه سوم را باید در این تحولات جستجو کرد. این بحثها ارتباطی تنگاتنگ با تاریخ تشیع دارد؛ زیرا رویکرد مردم به امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) برای تصدی خلافت به دنبال اعتراض به کج‌رویهای خلیفه و اطرافیانش رخ داد و ریشه این کج‌رویها، تحولات فرهنگی ناشی از فتوحات بود.

پیامدهای منفی فتوحات یکی از عوامل زمینه‌ساز توجه مردم به جایگاه والای امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) بود. از این رو در حالت فقدان حاکمیت اندیشه دینی جامع، ژرف‌نگر بر جامعه، که همان اندیشه عصمت و امامت است، زمینه برای رخنه و بروز بیماریهای مختلف نیز فراهم می‌آید. پیدایش جنبه‌های منفی فتوحات یکی از این نشانه‌ها است که به دلیل فقدان حاکمیت اندیشه امامت رخ نمود.

قتل خلیفه و عوامل آن

کشته شدن خلیفه به دست ابولؤلؤ هم حادثه‌ای شایسته تأمل است. در این زمینه سه تحلیل وجود دارد: یکی اینکه ابولؤلؤ به تحریک قریش این کار را انجام داد و سران قریش که دلدادۀ ثروت و قدرت بودند چون خلیفه را مانع کار خودشان می‌دیدند ابولؤلؤ را تحریک کردند که خلیفه را به قتل برساند و با روی کار آمدن خلیفه دیگر، راه برای رفتارها و دنیازدگی آنها هموار شود. تحلیل دوم این است که این قتل به تحریک هرمزان که یک فرمانده اسیر ایرانی بود اتفاق افتاد و هرمزان قصد انتقام گرفتن از عمر را داشت. او این کار را با همکاری و همیاری ابولؤلؤ، که در مدینه می‌زیست، انجام داد. ابولؤلؤ هم به دلیل کمی دستمزد خود و بی‌توجهی خلیفه برای حل این مشکل، کینه خلیفه را در دل داشت. فرزند عمر با این تحلیل و استدلال بر آن، بعد از کشته شدن عمر هرمزان را به قتل رساند. تحلیل سوم این است که حرکت ابولؤلؤ یک حرکت شخصی است که تحت تأثیر تحریک قریش یا هرمزان نبود. ابولؤلؤ ملزم بود که درصدی قابل توجه از درآمد روزانۀ خود را به اربابش، مغیره، بدهد و بخشی اندک را نیز برای خود بردارد. او که از این وضعیت ناراضی بود در حضور عمر لب به اعتراض گشود و در جواب عمر که از او پرسید چه می‌کنی؟ گفت: «أنا نقاشُ حدادُ نجّار»؛ یعنی، هم کار نقاشی می‌کنم، هم آهن‌گرم و هم نجاری و درودگری انجام می‌دهم. عمر گفت: با این درآمد زیاد به دلیل مهارت‌های بالا دریافت می‌کنی، مبلغی که پرداخت می‌کنی زیاد نیست. در همین ملاقات و یا در ملاقاتی دیگر، عمر به او گفت: شنیده‌ام که تو می‌توانی آسیابی بسازی که با باد کار کند. او گفت: آری. عمر گفت: برای ما چنین آسیابی می‌سازی؟ گفت: آسیابی برای شما بسازم که در شرق و غرب جهان از آن سخن بگویند. عمر از این سخن برداشت کرد که می‌خواهد یک آسیاب خوبی بسازد، ولی اطرافیان عمر گفتند که این حرف بوی تهدید می‌داد. به دنبال همین حرف بود که چند روز بعد عمر به دست ابولؤلؤ کشته شد.

شایان ذکر است که قبری که به نام ابولؤلؤ در کاشان وجود دارد و به تازگی آن را آباد کرده‌اند کاملاً ساختگی است و صحت تاریخی ندارد و چقدر زبینه است که ما شناخت سیره اهل بیت (علیهم السلام) را بدون این خرافه‌ها و اخبار ضعیف پی بگیریم و به موضوعاتی که اصالتی ندارند، اعتنا نکنیم.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

تاریخ تسبیح

جلسہ ہشتم

دکتر محسن الویری

عصر خلیفه سوم و زمینه‌های به خلافت رسیدن امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)

اهداف درس

آشنایی با:

- ✓ بخشی دیگر از پیامدهای فقدان حاکمیت اندیشه امامت در جامعه پس از پیامبر؛
- ✓ زمینه‌ها و بسترهای آغاز خلافت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام).

مروری بر مباحث پیشین

در جلسه پیش، حوادث پس از رحلت پیامبر تا پایان خلافت خلیفه دوم را به عنوان زمینه‌های سیاسی و اجتماعی موضع‌گیری‌های امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) بررسی کردیم.

چگونگی به خلافت رسیدن خلیفه سوم

خلیفه دوم در روزهای پایانی حیاتش، شورایی تشکیل داد که وظیفه آن تعیین خلیفه بعد، از میان اعضای همان شورا بود. درباره مبنا و اعتبار این روش، ترکیب شورا و جزئیات راه‌اندازی آن نکات زیادی وجود دارد که در منابع تاریخی باید آنها را جستجو کرد. این شورا متشکل از شش نفر بود؛ دو چهره اصلی آن امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) و عثمان بن عفان، دو نفر سعد بن ابی‌وقاص و عبدالرحمن بن عوف و دو نفر دیگر هم طلحه و زبیر بودند. خلیفه تدبیری اندیشید که اعضای این شورا به بحثهایی که آنها را از نتیجه کاربردی دور کند، گرفتار نیابند. البته درباره سعد بن ابی‌وقاص این ابهام وجود دارد که آیا او آن وقت در مدینه بود یا در مدینه نبود و بعداً به شورا ملحق شد، اما به هر حال از این شش نفر به عنوان چهره‌های اصلی شورا نام برده شده است. پسر عمر هم در شورا شرکت می‌کرد، ولی حق رأی نداشت و مدیریت جلسه و به اصطلاح امروزی کارهای دبیرخانه‌ای جلسه را عهده‌دار بود.

تدبیر تأمل‌برانگیز خلیفه این بود که اگر اعضای شورا بر سر یک نفر توافق کردند، ولی یک نفر از آنها رأی مخالف داشت، گردن او زده شود و اگر دو نفر چنین کردند، باز هم گردن آنها زده شود، ولی در صورتی که سه نفر بر یک نفر و سه نفر دیگر بر فردی دیگر اتفاق نظر کردند و دو کفه ترازو با هم مساوی شد، طرفی را که عبدالرحمن بن عوف در آن باشد بر طرف دیگر ترجیح دهند؛ یعنی، نظر گروهی پذیرفته شود که عبدالرحمن بن عوف جزء آن است. این تدبیر سبب شد که عثمان بن عفان به عنوان خلیفه منتخب از این شورا بیرون بیاید. امیرالمؤمنین به تکرار، در این موضوع سخن گفته‌اند. یکی از این نمونه‌ها خطبه مشهور و پرآوازه شقشقیه است:

فَصَبَّرْتُ عَلَى طُولِ الْمُدَّةِ وَشِدَّةِ الْمَحْنَةِ حَتَّى إِذَا مَضَى لِسَبِيلِهِ جَعَلَهَا فِي جَمَاعَةٍ زَعَمَ أَنِّي أَحَدُهُمْ فَيَاللَّهِ وَلِلشُّورَى، مَتَى اعْتَرَضَ الرَّيْبُ فِيَّ مَعَ الْأَوَّلِ مِنْهُمْ حَتَّى صِرْتُ أُقْرَنُ إِلَى هَذِهِ النَّظَائِرِ، لَكِنِّي أَسْفَفْتُ إِذْ أَسْفُؤُوا وَطَرْتُ إِذْ طَارُوا فَصَنَعِي رَجُلٌ مِنْهُمْ لِيُضِغَنِهِ وَمَالَ الْآخَرَ لِيُصْبِرَهُ مَعَ هُنَّ وَهَنٍ إِلَى أَنْ قَامَ ثَالِثُ الْقَوْمِ

من در این مدت (ایام خلافت عمر) با وجود طولانی بودن و شدت سختیها شیکیبایی ورزیدم، تا روزگار او به سر آمد و سرنوشت خلافت را به گروهی سپرد که پنداشت من هم یکی از آنهایم. پناه بر خدا از این شورا، کی در برتری من نسبت به نفر اول اینها تردیدی وجود داشت که اکنون با این افراد مقایسه شوم؟ اما باز هم کوتاه آمدم و با آنان هماهنگ شدم و به هر سو پر کشیدند، پر کشیدم، یکی از اعضای شورا به خاطر کینه‌اش از من روی برتافت و دیگری به سمت دامادش تمایل یافت و چیزهایی که مجال ذکرش نیست، تا اینکه سومی (عثمان) از این شورا به خلافت برخاست.

آن حضرت شکوا می‌کنند که من در ایام خلافت خلیفه دوم صبر کردم و این دوره را با همه مرارت، سختی و طولانی بودنش تحمل کردم، اما هنگامی که خلیفه می‌خواست از دنیا برود امر خلافت را در شورایی قرار داد که پنداشت من یکی از آنها هستم ...

این سخن امیرالمؤمنین بسیار مهم است که می‌فرمایند در مقام مقایسه من و خلیفه اول چه کسی در حقانیت و برتری من تردید داشت تا اینکه اکنون من تا این حد تنزل کنم و هم‌تراز اعضای این شورا بنشینم تا یکی از ما خلیفه بشود؟! تعبیر کنایی «مَعَ هُنَّ وَهَنٍ» که حضرت در ادامه خطبه به کار می‌برند، گواه این است که حضرت حرفهایی دیگر برای گفتن داشته‌اند که به هر دلیل نخواستند در اینجا بیان شود. امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در خطبه ۱۳۹ و خطبه ۷۳ هم آشکارا از ناخشنودی خود از تصمیم این شورا و همچنین از تصمیم خود برای همراهی با آن، سخن بر زبان می‌آورند. به هر حال، به این ترتیب خلیفه سوم، عثمان بن عفان، به خلافت رسید.

اکنون لازم است درباره زندگی و پیشینه عثمان بن عفان به نکاتی ضروری اشاره شود. عثمان بن عفان متولد سال پنجم یا ششم عام الفیل بود و احتمالاً در همان سه سال اول دعوت پیامبر، اسلام آورد. ظاهراً در هجرت به حبشه حضور داشته ولی در غزوه بدر، به دلیل بیماری همسرش شرکت نکرده است. در ماجرای صلح حدیبیه سفیر و فرستاده پیامبر برای گفتگو با قریش مکه بود؛ زیرا او اموی بود و اصلی‌ترین مخالفان پیامبر در مکه نیز اموی بودند و انتخاب فردی از امویان به عنوان نماینده پیامبر، سبب کاهش تنش می‌شد. عثمان در غزوه تبوک کمک مالی مؤثری کرد. در عهد جانشینان پیامبر هم، عثمان به عنوان کاتب حکومتی مشغول کار بود و بدین‌سان سابقه حضور در دستگاه خلافت داشت.

کژرویهها در جامعه اسلامی

در زمان خلافت عثمان که از سال ۲۳ تا سال ۳۵ هجری به درازا کشید، دو حادثه مهم به وقوع پیوست: نخست ادامه فتوحات در مناطقی مانند قبرس، قسمتی از آسیای میانه، کرمان و سیستان بود و دیگر تغییر محسوس در شیوه حکومت. اگر در زمان خلافت خلیفه اول و خلیفه دوم عموم مردم احساس می‌کردند که در

روشهای ظاهری از سنت پیامبر تجاوز نشده است، اما در زمان خلافت خلیفه سوم، مردم حس می‌کردند که حکومت آشکارا از سنت پیامبر فاصله گرفته است. آن‌گونه که پیش‌تر نیز بیان شد، زمانی که امکان حاکمیت اندیشه دینی ژرف، همه‌جانبه‌نگر و خردورزانه از جامعه پس از رحلت پیامبر سلب شد، گرچه در روزها، ماهها و حتی سالهای نخست نشانه‌هایی از انحراف آشکار نبود، اما بر اهل بصیرت پوشیده نبود که فقدان حاکمیت آن اندیشه ناب سبب می‌شد که به تدریج پیامدهای شرایط جدید رخ نماید. بنابراین، نمی‌توان حوادث عصر عثمان را تنها و تنها بر خاسته از روایات عثمان دانست، بلکه این حوادث نتیجه طبیعی روندی بود که پس از رحلت پیامبر در جامعه پدیدار شده بود.

یکی از نمونه‌های روش ناپسند حکومتداری عثمان، بی‌مبالاتی او در اجرای احکام الهی بود. هنگامی که پسر عمر هرمان را که می‌پنداشت در قتل پدرش نقش داشته است، به قتل رساند امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) از عثمان خواست که موضوع را بررسی کند و در یابد که این قتل با کدام مجوز صورت گرفته است و اگر معلوم شود که پسر عمر به ناحق هرمان را به قتل رسانده است بر اساس حکم الهی قصاص شود، ولی عثمان به بهانه داغدار بودن خانواده عمر از این کار سرباز زد.

نمونه دیگر از بی‌توجهی عثمان به اجرای احکام دینی، به کار گماردن نزدیکان و بستگان فاقد شایستگی و صلاحیت خود بود. مروان بن حکم که پدرش و به احتمال زیاد خود او نیز از سوی پیامبر، از مدینه طرد شده بودند، به شهر بازگشت و بیشتر کارهای دربار خلافت را به دست گرفت. او که بعدها خود و چهار پسرش به خلافت رسیدند همان کسی است که عثمان خمس غنائم فتح سرزمین آفریقا را در قبال مبلغی بسیار کمتر از ارزش واقعی به او واگذار کرد. همچنین سپردن امارت کوفه به ولید بن عقبه و انتخاب عبدالله بن ابی‌السرح، که در زمرة تحریف‌کنندگان قرآن بود، به فرماندهی جنگ (برای فتح آفریقای) از دیگر نمونه‌ها است.

کنار زدن انسانهای ارزشی مانند ابوذر و جفا در حق آنها و روی آوردن خلیفه و اطرافیانش به تجملات و رفاه هم از دیگر مواردی است که در اینجا می‌توان ذکر کرد. بر اساس گزارش مسعودی، عثمان در مدینه، خانه‌ای گچی و آجری ساخت که دره‌ایش از چوب ساج و عرعر بود و تا آن زمان ساخت خانه‌ای این‌گونه در مدینه سابقه نداشت. مسعودی به هنگام گزارش این وقایع با حسرت می‌گوید: عمر کجا و عثمان کجا، عمر چگونه زندگی کرد و عثمان چگونه زندگی می‌کند!

با برداشتن محدودیتهای زمان خلیفه دوم از سوی عثمان، اطرافیان او هم به این تجمل‌گراییها روی آوردند. منابع تاریخی درباره این نوع خانه‌ها که از سوی افرادی مانند طلحه، زبیر، مقداد و عبدالرحمن بن عوف ساخته شد، گزارشهایی ارائه کرده‌اند. برخی از اینها در مناطق خوش آب و هوای اطراف مدینه و برخی دیگر در دو سه شهر خانه ساختند؛ خانه‌هایی بزرگ، مجلل، گچ‌اندود و کنگره دار. بیشتر این تحولات متأثر از فرهنگ ایرانیان بود. به دنبال تغییر رفتار خواص، به طور طبیعی رفتار توده مردم هم تغییر کرد. برای نمونه برای نخستین بار در مدینه پدیده کبوتربازی (طیران الحمام) و یا سنگ قلاب زدن پرندگان (الرمی بالجلهق) رایج شد و کلمه «جلاهق» که معرب کلاهک است، نشان‌دهنده ریشه ایرانی این بازی است. همچنین رقیق کردن نوشیدنیهای حرام و استفاده از آنها در مدینه متداول شده بود. این موارد نمونه‌هایی از تغییر فرهنگ عامه مردم است که حکایت از فروگاهی زشتی کارهای ناپسند و رواج تدریجی مظاهر فساد در جامعه است.

قتل خلیفه سوم

به دنبال این تحولات مردم به وضعیت نابسامان فرهنگی جامعه واکنش نشان دادند و نسبت به این مسائل مخالفت کردند. مردم، چه در مدینه و چه در شهرهای دیگر، نمی‌پذیرفتند که به نام جانشینی پیامبر این رفتارها صورت گیرد. مردمی که سودای دین در دل می‌پروراندند و دین‌باورانه زیستن را انتخاب کرده بودند، نمی‌توانستند بپذیرند که ولید بن عقبه، والی اسلامی کوفه، به دلیل مستی ناشی از باده‌گساری، نماز صبح را چهار رکعت بخواند و در برابر اعتراض مردم پاسخی سفیهانه و خردناپذیر بدهد.

این‌گونه رفتارها که آشکارا بر خلاف سنت و سیره پیامبر بود، سبب شد که صدای اعتراض از گوشه و کنار برخیزد و به دنبال نامه‌نگاریهایی که صورت گرفت، مردمانی از مصر و کوفه به جمع معترضان مدینه پیوندند. امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) به دنبال رایزنیهایی با خلیفه، مانع ورود شورشیان به داخل شهر شد و خلیفه نیز تعهد کرد که به خواسته معترضان گردن نهد. حضرت فرمودند: اکنون که تعهد می‌کنی مراقب باش که عهد نشکنی و مرا که واسطه این کار هستم نزد مردم بی‌مقدار نکنی؛ زیرا مردم به اعتبار من به سخن و تعهد تو اعتماد می‌کنند. با پذیرش این تعهد از سوی خلیفه، شورشیان پراکنده شدند.

گروهی که عازم مصر بودند، در مسیر خود به پیک حکومتی برخورد کردند که سواره به جانب مصر روان بود. شورشیان به او مشکوک شدند و پس از متوقف ساختن او و سؤال و جواب و بازرسی او نامه‌ای به امضای خلیفه و خطاب به حاکم مصر پیدا کردند که در آن مجازاتهایی برای سران شورشیان تعیین شده بود. این موضوع سبب شد که شورشیها بار دیگر به مدینه برگردند. این بار نیز با وساطت امیرالمؤمنین وارد شهر نشدند، ولی با تعیین ضرب‌الأجلی مقرر شد که خلیفه به تعهدات خود عمل کند، اما چون در این مدت نیز تحولی خاص صورت نگرفت، شورشیان وارد شهر شدند و با همکاری مردم مدینه منزل خلیفه را محاصره کردند. با بحرانی شدن شرایط، امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) و احتمالاً محمد بن حنفیه را برای حفاظت از منزل خلیفه گماشتند. در ایام محاصره که امکان آذوقه‌رسانی به خلیفه وجود نداشت، این کار به دستور امیرالمؤمنین از راه پشت‌بام انجام می‌شد. اوضاع به همین منوال بود تا اینکه پس از سه روز محاصره، ناگهان تیری از منزل عثمان به طرف محاصره‌کنندگان پرتاب شد و یکی از آنها به قتل رسید. این موضوع سبب شد که شورشیها کنترل خود را از دست بدهند و با ورود به منزل خلیفه او را به قتل برسانند.

در اینجا تأملات زیادی وجود دارد که بحث تفصیلی آنها را باید در درسهای تاریخ صدر اسلام پی گرفت. آنچه در اینجا به عنوان موضوعی مرتبط با تاریخ تشیع شایسته ذکر است، توجه دادن به دستهایی است که با وجود تلاش فراوان امیرالمؤمنین برای حفظ آرامش جامعه، می‌کوشیدند اوضاع را برهم زنند. پس از کشته شدن عثمان، پیراهن خونین عثمان به همراه انگشت قطع‌شده دست همسرش به سرعت به دمشق نزد معاویه برده شد و او از آنها استفاده تبلیغاتی فراوانی کرد. معاویه پیراهن خونین را مدتی در مسجد و بازار شهر آویخته بود و همه جا می‌گفت که علی عثمان را به قتل رسانده است. معاویه پیراهن عثمان را بهانه‌ای برای مخالفت با امیرالمؤمنین و متهم ساختن آن حضرت به دست داشتن در قتل خلیفه سوم قرار داد. یکی از اصلی‌ترین ادعاهای معاویه در مکاتباتش با امیرالمؤمنین در ایام خلافت آن حضرت، ادعای خونخواهی عثمان و متهم ساختن تلویحی امیرالمؤمنین به دست داشتن در این حادثه است که با واکنش و موضع تند امیرالمؤمنین مواجه شد.

این اتهام را با طرح یک دیدگاه جایگزین می‌توان پاسخ داد. دیدگاه جایگزین این است که به نظر می‌رسد معاویه با نفوذی که در دستگاه خلافت عثمان داشت ماجرای قتل عثمان را طراحی و تدبیر کرده باشد. مراد از این سخن این نیست که معاویه در پی خلافت پس از عثمان بود، اما این تحلیل را می‌توان مطرح کرد که او تلاش می‌کرد تا جامعه را به آشوب کشد و از این فضا به سود خود بهره برد. با نگاهی تاریخی می‌توان فهمید که ایجاد فضایی این چنین، به آن نتیجه نیز منجر شد و معاویه پس از خلافت امیرالمؤمنین و خلافت چند ماهه امام حسن (علیه السلام) به خلافت رسید.

قراین هم‌دستی معاویه در قتل عثمان

مهم‌ترین قراینی که بر صحت ادعای خونخواهی عثمان توسط معاویه می‌توان اقامه کرد، به شرح زیر است:

۱- در هر دو حرکت شورشیان به سمت مدینه و تلاش امیرالمؤمنین برای آرام نگاه داشتن اوضاع، مروان بن حکم، که نقش مؤثری در دربار عثمان داشت، در جبهه مقابل امیرالمؤمنین با عثمان صحبت کرد و عثمان را به یک موضع قوی و انعطاف‌ناپذیر در برابر شورشیان تشویق می‌کرد. هنگامی که عثمان به امیرالمؤمنین گفت: اگر من کوتاه بیایم مردم مرا به قتل خواهند رساند امیرالمؤمنین در جواب او فرمودند: «إِنَّ النَّاسَ إِلَىٰ عَدْلِكَ أَوْحَوْا مِنْهُمْ إِلَىٰ قَتْلِكَ»؛ مردم بیشتر از اینکه به قتل تو احتیاج داشته باشند به عدل تو محتاج‌اند. با این حال مروان می‌گفت اگر عقب‌نشینی کنی و کوتاه بیایی مردم تو را خواهند کشت. در همین ایام مروان مانع اصلی ملاقات نمایندگان شورشیان با عثمان بود. تحریک عثمان برای رویارویی با مردم از سوی مروان بن حکم بسیار تردیدبرانگیز است؛ زیرا مروان یک چهره تمام‌عیار اموی و از دوستان نزدیک معاویه است.

۲- قرینه دیگر نامه‌ای است که در مسیر مصر کشف شد. به استناد گزارش‌های تاریخی موجود، با بازگشت شورشیان به مدینه و در میان گذاشتن این موضوع با عثمان، او موضوع را انکار کرد و سوگند یاد کرد که از نامه اطلاعی ندارد. شورشیان گفتند: دست‌خط، دست‌خط توست و اسب، اسب توست و سفیر و پیکه سفیر و پیک تو، چگونه است که از موضوع خبر نداری؟

لازم به ذکر است که در آن روزگاران، اسبهای حکومتی را داغ می‌زدند تا معلوم باشد که پیک حکومتی هستند و حاکمان محلی در منزل‌گاهها آذوقه و تیمار آنها را عهده‌دار شوند. به نظر می‌رسد عثمان در این ادعای خود صادق بود. اگر در واقع این نامه، نامه حقیقی بود آیا عبور پیک حامل نامه از مقابل دیدگان شورشیها عملی غیرطبیعی نیست؟ آیا طرز پاسخ دادن پیک به پرسش‌های شورشیان تأمل‌برانگیز، تحریک‌کننده و تردیدآمیز نبود؟ این احتمال کاملاً منطقی و دفاع‌پذیر به نظر می‌رسد که این نامه را مروان تنظیم کرده باشد و به عمد آن را به گونه‌ای فرستاده باشد تا شورشیان به آن پی ببرند و به مدینه برگردند؛ یعنی، اگر نخستین حرکت شورشیان با تدبیر و وساطت امیرالمؤمنین بدون حادثه‌ای به پایان رسید، اکنون مروان بن حکم با این تدبیر کوشید تا شورشیان را به مدینه برگرداند و جامعه را به نابسامانی بکشانند.

۳- قرینه دیگر به ایام محاصره منزل عثمان برمی‌گردد. شگفت‌آور است که نخستین تیر از منزل عثمان پرتاب شد و خشم مهارنشده شورشیان را برانگیخت. انتظار می‌رفت تلاش اطرافیان خلیفه معطوف به پراکندن شورشیان باشد، نه برافروختن آتش خشم آنها. پرتاب این تیر در آن شرایط بحرانی کاملاً تردیدبرانگیز به نظر می‌رسد.

۴- قرینه چهارم این است که مروان بن حکم بعد از بحرانی شدن اوضاع، از راه درهای پنهانی منزل عثمان را ترک کرد و از مدینه گریخت. اگر مروان در واقع یار و یاور عثمان بود، چرا عثمان را در آن لحظات تنها گذاشت؟

۵- قرینه دیگر نامه عثمان به معاویه در مراحل اولیه شورش است که از معاویه درخواست کمک کرد. معاویه تعلل بسیار زیادی کرد و ظاهراً پس از اصرار دوباره عثمان جواب داد: من در موضوع مرتبط به صحابه پیامبر، به خود جرئت دخالت نمی‌دهم. این سخن سخیف و سست‌مایه نشانگر تمایل نداشتن معاویه برای حمایت از خلیفه است. گرچه بر پایه برخی گزارشها معاویه سپاهی به سوی مدینه فرستاد، ولی از فرمانده خواست وارد شهر نشود و نزدیک مدینه توقف کند.

۶- قرینه ششم انتقال سریع پیراهن خونین عثمان و انگشت دست نائله، همسر عثمان، به دمشق است. اگر برنامه‌ای از پیش طراحی شده وجود نداشت، چرا پیراهن خونین خلیفه مقتول و انگشت دست همسرش به دمشق برده شد؟ و چه کسی آنها را برد؟

۷- افزون بر این قراین، برخی طعنه‌ها و اشارات در مکاتبات امیرالمؤمنین وجود دارد که در پاسخ اتهام معاویه به دست داشتن در قتل خلیفه می‌فرمایند: خداوند لعنت کند کسی را که بیشتر نقش داشته است و در جایی دیگر می‌فرمایند: تو که بهتر از من می‌دانی چه کسی در قتل خلیفه نقش داشت. این طعنه امیرالمؤمنین هم قرینه دیگری است که انگشت اتهام را به سوی معاویه برمی‌گرداند.

با کنار هم گذاردن مجموع این قراین می‌توان چنین نتیجه گرفت که معاویه با همکاری مؤثر مروان بن حکم در کشتن عثمان نقش داشت و هدف او از این کار بدنام ساختن امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) و زمینه‌سازی برای قدرت یافتن امویان بود.

روی کار آمدن امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)

در چنین فضایی، مردم پس از کشته شدن عثمان به سوی امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) آمدند و از حضرت درخواست بیعت کردند. تحلیل امیرالمؤمنین از ایام خلافت عثمان تحلیل بسیار مهمی است که آن را در خطبه شقشقیه بیان فرموده‌اند:

... إِلَىٰ أَنْ قَامَ ثَالِثُ الْقَوْمِ نَافِجًا حِضْنِيهِ بَيْنَ نَثِيلِهِ وَمَعْتَلِفِهِ وَقَامَ مَعَهُ بَنُو أَبِيهِ يَخْضَمُونَ مَالَ اللَّهِ خِضْمَةَ الْإِبِلِ نَبْتَةَ الرَّبِيعِ إِلَىٰ أَنْ أَتَتْكَ عَلَيْهِ فَتْلُهُ وَأَجْهَزَ عَلَيْهِ عَمَلُهُ وَكَبَتْ بِهِ بِطُنْتُهُ.

... تا اینکه سومین آنها (عثمان) برخاست و دو پهلوی خود را در مسیر بین چراگاه و استراحتگاه خود انباشت و خویشاوندان پدری‌اش همراه او شدند و مانند چریدن شتر در چراگاه بهاری به چریدن بیت‌المال پرداختند تا اینکه ریسمان او علیه خود او باز شد و کرده او بر او هجوم آورد و پری شکمش او را با رو به زمین زد.

در ادامه همین خطبه، امیرالمؤمنین از چگونگی پذیرش خلافت خود سخن می‌گویند. ایشان نخست در برابر هجوم مردم ایستادگی کردند، ولی به دنبال بسیار مردم، خلافت را پذیرفتند با این استدلال که:

أَمَّا وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسْمَةَ لَوْ لَّا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَقِيَامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ وَمَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ إِلَّا يَقَارُوا عَلَى كِظَّةِ ظَالِمٍ وَلَا سَعْبٍ مَظْلُومٍ لِأَلْقَيْتُ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا وَلَسَقَيْتُ آخِرَهَا بِكَأْسِ أَوْلِهَا وَلَأَلْفَيْتُمْ دُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَزْهَدَ عِنْدِي مِنْ عَفْطَةِ عَنَزٍ.

قسم به خدایی که دانه را شکافت و جان را آفرید اگر حضور حاضران و دلیل کافی بر وجود یاری کنندگان نبود و خداوند از عالمان پیمان نگرفته بود که بر شکم‌بارگی ستمکاران و کمک به ستمدیدگان آرام و قرار نداشته باشند، همانا ریسمان مرکب خلافت را بر گردنش می‌آویختم و با جام آغاز آن، پایانش را می‌نوشیدم (آن را به دست نیامده می‌پنداشتم.) و می‌دیدید که این دنیای شما نزد من از آب بینی یک بز کم‌ارزش‌تر است.

امیرالمؤمنین در این استدلال زیبا به دو رکن مهم و لازم برای خلافت، یعنی مشروعیت الهی و مقبولیت مردمی اشاره می‌کنند. روشن است که امیرالمؤمنین از مشروعیت الهی برخوردار بودند و اکنون با فراهم آمدن مقبولیت مردمی حضرت لباس خلافت را بر تن کردند. شاید علت پذیرفتن اولیة حضرت، تلاش برای فراهم آوردن زمینه احراز مقبولیت عمومی و عزم استوار مردم برای بیعت با آن حضرت بود. به این ترتیب امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در پانزدهم یا بیست و پنجم ذی‌الحجه سال ۳۵ هجری خلافت را به دست گرفتند.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

تاریخ تسبیح

جلسهٔ نهم

دکتر محسن الویری

اهداف و برنامه‌های خلافت امیرالمؤمنین و چالشهای پیش رو

اهداف درس

آشنایی با:

- ✓ شخصیت و پیشینه امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) به عنوان خلیفه چهارم؛
- ✓ برنامه‌های ایشان در آغاز به دست گرفتن خلافت؛
- ✓ راهکارهای اجرایی تحقق برنامه‌ها؛
- ✓ جایگاه عدالت در برنامه‌های آن حضرت.

مروری بر مباحث پیشین

در جلسه گذشته با اشاره به حوادث عصر خلیفه سوم و کژرویه‌های فرهنگی و اجتماعی در جامعه به قتل خلیفه سوم و تحلیل این واقعه پرداختیم. در ادامه نیز چگونگی پذیرش خلافت از سوی امیرالمؤمنین را بررسی کردیم.

نگاهی به پیشینه زندگی امیرالمؤمنین

بر اساس شیوه جلسات پیشین در بررسی حوادث عصر خلفا، نخست به پیشینه زندگی امیرالمؤمنین تا پیش از شروع خلافت به صورت گذرا اشاره می‌کنیم. امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) شخصیتی ممتاز و استثنایی است و به هیچ روی نمی‌توان ایشان را در شمار دیگر صحابه پیامبر قرار داد. ایشان بر خلاف بیشتر صحابه پیامبر ویژگیها و فضایی منحصر به فرد دارند و شگفت‌آور است که این ویژگیها از بدو تولد آن حضرت آغاز می‌شود و در مراحل مختلف زندگی ایشان استمرار می‌یابد.

گرچه درباره تاریخ دقیق تولد امیرالمؤمنین بحثهایی وجود دارد، ولی از این بحث به دلیل کم اهمیت بودن آن صرف نظر می‌کنیم و به اختصار به ویژگیهای اختصاصی ایشان می‌پردازیم.

نخستین نکته، تولد آن بزرگوار در کعبه است، دومین موضوع درباره انتقال ایشان در ایام کودکی، در سن سه یا چهار سالگی، به منزل پیامبر و پرورش یافتن در دامن پیامبر است. حضرت به هنگام انتقال به منزل پیامبر آن قدر کوچک بودند که پیامبر غذا در دهان ایشان می‌گذاشتند و نزد پیامبر می‌خوابیدند. این انتقال سبب شد که حضرت با توجه و عنایت پیامبر پرورش یابند. سومین ویژگی و فضیلت منحصر به فرد آن حضرت این است که ایشان نخستین گرونده به اسلام است. نکته دیگر در زندگی ایشان موضع آن حضرت در یوم الأنداز است.

پیامبر پس از پشت سر گذاشتن مرحله دعوت محدود و ورود به مرحله دعوت گسترده،^۱ دعوت اسلامی را در جمع عشیره خود عرضه کردند. در این زمان امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) تنها کسی بود که با شجاعت و صراحت به پیامبر گروید و حمایت همه‌جانبه خود را از آن حضرت اعلام کرد. پیامبر نیز در همان جا در فضیلت امیرالمؤمنین سخنانی فرمودند که بعدها به شکل‌های دیگر آن را تکرار کردند.

پس از رحلت خدیجه کبری (سلام الله علیها) و جناب ابوطالب باری دیگر شاهد حضور مؤثر آن حضرت هستیم. پیامبر در این شرایط جدید در پی یافتن مکانی برای هجرت، به قبایل مختلف می‌رفتند و در این زمینه با آنها رایزنی می‌کردند. به گواه منابع تاریخی، تنها امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) همراه ایشان بودند و هیچ کس دیگر با پیامبر نبود: «كَانَ عَلِيٌّ مَعَهُ دُونَ غَيْرِهِ».

در ماجرای هجرت به مدینه، حادثه لیلۃ المبیت پیش آمد که حماسه‌ای سرشار از غرور، زیبایی و معنویت است. پیامبر در لیلۃ المبیت مکه را به قصد هجرت ترک کردند و علی (علیه السلام) در منزل آن حضرت ماند. قریش با این گمان که پیامبر در منزل است از تعقیب پیامبر یا قتل آن حضرت بازماندند. بعد از سه روز توقف پیامبر در جبل الثور و حرکت به سمت یثرب، هنگامی که پیامبر به قبا رسیدند تا رسیدن امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) سه روز صبر کردند. امیرالمؤمنین نیز پس از رد امانات مردم، فواطم (فاطمه بنت محمد، فاطمه بنت آسد و فاطمه بنت زبیر بن عبدالمطلب) را با خود از مدینه خارج کردند و به پیامبر ملحق شدند.

ازدواج میمون و مبارک امیرالمؤمنین با حضرت زهرا (سلام الله علیها) نیز یکی از فضیلت‌های انحصاری امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) به حساب می‌آید. حضور حضرت در غزوه بدر حضوری بسیار مهم، تعیین‌کننده، برجسته و استثنایی است. گفته می‌شود که نیمی از کشته‌های مشرکان در بدر به دست امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) به خاک افتادند و آن حضرت در کشتن نیمی دیگر هم به گونه‌ای سهم داشتند. کشته شدن کسانی مانند ابوجهل، عتبه بن ربیع و شیبه بن ربیع به دست امیرالمؤمنین افتخاری بسیار بزرگ است. این اقدام علی (علیه السلام) کینه‌ای عمیق در دل مشرکان کاشت که در سال ۶۱ هجری، هنگامی که سر بریده شهدای کربلا را به دمشق بردند، یزید در سخنی قبیله‌محورانه گفت: «ما اکنون شکست بدر را تلافی کردیم».

در غزوه احد نیز اگر امیرالمؤمنین نبودند آزار و جراحت بیشتری به پیامبر می‌رسید. در غزوه خندق هم کشته شدن عمر بن عبدود به دست امیرالمؤمنین نقطه آغاز شکست احزاب بود. در غزوه خیبر، کشتن مرحب و به دست گرفتن فاتحانه پرچم گشودن در قلعه قموص در منطقه خیبر^۲، که عامل اصلی پیروزی مسلمانان بود، با نام آن حضرت گره خورده است. حدیث معروف «رایت»^۳ که از فضایل امیرالمؤمنین است در این غزوه بر زبان مبارک پیامبر جاری شد.

در غزوه تبوک امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) به حکم پیامبر در مدینه ماندند و در غزوه شرکت نکردند. عده‌ای این موضوع را بهانه‌ای برای طعنه به حضرت قرار دادند که او در کنار پیرزنان ناتوان از جنگ، در شهر

۱. تقسیم مراحل دعوت پیامبر به مرحله دعوت محدود و مرحله دعوت گسترده دقیق‌تر از نامیدن این دو مرحله به مرحله دعوت مخفی و دعوت علنی است.

۲. تعبیر قلعه خیبر تعبیری همراه با مسامحه و از نوع بیان عام و اراده خاص است. خیبر نام منطقه‌ای است که حداقل هفت قلعه در آنجا قرار داشت و قلعه قموص یا وکیع که مقاومتی سرسختانه داشت، سرانجام به دست امیرالمؤمنین گشوده شد.

۳. صحیح بخاری، ج ۴، ص ۵ و ۲۰ و ج ۵، ص ۷۶؛ صحیح مسلم، ج ۵، ص ۱۹۵ و ج ۷، ص ۱۲۰؛ الکافی، ج ۸، ص ۳۵۱؛ لُاعْطِينَ الرَّأْيَةَ رَجُلًا يَفْتَحُ اللَّهُ عَلَى يَدَيْهِ يُحِبُّ اللَّهُ وَرَسُولَهُ وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ.

مانده است. هنگامی که امیرالمؤمنین موضوع را با پیامبر در میان گذاشتند که آیا به راستی مرا با پیرزنان در شهر نگاه می‌داری؟ پیامبر در پاسخ حدیث معروف «منزلت»^۴ را بیان فرمودند. مقطع دیگر، ابلاغ پیام برائت در سال نهم هجری است. هنگامی که پیامبر ابوبکر را مأمور ابلاغ پیام برائت کرد، در میانه راه امیرالمؤمنین را به عنوان مأمور ابلاغ پیام، جایگزین ابوبکر کرد. درباره چگونگی رحلت پیامبر روایاتی گوناگون در دست است که پیامبر سر بر زانوی امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) از دنیا رفتند. موارد یادشده مهم‌ترین سوابق امیرالمؤمنین تا پیش از رحلت پیامبر است.

موضع امیرالمؤمنین (علیه السلام) نسبت به خلفای پیشین

درباره موضع امیرالمؤمنین نسبت به خلیفه اول و رفتار عملی آن حضرت نسبت به خلفای پیش از خود، نکاتی در درسهای پیشین مطرح شد. بر خلاف دیدگاه رایجی که از خانه‌نشینی حضرت در ایام خلفا سخن می‌گوید، ایشان با وجود اعتقاد به برتری خود برای در دست گرفتن خلافت، به هیچ وجه یک فرد خانه‌نشین و منزوی نبودند. روشن است که ایشان در طی این مدت مدیریت جامعه را در اختیار نداشتند، ولی این به معنای سکوت، انزوا و خانه‌نشینی نیست. امیرالمؤمنین در این مدت هم در زمینه دینی و تبیین دین و هم به لحاظ سیاسی و ارائه مشورت به خلفا عنصری کاملاً تأثیرگذار بودند. جمله مشهور منسوب به عمر که اگر علی نبود، عمر هلاک شده بود، نشانگر این واقعیت است. در این دوران هم، گره‌های اصلی جامعه به دست امیرالمؤمنین گشوده می‌شد. گرچه امیرالمؤمنین نتوانستند مرجعیت سیاسی جامعه را به دست گیرند، ولی مرجعیت فکری و علمی ایشان انکارناشدنی است. ناگفته خود پیداست که اگر ایشان در مسند حکومت قرار می‌گرفتند، مرجعیت علمی‌شان به شکل بایسته‌تری در جامعه تأثیر می‌گذاشت. آنچه گفته آمد، گوشه‌ای از فضایل و شایستگی‌های امیرالمؤمنین و جدای از موضوع امامت آن حضرت است و روشن است که امامت آن حضرت برتر از همه اینهاست. چنین شخصیتی در پانزدهم یا در ۲۵ ذی‌الحجه سال ۳۵ هجری خلافت را به دست گرفت.

همان‌گونه که پیش از این هم ذکر شد، ایشان به شیوه‌ای متفاوت از دیگر خلفا و با مراجعه مستقیم مردم به خلافت رسیدند. خلیفه اول محصول نشستی به نام سقیفه بود و خلیفه دوم منصوب مستقیم خلیفه اول و خلیفه سوم محصول شورایی که این شورا منتخب خلیفه بود و اکنون خلیفه چهارم با رأی و مراجعه مستقیم مردم کار خود را آغاز کرد. این نکته از منظر اندیشه سیاسی و چگونگی جمع میان مشروعیت الهی و مقبولیت مردمی مقبول است.

۴. أتخلفنی مع الخوالف؟

۵. صحیح بخاری، ج ۵، ص ۱۲۹؛ صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۲۰؛ الکافی، ج ۸، ص ۲۶؛ النخصال، ص ۳۱۱؛ انت مَنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَأَنبِيٌّ بَعْدِي.

اهداف، برنامه‌ها و راهکارهای اعلام‌شده امیرالمؤمنین (علیه السلام)

نکته دیگری که خلافت ایشان را متمایز می‌کند، اعلام برنامه در آستانه تصدی خلافت است. این اعلام برنامه به دو جهت اهمیت دارد: نخست اینکه حضرت به هیچ وجه سودای به دست گرفتن خلافت را به هر قیمتی نداشتند و رأی آگاهانه مردم برای ایشان ارزش داشت. به همین دلیل اعلام برنامه‌های آن حضرت همواره با هشدارهایی همراه است. تأکید ایشان بر اینکه مرا وانهد و به سراغ دیگری بروید، چرا که شما برنامه‌های مرا بر نمی‌تابید؛ در حقیقت اشاره‌ای به این موضوع است که مردم ناآگاهانه به ایشان روی نیاورند و به طور دقیق بدانند که چه کسی می‌خواهد بر آنها حکم براند. این روش حضرت جنبه‌ای سیاسی دارد و آن این است که راهکار تحقق مردم‌سالاری واقعی این است که مشتاقان به دست گرفتن مدیریت جامعه، اطلاعات شفاف و آشکار در اختیار مردم قرار دهند تا مردم با بینش و بصیرت آنها را بپذیرند یا رد کنند. وجه دوم این اقدام امیرالمؤمنین آن است که فرد حاکم باید برای ایام حکومت خود برنامه داشته باشد. حاکم باین برنامه باید نسبت به وضعیت کنونی تحلیل و نیز نسبت به آینده پیش‌بینی و دیدگاه داشته باشد. اعلام برنامه امیرالمؤمنین از امتیازات ایشان نسبت به خلفای پیشین است.

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در خطبه‌های ۱۵، ۱۶، ۹۱ و ۱۳۶ نهج‌البلاغه از برنامه‌های خود سخن گفته‌اند. بیشتر این خطبه‌ها در آغاز خلافت ایشان بیان شده است، به جز خطبه ۱۳۶ که بعدها ایراد شده، ولی دربردارنده اهداف و برنامه‌های آن حضرت برای خلافت است. اینک فرازهایی از این خطبه‌ها را از نظر می‌گذرانیم:

[خطبه ۱۵] وَاللَّهِ لَوْ وَجَدْتُهُ قَدْ تَزَوَّجَ بِهِ النِّسَاءَ وَمَلَكَ بِهِ الْإِمَاءَ لَرَدَدْتُهُ فَإِنَّ فِي الْعَدْلِ سَعَةً وَمَنْ ضَاقَ عَلَيْهِ الْعَدْلُ فَالْجَوْرُ عَلَيْهِ أَضِيقٌ.

قسم به خدا اگر (چیزی را که عثمان بخشیده نزد کسی بیابم آن را به صاحبش بازمی‌گردانم) حتی به مهر زنان یا بهای کنیزان رفته باشد، آن را حتماً به بیت المال بازمی‌گردانم. همانا در عدالت فراخی و وسعتی است و هر که عدل بر او دشوار آید، ستم بر او تنگ‌تر آید.

[خطبه ۱۶] ذَمَّتِي بِمَا أَقُولُ رَهِيْنَةً وَأَنَا بِهٍ زَعِيمٌ ... أَلَا وَإِنْ بَلَيْتِكُمْ قَدْ عَادَتْ كَهَيْئَتِهَا يَوْمَ بَعَثَ اللَّهُ نَبِيَّهٖ (صلی الله علیه وآله) وَالَّذِي بَعَثَهُ بِالْحَقِّ لَتَبْلُبَنَّ بَلْبَلَةً وَلَتَعْرَبَنَّ عَرَبَلَةً وَلَتَسَاطُنَّ سَوَاطِنَ الْقَدْرِ حَتَّى يَعُوْدَ أَسْفَلَكُمْ أَعْلَاكُمْ وَأَعْلَاكُمْ أَسْفَلَكُمْ وَلَيَسْبِقَنَّ سَابِقُونَ كَانُوا قَصْرًا وَلَيَقْصُرَنَّ سَبَاقُونَ كَانُوا سَبَقُوا وَاللَّهِ مَا كَتَمْتُ وَشَمَّةً وَلَا كَذَبْتُ كَذْبَةً وَلَقَدْ نُبِّئْتُ بِهَذَا الْمَقَامِ وَهَذَا الْيَوْمِ ...

گردن من رهن چیزی است که بر زبان می‌آورم و بدان پایبندم ... همانا آزمون شما بسان روزی که خداوند پیامبرش را برانگیخت بازگشته است. قسم به خدایی که او را برانگیخت، درهم خواهید آمیخت و غربال خواهید شد و مانند آنچه در دیگ جوشان بالا و پایین می‌شود، بالا و پایین می‌شوید تا اینکه آنها که پایین مانده‌اند، برآیند و آنان که بالا بوده‌اند، به زیر روند و آنها که عقب مانده بودند، به پیش روند و آنها که (به ناحق) پیش رفته بودند، به عقب برگردند. سوگند به خدا هیچ سخنی را پنهان نساختم و

هیچ‌گاه سخن دروغ بر زبان جاری نساختم و به امروز و وضعیت کنونی خبر داده شده بودم.

[خطبه ۹۱] دَعُونِي وَالتَّمَسُوا غَيْرِي فَإِنَّا مُسْتَقْبِلُونَ أَمْرًا لَهُ وَجْهُ وَأَلْوَانٌ لَا تَقُومُ لَهُ الْقُلُوبُ وَلَا تَثْبُتُ عَلَيْهِ الْعُقُولُ وَ إِنَّ الْأَفَاقَ قَدْ أَغَامَتُ وَالْمَحَجَّةَ قَدْ تَنَكَّرَتْ. وَأَعْلَمُوا أَنِّي إِن أُجِيتُكُمْ رَكِبْتُ بِكُمْ مَا أَعْلَمُ وَلَمْ أُصْغِ إِلَى قَوْلِ الْقَائِلِ وَعَتَبِ الْعَاتِبِ وَإِن تَرَكَتُمُونِي فَإِنَّا كَأَحَدِكُمْ وَلَعَلِّي أَسْمَعُكُمْ وَأَطُوعُكُمْ لِمَنْ وَلَّيْتُمُوهُ أَمْرُكُمْ وَأَنَا لَكُمْ وَزِيرًا خَيْرٌ لَكُمْ مِنِّي أَمِيرًا.

مرا وانهدید و از دیگری بخواهید، ما به سمت کاری پیش می‌رویم که رویها و رنگهای گوناگون دارد، به گونه‌ای که دلها بر آنها استوار نمی‌شود و عقلها قرار نمی‌یابد و افقها ابراندود و راه راست در هاله‌ای از ابهام است. و بدانید اگر من خواسته شما را بپذیرم، آن‌گونه که خود می‌دانم با شما رفتار می‌کنم و نه به سخن کسی گوش فراخواهم داد و نه به سرزنش نکوهشگری توجه می‌کنم، ولی اگر مرا رها کنید، من مانند یکی از شما هستم و چه بسا شنواترین و فرمانبردارترین شما باشم نسبت به کسی که او را به خلافت برگزینید.

[خطبه ۱۳۶] لَمْ تَكُنْ بَيْعَتُكُمْ إِلَّا يَ فَلَئِنَّ وَ لَيْسَ أَمْرِي وَأَمْرُكُمْ وَاحِدًا إِنِّي أُرِيدُكُمْ لِلَّهِ وَأَنْتُمْ تُرِيدُونَنِي لِأَنْفُسِكُمْ. أَيُّهَا النَّاسُ أَعِينُونِي عَلَى أَنْفُسِكُمْ وَأَيْمُ اللَّهِ لَأَنْصِفَنَّ الْمَظْلُومَ مِنَ الظَّالِمِ وَلَأَقُودَنَّ الظَّالِمَ بِخِزَامَتِهِ حَتَّى أُورِدَهُ مِنْهَلِ الْحَقِّ وَإِن كَانَ كَارِهًا.

بیعت شما با من از سر اتفاق نبود و مسئله من و شما یکی نیست. من شما را برای خدا می‌خواهم و شما مرا برای خودتان. ای مردم، به خاطر خودتان به من مدد رسانید. قسم به خدا، داد ستمدیده را از کسی که به او ستم کرده خواهم ستاند و بینی ستمکار را می‌گیرم و با خود او می‌کشانم تا او را به آبشخور حق وارد کنم، هر چند او خوشش نیاید. با مروری بر محتوای این خطبه‌ها، می‌توان گفت که اصلی‌ترین هدف اجرایی آن حضرت بازگرداندن جامعه به مسیری بود که پیامبر ترسیم کرده بود. تحلیل محتوایی سخنان امیرالمؤمنین نشانگر آن است که به باور آن حضرت جامعه اسلامی با مدیریت پیامبر در مسیر حق و مستقیم حرکت می‌کرد، اما پس از رحلت پیامبر از آن بازماند و اکنون حضرت در صدد بازگرداندن جامعه اسلامی به آن مسیر است.

جایگاه عدالت در برنامه‌های امیرالمؤمنین (علیه السلام)

راهکار اصلی اتخاذشده از سوی حضرت برای تحقق این هدف، عدالت‌ورزی بود. عدالت در آموزه‌های اسلامی و اندیشه سیاسی اسلام هم هدف و غایت و هم روش و ابزار است. عدالت راهکار اجرایی حضرت علی برای بازگرداندن جامعه به مسیر پیشین اسلامی بود. این تدبیر در واقع واکنشی بود به آنچه که در این مدت در جامعه پس از پیامبر اتفاق افتاده بود. امیرالمؤمنین بهای حاکم نبودن فکر سالم ژرف بین همه‌جانبه‌نگر

مبتنی بر امامت را می‌پرداخت. حاکم نبودن چنین اندیشه‌ای بر جامعه، به تدریج بنیانهایی را سست کرده و بر اندام پاره‌ای ناصوابها لباس صواب پوشانده بود و سبب انحراف جامعه از مسیر ترسیم‌شده از سوی پیامبر شده بود.

دو ویژگی عمده در جامعه پیامبر و امیرالمؤمنین وجود داشت که سبب اتخاذ چنین برنامه‌ای شد. با یک تحلیل درونی می‌توان فهمید که مهم‌ترین مسائلی که حضرت را به سوی اتخاذ چنین تصمیمی سوق داد یکی انس گرفتن جامعه با برخی انحرافات بود، که نمونه‌هایی از آن را در حوادث عصر خلافت عثمان از نظر گذرانیم و دیگری پیدایش یک نسل جدید و تغییر نسل جامعه نسبت به زمان رحلت پیامبر بود. از زمان حیات و رحلت پیامبر تا آغاز خلافت امیرالمؤمنین ۲۵ سال فاصله وجود دارد و ۲۵ سال مقیاس تغییر نسل است. یعنی کسانی که در زمان رحلت پیامبر تازه به دنیا آمده بودند، در آغاز خلافت امیرالمؤمنین جوانان و نیروهای اصلی جامعه را تشکیل می‌دادند. این نسل شمیم حکومت نبوی را حس نکرده بود؛ یعنی، امیرالمؤمنین با مردمی روبه‌رو بود که نسل جوانشان زمان پیامبر و روش پیامبر را درک نکرده بودند و دیگران نیز به انحرافهایی خو گرفته بودند. مجموع این شرایط سبب شد که حضرت برنامه مشخصی را با ویژگیهایی که ذکر آن رفت، مبنای کار خود قرار دهد.

از آنجا که بحث ما بحثی تاریخی است، زمینه‌ای برای بحث درباره عدالت و جایگاه آن در منظومه اندیشه اسلامی و نیز از دیدگاه امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در موضوع عدالت وجود ندارد، اما تذکر این نکته ضروری است که راز توأم بودن نام امیرالمؤمنین با عدالت تنها این نیست که در مقایسه با دیگر معصومان (علیهم السلام) بیشتر درباره عدالت سخن گفته‌اند، گرچه به راستی بیشتر از دیگر ائمه (علیهم السلام) در این باره سخن گفته‌اند، بلکه به این دلیل است که ایشان توانسته‌اند در عمل و در عرصه اجتماعی نیز عدالت را مبنای شکل‌دهی و اداره حکومت و جامعه قرار دهند و در عمل هم کامیابیهایی داشته باشند. درباره توفیقات و دستاوردهای حکومت عدالت‌محورانه امام علی (علیه السلام) و همچنین موانع و آسیب‌های سیاسی - اجتماعی و چگونگی رویارویی حضرت علی (علیه السلام) با آنها، در جلسات آینده سخن خواهیم گفت.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

تاریخ تسبیح

جلسه دهم

دکتر محسن الویری

اصحاب جمل

اهداف درس

آشنایی با:

- ✓ زمینه‌ها و عوامل پیدایش اصحاب جمل؛
- ✓ چگونگی برخورد امام علی (علیه السلام) با آنها.

مروری بر مباحث پیشین

در جلسه گذشته با نگاهی به حوادث جامعه پس از پیامبر تا آغاز خلافت امیر مؤمنان، علی (علیه السلام)، چگونگی به خلافت رسیدن آن حضرت بررسی شد و از اهداف و برنامه‌های ایشان سخن به میان آمد.

مقدمه

همان گونه که در جلسه گذشته اشاره شد، امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در آغاز حکومت خود با مشکلاتی چند روبه‌رو بودند. مهم‌ترین این مشکلات، رفاه‌زدگی خواص جامعه و به تبع آن دنیامداری توده مردم و تغییر نسل نخواستۀ جامعه در مقایسه با نسل زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود. نخستین کج‌رویهای اجتماعی و اندیشه‌های نادرست، چهار ماه پس از خلافت حضرت علی (علیه السلام) در قالب حرکتی مشکل‌آفرین نمایان شد.

طلحه و زبیر، که پیشینه آنها به زمان حضور پیامبر (صلی الله علیه و آله) برمی‌گشت و سابقه‌ای مثبت و درخشان داشتند، دو تن از چهره‌های شاخص این دوران بودند. اینان پس از رحلت پیامبر در فتوحات شرکتی فعال داشتند و در زمره نخستین کسانی بودند که با علی (علیه السلام) بیعت کرده بودند، اما با گذشت چهار ماه از خلافت امیر مؤمنان، با جزئیاتی که از بیان آن چشم‌پوشیم^۱، رو در روی حضرت ایستادند. طلحه و زبیر با ترک مدینه حرکت انحرافی خویش را آغاز کردند. خروج طلحه و زبیر از مدینه و حرکت آنها به سوی مکه نیز جزئیات زیاد و قابل توجهی دارد که به ناچار از آن چشم‌پوشیم. امیر مؤمنان در ابتدا به آنها اجازه خروج از مدینه را نمی‌داد، اما در پی بحثها و گفت و شنودهای بسیار، سرانجام امیر مؤمنان با سوگند دادن آنها، مشروط به اینکه جز به مکه نروند، به آنها اجازه خروج دادند.

۱. با توجه به هدف این واحد درسی و محدودیتهای موجود از بیان جزئیات این حوادث صرف نظر می‌شود و در بیان کلیات هم، بیشتر بر مطالبی تکیه می‌شود که نیازمند تأمل و تحلیل است. هدف این است که دانشجویان با فراز و فرود تاریخی تشیع در سده‌های نخستین اسلامی که با حیات ائمه (علیهم السلام)، آشنا شوند؛ بنابراین، مراجعه دانشجویان به منابع معرفی شده برای آگاهی از جزئیات حوادث تاریخی ضروری است.

نخستین و مهم‌ترین پرسش مطرح در اینجا، این است که طلحه و زبیر با چه توجیهی دست به این کار زدند؟ چرا مدینه را ترک کردند و از رفتن به مکه چه سودایی را در سر می‌پروراندند؟ متهم کردن آنها به اینکه از آغاز ترک مدینه قصد جنگیدن با علی (علیه السلام) را داشتند، قدری دشوار است ولی مسلم است که آنها به هنگام ترک مدینه، از خلافت امیر مؤمنان رضایت نداشتند و ترک مدینه به گونه‌ای رویگردانی از خلافت به حساب می‌آمد.

با رفتن آنها به مکه، مسائلی پیش آمد که آنها را در شرایطی جدید قرار داد. یکی از مهم‌ترین این مسائل حضور برخی از نمایندگان برکنار شده خلیفه سوم، از جمله حاکم معزول یمن و حاکم معزول بصره، در مکه بود. البته احتمال دارد که اینان پس از ورود طلحه و زبیر به مکه، به آن شهر آمده باشند. نمایندگان برکنار شده خلیفه سوم با مناسب دیدن زمینه، با طلحه و زبیر به گفتگو نشستند و با این توجیه که خلیفه سوم مظلوم کشته شد و برای خون‌خواهی او باید کاری کرد، وعده‌های فراوانی به آنها دادند و در عمل نیز کمک چشم‌گیری کردند. این نمایندگان با قبول تأمین هزینه شروع یک حرکت خون‌خواهانه، طلحه و زبیر را یک گام به سمت درگیری نزدیک کردند.

عامل دیگری که این موضوع را شدت بخشید، حضور همسر پیامبر، عایشه بنت ابی‌بکر، در مکه بود. عایشه که پس از انجام حج به طرف مدینه می‌رفت در میانه راه با شنیدن خبر کشته شدن عثمان شادمان شد، اما با رسیدن خبر خلافت امیر مؤمنان ناگهان تغییر موضع داد و با اظهار اینکه خلیفه، مظلوم کشته شده است، با تغییر مسیر خود، به مکه بازگشت. تحریک‌های عایشه هم در ثبات قدم و جزم شدن طلحه و زبیر بسیار مؤثر بود. در چنین فضایی طلحه و زبیر تصمیم گرفتند که راه خود را از راه خلیفه وقت، علی (علیه السلام)، به طور رسمی جدا کنند.

آنان در ابتدا بر آن بودند تا با استقرار در یک شهر با علی (علیه السلام) وارد گفتگو شوند. مناسب نبودن مکه برای تشکیل جبهه‌ای در برابر علی (علیه السلام) از سویی و پیشینه هواداری مردم بصره از عثمان و طرفداری آنها از زبیر از سویی دیگر، سبب شد که این دو تن، بصره را مقر خویش قرار دهند. حکام برکنار شده عثمان تلاش بسیاری کردند که این کار سریع‌تر انجام شود. آنان با دیدن کینه‌توزی عایشه، همسر پیامبر، نسبت به امیر مؤمنان (علیه السلام) فرصت را مغتنم شمردند و با او وارد گفتگو شدند. آنان از عایشه خواستند که همراه مخالفان به سوی بصره رهسپار شود. عایشه ابتدا نپذیرفت، اما با اصرار زیاد آنها به این خواسته تن داد. آنها همچنین به سراغ حفصه، دختر عمر که در مکه می‌زیست، رفتند و با این استدلال که عایشه نیز با مخالفان همراه است از او خواستند که به این جماعت بپیوندد، اما او نپذیرفت. شاید توصیه برادرش، عبدالله بن عمر، در این رویگردانی مؤثر بود. به این ترتیب حرکت گروهی، که اصطلاحاً اصحاب جمل خوانده می‌شوند، به طرف بصره آغاز شد.

عوامل و زمینه‌های پیدایش جنگ جمل

با استناد به سخنان علی (علیه السلام) در نهج البلاغه و چند گزارش تاریخی دیگر، می‌توان ریشه‌ها و عوامل پیدایش این حادثه را در هفت دسته تقسیم‌بندی کرد:

۱- بهانه‌جویی طلحه و زبیر درباره چگونگی تقسیم بیت‌المال از سوی امیر مؤمنان (علیه السلام)

خطبه ۲۰۵ نهج البلاغه به دو عامل از عوامل تصمیم طلحه و زبیر و مخالفت آنها با خلیفه وقت اشاره می‌کند. یکی از این عوامل، برابری در تقسیم بیت‌المال است. امیر مؤمنان با برهم زدن نظام ناکارآمد و اشتباه توزیع درآمد که از زمان خلیفه دوم بر اساس آن عمل می‌شد، نظام توزیع درآمد اولیه و عمومی مردم را بر اساس برابری و مساوات قرار دادند. طلحه و زبیر و تنی چند از کسانی که تا پیش از خلافت امیر مؤمنان بیش از دیگران از بیت‌المال سهم می‌بردند، این روش حضرت علی (علیه السلام) را بر نمی‌تابیدند. برای آنها دشوار بود که سهمشان از بیت‌المال با سهم زن سیه‌چرده برده‌ای که به تازگی اسلام آورده و شهروند جامعه اسلامی شناخته شده است، برابر باشد. امام علی این برابری اقتصادی را چنین بیان می‌کند:

... وَأَمَّا مَا ذَكَرْتُمَا مِنْ أَمْرِ الْأُسُوءَةِ فَإِنَّ ذَلِكَ أَمْرٌ لَمْ أَحْكَمْ أَنَا فِيهِ بِرَأْيِي وَلَا وَلِيَّتُهُ هُوِيَ مِنِّي بَلْ وَجَدْتُ أَنَا وَأَنْتُمَا مَا جَاءَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) قَدْ فُرِغَ مِنْهُ فَلَمْ أَحْتَجْ إِلَيْكُمَا فِيمَا قَدْ فَرَغَ اللَّهُ مِنْ قَسْمِهِ وَأَمْضَى فِيهِ حُكْمَهُ فَلَيْسَ لَكُمَا وَاللَّهِ عِنْدِي وَلَا لغيرِكُمَا فِي هَذَا عَتْبَى. أَخَذَ اللَّهُ بِقُلُوبِنَا وَقُلُوبِكُمْ إِلَى الْحَقِّ وَالْهَمْمَنَا وَإِيَّاكُمْ الصَّبْرَ.

و اما آنچه درباره برابری (در تقسیم بیت‌المال) ذکر کردید، این موضوع چیزی است که من به رأی خود در آن حکم نکردم و از تمایلات خویش پیروی نکردم، بلکه هم من و هم شما شاهد بوده‌ایم که پیامبر هم چنین می‌کرده‌اند. پس در موضوعی این چنین که خداوند آن را این گونه تعیین کرده است و حکم خود را این گونه صادر کرده است، نیازی به (کسب نظر و تأمین دیدگاه شما) نداشتیم، پس نه شما و نه دیگران حق سرزنش مرا در این موضوع ندارید. خداوند دل‌های ما و شما را به حق پیوند دهد و به من و شما شکیبایی ارزانی نکند.

۲- حسد و تأثیرپذیری از شیطان

حضرت علی (علیه السلام) دومین عامل عهدشکنی طلحه و زبیر را حسد و سیطره شیطان بر آنها برشمرده است. در واقع، آن حضرت در کنار عوامل بیرونی به عوامل درونی و بیماریهای روحی هم اشاره می‌کنند. فرمانروای ملک سخن در خطبه نهج البلاغه این چنین داد سخن می‌دهد:

اتَّخَذُوا الشَّيْطَانَ لِأَمْرِهِمْ مَلَكَاً وَاتَّخَذَهُمْ لَهُ أَشْرَآكاً فَبَاضَ وَفَرَخَ فِي صُدُورِهِمْ وَدَبَّ وَدَرَجَ فِي حُجُورِهِمْ فَنَظَرَ بِأَعْيُنِهِمْ وَنَطَقَ بِأَلْسِنَتِهِمْ فَرَكِبَ بِهِمُ الزَّلَلَ وَزَيْنَ لَهُمُ الْخَطْلَ ... ۲

شیطان را ملاک کار خود گرفتند و شیطان هم برای آنها دامها گستراند و در سینه‌های آنها تخم گذاشت و جوجه به عمل آورد و آهسته‌آهسته با آنها درآمیخت، پس به آنجا رسید که شیطان با چشمان آنها می‌دید و با زبان آنها سخن می‌گفت و سرانجام آنها را سوار بر مرکب گمراهی کرد و خطا را در چشمان آنها آراست ...

آن حضرت در سخنی واقع‌بینانه در خطبه ۱۶۹، گردهمایی مغرضانه این گروه را این گونه به تصویر

می‌کشد:

إِنَّ هَؤُلَاءِ قَدْ تَمَالَّثُوا عَلَيَّ سَخَطَةَ إِمَارَتِي وَسَأَصِيرُ مَا لَمْ أَخْفُ عَلَيَّ جَمَاعَتَكُمْ فَإِنَّهُمْ إِنْ تَمَمُوا عَلَيَّ فَيَالَةَ هَذَا الرَّأْيِ انْقَطَعَ نِظَامُ الْمُسْلِمِينَ وَإِنَّمَا طَلَبُوا هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَدًا لِمَنْ أَفَاءَهَا اللَّهُ عَلَيْهِ فَأَرَادُوا رَدَّ الْأُمُورِ عَلَيَّ أَدْبَارَهَا وَلَكُمْ عَلَيْنَا الْعَمَلُ بِكِتَابِ اللَّهِ تَعَالَى وَسِيرَةِ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) وَالْقِيَامُ بِحَقِّهِ وَالنَّعْشُ لِسُنَّتِهِ.^۳

به راستی که آنان بر پایه ناخشنودی از خلافت من گرد هم آمدند و من تا آن زمان که از گرد هم آمدن شما نهراسم، شکیبایی می‌ورزم؛ زیرا اگر آنان این اندیشه خود را پی بگیرند، نظام جامعه اسلامی از هم خواهد گسست. آنان این دنیا را از سر حسد به کسی که خداوند آن را به او ارزانی داشته است، می‌طلبند و می‌خواهند کارها را به گذشته برگردانند و شما راست که به کتاب خداوند بلند مرتبه و سیره رسول خدا عمل کنید و به حق برخیزید و سنت او را برپا دارید.

این سخن به این نکته اشاره دارد که طلحه و زبیر خود سودای خلافت در سر می‌پروراندند و از سر حسادت دست به چنین رفتاری زدند.

۳- توقع طلحه و زبیر برای واگذاری اداره برخی مناطق مهم به آنها

سومین عاملی که از منابع تاریخی مانند تاریخ طبری، برداشت می‌شود این است که طلحه و زبیر انتظار داشتند که علی (علیه السلام) به آنها منصبی بالا پیشنهاد کند. ظاهراً زبیر طمع امارت بر عراق یا بخش بصره و طلحه طمع امارت بر کوفه یا یمن را داشت. طبیعی است که امیر مؤمنان کسی نبود که بر اساس طمع افراد به آنها مسئولیت بدهد.

۴- بهانه‌جویی طلحه و زبیر برای مشورت نکردن امیر مؤمنان با آنها در کارها

عامل دیگر عهدشکنی طلحه و زبیر بر اساس فرازهایی از خطبه ۲۰۵ نهج البلاغه، بهانه‌تراشی طلحه و زبیر در مشورت نکردن حضرت علی (علیه السلام) با آنها در کارها است:

لَقَدْ نَقَمْتُمَا يَسِيرًا وَأَرْجَأْتُمَا كَثِيرًا أَلَا تُخْبِرَانِي أَيُّ شَيْءٍ كَانَ لَكُمْ فِيهِ حَقٌّ دَفَعْتُمَا عَنْهُ أَمْ أَيُّ قِسْمٍ اسْتَأْثَرْتُمْ عَلَيَّكُمْ بِهِ أَمْ أَيُّ حَقٍّ رَفَعَهُ إِلَيَّ أَحَدٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ ضَعُفْتُ عَنْهُ أَمْ جَهْلْتُهُ أَمْ أَخْطَأْتُ بَابَهُ. وَاللَّهِ مَا كَانَتْ لِي فِي الْخِلَافَةِ رَغْبَةٌ وَلَا فِي الْوِلَايَةِ إِرْبَةٌ وَلَكِنَّكُمْ دَعَوْتُمُونِي إِلَيْهَا وَحَمَلْتُمُونِي عَلَيْهَا فَلَمَّا أَفْضْتُ إِلَيَّ نَظَرْتُ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَمَا وَضَعَ لَنَا وَأَمَرَنَا بِالْحُكْمِ بِهِ فَاتَّبَعْتُهُ وَمَا اسْتَنَّ النَّبِيُّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فَافْتَدَيْتُهُ فَلَمْ أَحْتَجْ فِي ذَلِكَ إِلَيَّ رَأْيَكُمْ وَلَا رَأْيَ غَيْرِكُمْ وَلَا وَقَعَ حُكْمٌ جَهْلْتُهُ فَاسْتَشِيرْكُمْ وَإِخْوَانِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَلَوْ كَانَ ذَلِكَ لَمْ أَرْغَبْ عَنْكُمْ وَلَا عَنْ غَيْرِكُمْ.

همانا به اندک بهانه‌ای راه انتقام پیش گرفتید و چیزهای زیادی را به عقب انداختید، آیا مرا آگاه می‌سازید که چه حقی را از شما بازداشته‌ام؟ یا در کدام برخورداری خود را بر شما مقدم داشته‌ام؟ یا کدام حق و دعوایی را به من عرضه داشتند و از حل آن ناتوان

۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۶۹.

ماندم یا بدان آگاه نبودم و یا به خطا رفتم؟ قسم به خدا من رغبتی به خلافت و علاقهای به حاکم شدن نداشتم، ولی شما مرا به آن فرا خواندید و مرا به آن واداشتید و من وقتی بدان روی آوردم، به کتاب خدا و آنچه خداوند برای ما وضع کرده و به آن حکم کرده است و نیز به سنت پیامبر نگریستم و از آنها پیروی کردم و هیچ حکمی نبود که بدان آگاه نباشم تا با شما یا دیگر برادران مسلمانم مشورت کنم و اگر نیاز به مشورت داشتم از آن دریغ نمی‌کردم، نه نسبت به شما و نسبت به دیگران.

۵- ادعای بیعت صوری

یکی از دلایلی که زمینه را برای فاصله گرفتن طلحه و زبیر از خلافت عدل علی (علیه السلام) فراهم می‌ساخت، توجیه آنها از واقعه بیعت با آن حضرت بود. طلحه و زبیر ادعا می‌کردند که بیعت آنها با امام علی (علیه السلام) بیعت قلبی نبوده است، بلکه آنها تنها با دست و به صورت ظاهری بیعت کرده‌اند. آنان از رهگذر این توجیه بر این نکته پای می‌فشردند که مخالفت کنونی‌شان شکستن عهد و بیعت گذشته نیست، زیرا در اصل بیعتی در کار نبوده است.

امام علی (علیه السلام) به این توجیه خردناپذیر پاسخ زیبایی می‌دهند:

يَزْعُمُ أَنَّهُ قَدْ بَايَعَ بِيَدِهِ وَلَمْ يَبَايِعْ بِقَلْبِهِ فَقَدْ أَقْرَبَ بِالْبَيْعَةِ وَأَدْعَى الْوَلِيَّةَ فَلْيَأْتِ عَلَيْهَا بِأَمْرٍ يَعْرِفُ وَإِلَّا فَلْيَدْخُلْ فِيمَا خَرَجَ مِنْهُ.

زبیر می‌پندارد که با دست بیعت کرده و با قلب بیعت نکرده است، پس اقرار می‌کند که بیعت کرده است و ادعای چیزی را می‌کند که در دلش گذشته است، پس باید بر آنچه ادعا می‌کند دلیلی پذیرفتنی اقامه کند، در غیر این صورت باید به آنچه از آن بیرون رفته است، بازگردد. (به بیعت گردن نهد).

۶- تحریکات سرمایه‌داران و صاحبان نفوذ اجتماعی

از دیگر عواملی که به تحریکات عهدشکنان سرعت می‌بخشید، تحریکات بیرونی افرادی مانند عایشه و حاکمان و والیان برکنار شده عثمان بن عفان بود که نباید آنها را از نظر دور داشت.

۷- زمینه آماده در شهرهایی مانند بصره

پیش‌تر گفتیم در مناطقی مانند بصره، مردم هوادار خلیفه سوم و طرفدار زبیر بودند؛ از این رو عهدشکنان بصره را برای استقرار خویش برگزیدند. فضای حاکم بر این شهر زمینه مساعدی را برای تحریکات گسترده عهدشکنان فراهم می‌آورد و فعالیت‌های آنان را سرعت می‌بخشید.

۴. نهج البلاغه، خطبه ۸.

حوادث مسیر مکه به بصره

درباره نام جنگ جمل اشاره به چندین نکته لازم است. علت مشهور شدن این جنگ به جنگ جمل (شتر) آن است که در این جنگ عایشه بر شتری سرخ‌موی، بلندقامت و گران‌قیمت سوار بود. این شتر را که از یمن آمده بود به چهارصد یا ششصد دینار خریدند و عایشه سوار بر این شتر در این جنگ شرکت کرد. در طول جنگ نیز این شتر نماد مقاومت اصحاب جمل به حساب می‌آمد و دستهای زیادی برای حمله به این شتر و دستهای بیشتری برای دفاع از آن قطع شد و پس از شکستن ساق پای این شتر و فرو افتادن آن، اصحاب جمل شکست را باور کردند. نام دیگر این جنگ، جنگ بصره است زیرا این جنگ در شهر بصره واقع شده است. همچنین به این جنگ، جنگ ناکثین هم گفته می‌شود. «نکث» به معنای شکستن پیمان و نقض عهد است و اصحاب جمل به دلیل شکستن عهد و نقض بیعت خود ناکثین نامیده شدند. این تعبیری است که علی (علیه السلام) برای اصحاب جمل به کار بردند.

در مسیر حرکت این جماعت عهدشکن به سوی بصره دو ماجرای قابل توجه رخ داد؛ ماجرای نخست هنگامی بود که این افراد به محله حوآب رسیدند. در این زمان سگهای منطقه پارس کردند. عایشه از اطرافیان پرسید: این منطقه چه نام دارد؟ پاسخ دادند: حوآب، وقتی عایشه نام حوآب را شنید ذکر استرجاع *إِنَّا لَنَّا إِلِيهِ رَاجِعُونَ* را بر زبان جاری ساخت و اصرار کرد که او را به مکه بازگردانند. از عایشه دلیل این تصمیم را جویا شدند. او در پاسخ گفت: به یاد آوردم که روزی من و ام‌سلمه در محضر پیامبر بودیم. پیامبر فرمودند: می‌بینم که یکی از شما دو نفر به سمت باطل حرکت می‌کنید و سگهای حوآب با پارس کردن شما را از این حرکت باز می‌دارند و شما اعتنا نمی‌کنید. عایشه می‌گوید: پیامبر برخاستند و به شانه من زدند و فرمودند: *«إِيَّاكَ أَنْ تَكُونِيهَا»*؛ مبادا این فرد شما باشی. اکنون می‌بینم که آن پیش‌بینی پیامبر درست بوده است؛ باید به مکه بازگردم. در این زمان پسر زبیر پیش آمد و سوگند خورد که اینجا حوآب نیست و حوآب یک منزل جلوتر یا عقب‌تر است، اما عایشه باور نکرد. سران جماعت عهدشکن پنجاه نفر آوردند و آنها قسم دروغ خوردند که اینجا حوآب نیست. ظاهراً این نخستین شهادت دروغ در تاریخ اسلام است. عایشه ساده‌اندیشانه حرف آنها را پذیرفت و آنها را در ادامه مسیر همراهی کرد.

ماجرای دیگر اختلافی است که میان طلحه و زبیر بر سر امامت نماز جماعت پیش آمد. در پی این اختلاف سرانجام قرار بر این شد که پسران این دو (عبدالله بن زبیر و محمد بن طلحه) یک روز در میان به صورت نوبتی امامت نماز را بر عهده بگیرند. امیر مؤمنان در وصف طلحه و زبیر در خطبه ۱۴۸ فرموده بودند:

كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا يَرْجُو الْأَمْرَ لَهُ وَيَعْطِفُهُ عَلَيْهِ دُونَ صَاحِبِهِ لَا يَمْتَنَانِ إِلَى اللَّهِ بِجَبَلٍ وَلَا يَمْدَانِ إِلَيْهِ بِسَبَبٍ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا حَامِلٌ ضَبِّ لَصَاحِبِهِ وَعَمَّا قَلِيلٍ يَكْشَفُ قِنَاعَهُ بِهِ.

هر یک از این دو، حکومت و خلافت را برای خود می‌خواهد و می‌کوشد آن را به جانب خود بکشد تا به دیگری نرسد. آنها نه با ریسمانی خود را به خداوند پیوند می‌زنند و نه با وسیله‌ای خود را به سوی خدا می‌کشانند. هر یک از آنها کینه دیگری را در دل دارد و به زودی پوششی که روی این کینه کشانده شده است، به کناری رود.

به هر حال زمانی که این دو به بصره رسیدند به اقداماتی ناپسند دست زدند. گرچه عثمان بن حنیف، حاکم بصره، برای برخورد با آنها از امیر مؤمنان کسب تکلیف کرد، ولی نتوانست نظر امیر مؤمنان را به خوبی تأمین کند. حضرت علی (علیه السلام) بر این نظر بود که آنها وارد شهر بصره نشوند، اما عثمان نتوانست مانع ورود

۵. نهج البلاغه، خطبه ۱۴۸.

آنها شود و شهر را به آنها واگذار کرد و خود او را هم با صورت تراشیده به مدینه فرستادند.^۶ هنگامی که جماعت عهدشکن به شهر وارد شدند، قرار گذاشتند که به چیزی دست نزنند تا امیر مؤمنان بیایند و تکلیف همه چیز را مشخص کنند، اما متأسفانه در یکی از شبها به بیت‌المال حمله کردند و با کشتن عده‌ای از افراد بی‌گناه، بیت‌المال را در اختیار گرفتند.

پس از چندی، امیر مؤمنان همراه با دسته‌های نظامی مختلف، با هیبتی بس باشکوه به طرف بصره حرکت کردند. مسعودی در *مروج الذهب* درباره چگونگی حرکت امیر مؤمنان شرحی زیبا و دلنشین دارد.

چگونگی رویارویی امیر مؤمنان با اصحاب جمل و سرانجام آن

پیش از آنکه شمشیرها از نیام برآورده شود و دو سپاه در مقابل هم قرار گیرند، امام علی (علیه السلام) با زیریر و طلحه به صورت خصوصی و جداگانه به گفتگو پرداختند و خاطراتی از زمان پیامبر را به آنها گوشزد کردند. بر پایه برخی نقلهای تاریخی ظاهراً هر دوی آنها و بر اساس برخی نقلهای دیگر، تنها زیریر، تحت تأثیر سخنان امیر مؤمنان صحنه جنگ را ترک کردند. شرح این گفتگو و مسائل حاشیه‌ای آن در منابع تاریخی به روشنی و به تفصیل بیان شده است. زیریر پس از ترک میدان نبرد، به دست فردی به نام عمرو بن جرموز کشته شد و طلحه با تیر مروان بن حکم در حاشیه میدان نبرد به قتل رسید. اگر این گزارشهای تاریخی را بپذیریم، باید بگوییم که این دو نفر با اینکه جنگ را به راه انداخته بودند، اما تا آخر نایستادند و صحنه را ترک کردند، ولی به هر روی جنگ در گرفت.

عایشه سوار بر شتری سرخ‌موی، نشسته بر کجاوه‌ای زرهی و با تشریفاتی خاص در این جنگ شرکت داشت. این جنگ پس از پی کردن شتر به نفع حضرت علی (علیه السلام) به پایان رسید. پس از پایان یافتن جنگ امام علی (علیه السلام) با اکرام و احترام تمام با عایشه برخورد کردند. حضرت هم در میدان نبرد و بلافاصله پس از سقوط شتر به نزد عایشه رفتند و جویای سلامت ایشان شدند و هم درخواست عایشه و اطرافیان او را برای آزادسازی اُسرا و بخشودن فراریان پذیرفتند. ایشان عایشه را نیز با تدبیری زیبا و قابل توجه به همراه پنجاه زن، که لباس مردان بر تن کرده بودند، از بصره به مدینه فرستادند. البته در کنار این احترام بسیار زیاد، به او گوشزد کردند که بر اساس نص قرآن و خواسته پیامبر، او می‌بایست در خانه خود می‌ماند.

همچنین امیر مؤمنان دستور دادند که در این جنگ کسی را تعقیب نکنند و کسی غنیمت بر ندارد. این دستور به دلیل تفاوت حکم جنگ با کفار و جنگ مسلمانان با یکدیگر است. شیوه برخورد حضرت علی (علیه السلام) با فراریان، مجروحان، سلاحها، اموال، زنان و فرزندان جنگ‌طلبان بصره نیازمند بررسی و تحلیل بیشتری است که در فرصتی دیگر باید به آن پرداخت.

از نگاهی دیگر، این جنگ نخستین جنگ داخلی در جهان اسلام است. شاید بتوان این جنگ را از نگاه تاریخی و جامعه‌شناسی نیز بررسی کرد. ۲۶ سال پس از رحلت پیامبر، جامعه اسلامی به جایی رسید که در درون آن به نام حق، دین و اسلام گروههایی بر هم شمشیر کشیدند. طلحه و زیریر و دیگر کسانی که در برابر امام علی (علیه السلام) صف‌آرایی کردند، شعارهای به ظاهر اسلامی سر می‌دادند.

۶. تراشیدن ریش برای تحقیر بوده است.

آخرین نکته‌ای که در پرتو جنگ جمل می‌توان به آن اشاره کرد، تغییر مرکز خلافت از مدینه به کوفه است. حرکت امیر مؤمنان به سمت بصره سرآغاز تغییر پایتخت قلمرو اسلامی شد. امیر مؤمنان پس از جنگ جمل دیگر به مدینه برنگشتند و از همان جا کوفه را به عنوان پایتخت انتخاب کردند. گرچه پیش از جنگ صفین، اقامت چندانی در کوفه نداشتند، اما قراین نشانگر آن است کوفه را از همان زمان به عنوان پایتخت در نظر گرفته بودند. یکی از مهم‌ترین قراین، نامه‌ای است که آن حضرت پس از اتمام جنگ به مردم کوفه می‌نویسند و آنها را از سرنوشت جنگ و پیروزی سپاه خویش آگاه می‌سازند.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

تاریخ تسبیح

جلسه یازدهم

دکتر محسن الویری

جنگ صفین

اهداف درس

آشنایی با:

- ✓ زمینه‌ها و عوامل پیدایش اصحاب صفین و چگونگی فعالیت آنها؛
- ✓ چگونگی رویارویی علی (علیه السلام) با آنها.

مروری بر مباحث پیشین

در جلسه گذشته به برخی از مشکلات سیاسی - اجتماعی عصر خلافت علی (علیه السلام) اشاره کردیم و به صورت گذرا به تبیین جنگ جمل و حوادث پیرامون آن پرداختیم.

عوامل و زمینه‌های جنگ صفین

رخداد دیگری که با فاصله اندکی پس از جنگ جمل، جامعه را دچار بحران کرد و امیرالمؤمنین را با چالشی بزرگ روبه‌رو ساخت، جنگ صفین یا جنگ قاسطین است. این جنگ را به اعتبار مکان وقوعش جنگ صفین و به اعتبار نامی که امیرالمؤمنین (علیه السلام) به معاویه و اصحاب او دادند، جنگ قاسطین می‌نامند. واژه قسط از اضداد است؛ یعنی هم به معنای عدل و هم به معنای جور و ستم است. در اینجا مفهوم دوم آن به کار رفته است؛ بنابراین، قاسطین کسانی هستند که از دامنه عدل بیرون رفتند و ستمکار شدند. علی (علیه السلام) در آغاز خلافت خویش، دسته‌ای از امیران و والیان نواحی مختلف را به دلیل شهرت به فساد و ناتوانی در اداره امور جامعه، از مسئولیت برکنار کردند. یکی از این افراد، معاویه بن ابی‌سفیان بود که امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) او را از امارت و ولایت بر منطقه شام عزل کردند. متن نامه عزل معاویه چنین است:

أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ عَلِمْتَ إِعْذَارِي فِيكُمْ وَإِعْرَاضِي عَنْكُمْ حَتَّى كَانَمَا لَأَبَدٍ مِنْهُ وَلَا دَفْعَ لَهُ
وَالْحَدِيثُ طَوِيلٌ وَالْكَلَامُ كَثِيرٌ وَقَدْ أَدْبَرَ مَا أَدْبَرَ وَأَقْبَلَ مَا أَقْبَلَ فَبَايَعَ مِنْ قَبْلِكَ وَأَقْبَلَ إِلَيَّ
فِي وَقْدٍ مِنْ أَصْحَابِكَ وَالسَّلَامُ.^۱

اما بعد، می‌دانی که درباره شما معذورم و از شما رویگردان و به همین دلیل قبل از چیزهایی که چاره‌ای از آن نبود اتفاق افتاد، حرف زیاد است و سخن بسیار، به هر حال آنچه گذشت، گذشت و آنچه پیش آمد، پیش آمد، از آنها که آنجا نزد تواند برای من بیعت بگیر و همراه با گروهی از یاران نزد من بیا، درود.

معاویه از سال هفدهم هجری در آن نواحی بود. برادر بزرگ‌تر او، یزید بن ابی‌سفیان، یکی از فرماندهان فتح منطقه عمومی شامات نیز در آن منطقه بود، ولی در سال هجدهم هجری به دلیل شیوع بیماری طاعون از دنیا رفت. پس از مرگ یزید بن ابی‌سفیان، معاویه نخست در قلمرو کوچک‌تری در منطقه فلسطین و سپس

۱. نهج البلاغه، نامه ۷۵.

در قلمرو وسیع‌تری در کل منطقه شام، امارت را به دست گرفت. در واقع سابقه حضور معاویه در آن مناطق دست‌کم به بیست سال می‌رسید.

هنگامی که امیرالمؤمنین (علیه السلام) معاویه را برکنار کردند، معاویه به این فرمان تن نداد. او در نامه‌ای به امیرالمؤمنین بیان داشت که مسائلی هست که پیش از برکناری من باید معلوم شود. اصلی‌ترین نکته مورد اشاره معاویه، حادثه قتل عثمان بود. در جلسات گذشته با استناد به قراین گوناگون بیان شد که متهم اصلی قتل خلیفه سوم، امویان و شخص معاویه بود. معاویه که خود از متهمان ردیف اول قتل عثمان است، اکنون در برابر خلیفه جدید مدعی خونخواهی خلیفه مقتول است و کناره‌گیری خود از مناصب سیاسی را در گرو مشخص شدن تکلیف خون خلیفه می‌داند. ادعاهایی این چنین، سبب شد که امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) جز دست بردن به شمشیر راه دیگری نداشته باشد.

اقدامات معاویه پس از برکناری از امارت شام

معاویه پس از برکناری از امارت شام برای تضعیف موقعیت امام علی (علیه السلام) و خراب کردن افکار عمومی نسبت به امام علی (علیه السلام) اقدامات گسترده سیاسی و اجتماعی انجام داد. مجموع اقدامات او در این مرحله را می‌توان در پنج دسته بررسی کرد.

۱- نامه‌نگاریهای فراوان به امیرالمؤمنین (علیه السلام): در مقابل، معاویه به عنوان حربه‌ای سیاسی، نامه‌های فراوانی به امام علی (علیه السلام) نوشت و با راهکارهای گوناگون و استفاده از روشهای تطمیع و تهدید سعی در برهم زدن نظم اجتماعی و تشویش اذهان عمومی داشت. امیرالمؤمنین هم به بیشتر این نامه‌ها پاسخ می‌دادند تا آنجا که در یکی از نامه‌هایشان (نامه ۷۳) تصریح می‌کنند که من با تن دادن به این حجم مکاتبه، گویی رأی و اندیشه خود را سبک می‌شمارم:

أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّي عَلَى التَّرَدُّدِ فِي جَوَابِكَ وَالِاسْتِمَاعِ إِلَيَّ كِتَابِكَ لَمَْوْهَنٌ رَأْيِي وَمُخْطَئٌ
فِرَاسَتِي.^۲

اما بعد من با پاسخهای پی در پی به تو و گوش دادن به حرفهایت (که در نامه‌هایت مندرج است). اندیشه خود را سست می‌کنم و فراست خود را به خطا متهم می‌سازم ...

در این نامه‌ها، معاویه گاه از در دوستی با امیرالمؤمنین و گاه از در تهدید آن حضرت درمی‌آمد. پاسخهای امیرالمؤمنین به این نامه‌ها، بسیار قابل توجه و نیازمند واکاوی و تحلیل بیشتر است. امید است روزی این مهم در کنار دیگر پژوهشهای تاریخی صورت گیرد. چند نمونه از نامه‌هایی که امیرالمؤمنین در پاسخ به مکاتبات معاویه نگاشته‌اند؛ چنین است:

وَأَمَّا طَلْبُكَ إِلَيَّ الشَّامَ فَإِنِّي لَمْ أَكُنْ لِأَعْطِيكَ الْيَوْمَ مَا مَنَعْتُكَ أَمْسَ وَأَمَّا قَوْلُكَ إِنَّ
الْحَرْبَ قَدْ أَكَلَتْ الْعَرَبَ إِلَّا حُشَاشَاتِ أَنْفُسٍ بَقِيَتْ أَلَا وَمَنْ أَكَلَهُ الْحَقُّ فَإِلَى الْجَنَّةِ وَمَنْ
أَكَلَهُ الْبَاطِلُ فَإِلَى النَّارِ وَأَمَّا اسْتِوَاؤُنَا فِي الْحَرْبِ وَالرَّجَالِ فَلَسْتُ بِأَمْضَى عَلَى الشَّكِّ مِنِّي

۲. نهج البلاغه، نامه ۷۳.

عَلَى الْيَقِينِ وَلَيْسَ أَهْلُ الشَّامِ بِأَحْرَصَ عَلَى الدُّنْيَا مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ عَلَى الْآخِرَةِ وَأَمَّا قَوْلُكَ
 إِنَّا بَنُو عَبْدِ مَنَافٍ فَكَذَلِكَ نَحْنُ وَلَكِنْ لَيْسَ أُمِّيَّةٌ كَهَاشِمٍ وَلَا حَرْبٌ كَعَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَلَا أَبُو
 سَفْيَانَ كَأَبِي طَالِبٍ وَلَا الْمُهَاجِرُ كَالطَّلِيْقِ وَلَا الصَّرِيْحُ كَاللَّصِيْقِ وَلَا الْمُحِقُّ كَالْمُبْطِلِ وَلَا
 الْمُؤْمِنُ كَالْمُدْغِلِ وَلَيْسَ الْخَلْفُ خَلْفٌ يَتَّبِعُ سَلْفًا هَوَى فِي نَارِ جَهَنَّمَ وَفِي أَيْدِينَا بَعْدُ فَضْلُ
 النُّبُوَّةِ الَّتِي أَذَلَّنَا بِهَا الْعَزِيْزَ وَنَعَشْنَا بِهَا الدَّلِيْلَ وَلَمَّا أَدْخَلَ اللَّهُ الْعَرَبَ فِي دِينِهِ أَفْوَاجًا
 وَأَسْلَمَتْ لَهُ هَذِهِ الْأُمَّةُ طَوْعًا وَكَرْهًا كُنْتُمْ مِمَّنْ دَخَلَ فِي الدِّينِ إِمَّا رَغْبَةً وَإِمَّا رَهْبَةً ...^۳

و اما درباره درخواست امارت بر شام، من کسی نیستم که امروز چیزی را به تو بدهم که
 دیروز آن را از تو باز می‌داشتم. اما این سخن تو که جنگ، عرب را خورده است و چیزی
 جز مقداری باقی نمانده است، سخن درستی است، ولی هر کس که حق، او را خورده
 است، به بهشت روانه شده است و هر کس که باطل، او را خورده است به سوی آتش.
 اما موضوع برابری ما و شما در توان جنگی و تعداد مردان؛ شک تو قوی‌تر از یقین من
 نیست و آزمندی اهل شما برای دنیا بیشتر از طمع اهل عراق به آخرت نیست، ولی این
 سخن تو که ما هر دو از نسل عبدمناف هستیم، این سخن هم درست است، اما امیه
 مانند هاشم نیست و حرب مانند عبدالمطلب نیست و ابوسفیان نیز با ابوطالب برابر
 نیست و به همین ترتیب مهاجران (در راه خدا) مانند آزادشدگان در روز فتح مکه نیستند
 و محق مانند مبطل نیست و مؤمن مانند فریبکار نیست. بدترین خلف خلفی است که از
 پیشینیانی پیروی کند که به جهنم فرو افتادند و افزون بر همه اینها فضیلت نبوت، که
 عزیزها را دلیل کردیم و دلیلها را عزت بخشیدیم، نزد ماست و هنگامی که خداوند عرب
 را فوج فوج به دین خودش آورد و این امت از سر رغبت یا کراهت بدان گردن نهاندند،
 شما از کسانی بودید که یا از سر طمع یا از سر ترس به این دین درآمدید ...

أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ أَتَانِي كِتَابُكَ تَذَكُّرٌ فِيهِ اصْطَفَاءَ اللَّهِ مُحَمَّدًا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَدِينِهِ وَتَأْيِيدَهُ
 إِيَّاهُ لِمَنْ آيَدَهُ مِنْ أَصْحَابِهِ فَلَقَدْ خَبَأَ لَنَا الدَّهْرُ مِنْكَ عَجَبًا إِذْ طَفَقْتَ تُخْبِرُنَا بِبِلَاءِ اللَّهِ تَعَالَى
 عِنْدَنَا وَنِعْمَتِهِ عَلَيْنَا فِي نَبِيِّنَا فَكُنْتَ فِي ذَلِكَ كَنَاقِلِ التَّمْرِ إِلَى هَجْرٍ أَوْ دَاعِيٍ مُسَدِّدِهِ إِلَى
 النُّضَالِ وَزَعَمْتَ أَنْ أَفْضَلَ النَّاسِ فِي الْإِسْلَامِ فُلَانٌ وَفُلَانٌ فَذَكَرْتَ أَمْرًا إِنْ تَمَّ اعْتَرَلَكَ كُلُّهُ
 وَإِنْ نَقَصَ لَمْ يَلْحَقْكَ ثَلَمُهُ وَمَا أَنْتَ وَالْفَاضِلِ وَالْمَفْضُولِ وَالسَّائِسِ وَالْمَسُوسِ وَمَا لِلطَّلَقَاءِ
 وَأَبْنَاءِ الطَّلَقَاءِ وَالتَّمْيِيزِ بَيْنَ الْمُهَاجِرِينَ الْأَوَّلِينَ وَتَرْتِيبِ دَرَجَاتِهِمْ وَتَعْرِيفِ طَبَقَاتِهِمْ ... وَلَوْ لَا
 مَا نَهَى اللَّهُ عَنْهُ مِنْ تَرْكِيَةِ الْمَرْءِ نَفْسَهُ لَذَكَرَ ذَاكَرٌ فَضَائِلَ جَمَّةٍ تَعْرِفُهَا قُلُوبُ الْمُؤْمِنِينَ ...
 وَمِنَّا النَّبِيُّ وَمِنْكُمْ الْمَكْذِبُ وَمِنَّا أَسَدُ اللَّهِ وَمِنْكُمْ أَسَدُ الْأَحْلَافِ وَمِنَّا سَيِّدُ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ
 وَمِنْكُمْ صَبِيَّةُ النَّارِ وَمِنَّا خَيْرُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ وَمِنْكُمْ حَمَالَةٌ الْحَطَبِ فِي كَثِيرٍ مِمَّا لَنَا
 وَعَلَيْكُمْ ...^۴

اما بعد، نامه تو به من رسید، در آن نامه یادآور شده‌ای که خدا، محمد (صلی الله علیه و
 آله) را برای دین خویش اختیار نمود و او را به کسانی از یارانش که تأییدشان کرد، یاری
 فرمود. همانا روزگار چیزی شگفت از تو بر ما نهان داشت، خبر دادنت از احسان خدا به

۳. نهج البلاغه، نامه ۱۷.

۴. نهج البلاغه، نامه ۲۸.

ما و نعمت نبوت که چتر آن را بر سر ما برافراشت. در این یادآوری چونان کسی هستی که خرما به هجر رساند (زیره به کرمان ببرد) و پنداشته‌ای که برترین مردم در اسلام فلان و فلان‌اند. تو را چه به برتر و پایین‌تر و راه‌برنده و راه‌پذیر و آزادشدگان روز فتح مکه و فرزندان آنها را چه کار به تفاوت میان مهاجران اولیه و ترتیب درجات آنها و طبقه‌بندی آنها ... اگر خداوند انسان را از اینکه خود را بستاید، باز نداشته بود، مجموعه‌ای از فضایل ذکر می‌شد که دل‌های مؤمنان به آن آگاه بود ... پیامبر از ما و دروغگو از شما است، شیر خدا از ما و شیر پیمان‌های قبیلگی از شما است، دو سرور جوانان بهشت از ما و دختر آتش از شما است، برترین زنان جهان از ما و زن بارکش هیزم جهنم از شما است و چه بسیار مواردی که بر ما و علیه شما است.

أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّا كُنَّا نَحْنُ وَأَنْتُمْ عَلَى مَا ذَكَرْتُمْ مِنَ الْأَلْفَةِ وَالْجَمَاعَةِ فَفَرَّقَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَمْسِ أَنَا أَمْنَا وَكَفَرْتُمْ وَالْيَوْمَ أَنَا اسْتَقَمْنَا وَفُتِنْتُمْ وَمَا أَسْلَمَ مُسْلِمُكُمْ إِلَّا كَرُهًا ... وَعِنْدِي السِّيفُ الَّذِي أَعْضَضْتُهُ بِجَدِّكَ وَخَالِكَ وَأَخِيكَ فِي مَقَامٍ وَاحِدٍ.

اما بعد، ما و شما همان‌گونه که ذکر کردی بر الفت و یکدستی بودیم، اما دیروزی که ما ایمان آوردیم و شما کفر ورزیدید بین ما و شما جدایی انداخت و نیز امری که ما استقامت می‌ورزیم و شما فتنه می‌کنید و هیچ کس از شما اسلام نیاورد، مگر از سر کراهت و ناچاری ... من هنوز شمشیری را که با آن پدر بزرگ و دایی و برادر تو را در یک مکان به خاک افکندم، همراه خود دارم.

آن گونه که در نهج البلاغه می‌بینیم امیرالمؤمنین به شکلهای مختلف و متناسب با نامه‌های معاویه، پاسخهایی شایسته، استوار و سازش‌ناپذیر به او داده‌اند و زشتیهای خاندان اموی و کارنامه بد آنها و زیباییهای پیشینه بنی‌هاشم را یادآور شده‌اند.

۲- تلاش برای جذب چهره‌های بانفوذ جامعه:

معاویه کوشید تا برخی چهره‌های شاخص و برجسته آن روزگار را به خود جلب کند و با خود همراه سازد. یکی از این چهره‌ها عمرو بن عاص بود که در این مجال اندک امکان سخن گفتن تفصیلی درباره او نیست. او با وعده امارت بر مصر، که مدتی در زمان خلافت عمر آن را چشیده بود و با روی کار آمدن عثمان آن را از دست داده بود، جذب معاویه شد.

۳- تبلیغات منفی علیه امیرالمؤمنین در شام:

معاویه، با تبلیغات گسترده در سرزمین شام نسبت به خونخواهی عثمان فضای جامعه را علیه علی (علیه السلام) برهم زد. معاویه توانست با تبلیغات نادرست، ذهن مردم جاهل شام را به گونه‌ای نسبت به امیرالمؤمنین منفی کند و از این رهگذر آنها را برای شمشیر زدن علیه حضرت برآشوبند. شیوه‌های عملیات

روانی معاویه نیز از جمله موضوعاتی است که با وجود نگارش چند اثر درباره آن همچنان نیازمند بررسی دقیق‌تر است.

۴- عملیات روانی در منطقه عراق:

معاویه در راستای تحقق عملیات روانی علیه امیر مؤمنان، تلاش کرد با ایجاد چنددستگی و اختلاف در قلمرو حکومت امیرالمؤمنین و شایعه‌افکنی علیه آن حضرت فضای جامعه را به سود خویش سامان دهد. او به ویژه در ایام حج، گروه‌های تبلیغی به مکه اعزام می‌کرد تا در آنجا علیه علی (علیه السلام) سخن‌پراکنی کنند. معاویه می‌کوشید با برهم زدن نظم جامعه و ناتوان جلوه دادن علی (علیه السلام) و توانمند جلوه دادن خود، زمینه را برای گرایش مردم به سوی خود فراهم آورد.

۵- تجاوزهای نظامی به قلمرو حکومت امیرالمؤمنین (علیه السلام):

از دیگر اقدامات معاویه دست‌درازی او به سرزمینهای اسلامی بود. او با این کار پا را از فضای سیاسی فراتر نهاد و امیرالمؤمنین را وادار به حضور در حوزه نظامی کرد. معاویه با گماشتن افرادی در نواحی مرزی شام و عراق به شهرها و روستاهای اطراف حمله می‌کرد و با این کار مرزهای قلمرو اسلامی را ناامن می‌نمود. او با ایجاد حس ناامنی در منطقه بر آن بود تا حمایت مردم آن مناطق از امیرالمؤمنین را فروکاهد. طبیعی بود که امیرالمؤمنین این ستم ناجوانمردانه به شهروندان را تاب نمی‌آورد و به ناچار می‌بایست برای آن چاره‌ای بیندیشد.

جنگ صفین

اقدامات معاویه سبب شد که برای حضرت علی (علیه السلام) راهی جز دست بردن به شمشیر باقی نماند. حضرت که پس از جنگ بصره در کوفه می‌زیستند، با حرکت از کوفه، از مدائن نیز نیروی کمکی گرفتند و پس از طی زمانی طولانی، که آن را شش ماه و چند روز ذکر کرده‌اند، به منطقه صفین، مرز مشترک شام و عراق، رسیدند. آن حضرت با استقرار در صفین تمام تلاش خود را به کار بردند که جنگ اتفاق نیفتد و موضوع در یک فضای سیاسی پایان یابد. یکی از تدابیر امیرالمؤمنین (علیه السلام) دعوت قاسطین به قرآن و آموزه‌های آن بود. در آن زمان قاریانی از هر دو سپاه به قرائت می‌پرداختند. قاریان قرآن تقریباً هر روز بعد از ظهرها جلسه مشترک قرائت قرآن داشتند.

پس از شروع جنگ، حدود هفتاد کارزار درگرفت. زمان این جنگ به درازا کشید، ولی این گونه نبود که هر روز جنگ باشد. تنها از آخر ماه صفر تا دهم ربیع الأول سال ۳۷ هجری جنگ به صورت مستمر بود. اوج درگیری در جنگ صفین، شب دهم ربیع الأول بود که آن شب به لیلۃ الهمیر شهرت یافت. لیلۃ الهمیر به معنای شب همه‌ها و چکاک شمشیرها است. در این شب، جنگ به سود امیرالمؤمنین (علیه السلام) در حال اتمام بود که ناگهان سپاه امیرالمؤمنین با فتنه‌ای روبه‌رو شد؛ فتنه‌ای مؤثر و کارساز که از برچیده شدن تخت و تاج معاویه جلوگیری کرد.

قاسطین که خود را شکست خورده و سپاه امیر المؤمنین را پیروز میدان دیدند، فتنه‌ای برپا کردند. پانصد نفر از سپاهیان معاویه قرآن را بر سر نیزه کردند و با این حربه چنین تلقی کردند که ما نیز دعوت قرآن را می‌پذیریم و اکنون باید هر دو سپاه قرآن را داور خویش قرار دهیم و به حکم آن گردن نهیم. برخی از یاران امیر المؤمنین که پیش از آغاز جنگ شاهد تشویق و دعوت آن حضرت به قرآن بودند با مشاهده قرآنهایی که بر سر نیزه شده بود، گمان کردند که خواسته آنها برآورده شده است و دیگر دلیلی برای ادامه جنگ وجود ندارد. حضرت علی (علیه السلام) که از اندیشه ناصواب و حيله سپاهیان معاویه خبر داشت به سپاهیان خود گوشزد کرد که این حرکت، فتنه‌ای بیش نیست و آنچه بر سر نیزه می‌بینید ورق‌پاره‌هایی است برای فریب شما. من قرآن ناطق هستم نه آنچه آنان دستاویز هدف شوم خود ساخته‌اند. تلاش‌های امیر المؤمنین برای روشنگری سپاه اسلام سودی نبخشید و دوازده هزار نفر از سپاه امیر المؤمنین یکجا فریاد می‌زدند که: «یا علیّ أَجِبِ الْقَوْمَ»^۶ باور آنها این بود که اکنون سپاه معاویه به دعوت ما پاسخ داده است و به قرآن عمل خواهد کرد؛ از این رو، دیگر نیازی به جنگ نیست.

حضرت با این گروه از سپاهیان گفتگو کردند. اشعث بن قیس گفت: من برای آگاهی از موضوع، خود باید با معاویه صحبت کنم. او به سراغ معاویه رفت و فریب‌خورده به نزد امیر المؤمنین بازگشت. اشعث با تأثیر از سخنان معاویه بر این اعتقاد بود که سپاه معاویه خواهان صلح است و باید جنگ را پایان داد. اینکه اشعث بن قیس برای کشف حقیقت نزد معاویه رفت و یا با هماهنگی قبلی با معاویه در شکل‌گیری این نیرنگ نقش داشت و اکنون به بهانه کشف حقیقت، ولی برای هماهنگی ادامه ماجرا نزد معاویه رفت، نیازمند بررسی‌های بیشتر است، اما به هر روی، با توجه به فشارها و تهدیدهای این دسته از سپاهیان، امیر المؤمنین راهی جز تن دادن به خواسته آنها نداشت و دستور پایان جنگ را صادر کرد. هنگامی که این خبر به مالک اشتر رسید، مهلت خواست و گفت: تا شکست سپاه معاویه چیزی نمانده است و اگر اندکی درنگ کنید جنگ با پیروزی ما به پایان خواهد رسید. اما هواداران پایان یافتن جنگ به امیر المؤمنین گفتند: اگر مالک بخواد جنگ را ادامه دهد ما همان رفتار را که با عثمان کردیم با تو خواهیم کرد. این‌گونه بود که امیر المؤمنین به مالک اشتر دستور پایان جنگ را صادر کردند.

رخداد حکمیت

سپاهیان با خاموش شدن آتش جنگ، مذاکره نکردند و برای تعیین حق و ناحق به قرآن مراجعه نمودند، تنها با امضای قراردادی مقرر شد که شش ماه بعد در منطقه دومة الجندل، منطقه‌ای خارج از قلمرو شام و عراق، به گفتگو بنشینند؛ گفتگویی که به حکمیت شهرت یافت. آنچه در این شش ماه اتفاق افتاد با آنچه بعدها به عنوان جریان خوارج شهرت یافت، پیوند خورده است.

معاویه عمرو بن عاص را به عنوان نماینده خود برای گفتگو تعیین کرد، ولی در سپاه امیر المؤمنین بر سر تعیین نماینده بحث زیادی در گرفت. پیشنهاد نخست امیر المؤمنین مالک اشتر بود، ولی اطرافیان حضرت، مالک اشتر را به آتش‌افروزی در جنگ متهم کردند و او را نپذیرفتند. دگر بار حضرت علی (علیه السلام) ابن عباس را به نمایندگی انتخاب کردند، اما مخالفان منش و اندیشه امام علی (علیه السلام) با این استدلال

۶. ای علی خواسته آنها را اجابت کن.

که نماینده معاویه، عمروعاص، و ابن عباس هر دو عدنانی‌اند، از این رو نمی‌توان اختیار امور را به دو هم‌قبیله‌ای واگذار کرد، این پیشنهاد را نیز نپذیرفتند. سپس خودشان ابوموسی اشعری را پیشنهاد کردند. امیرالمؤمنین با این پیشنهاد شدیداً مخالف بود. به باور امام علی (علیه السلام) ابوموسی فردی متخلف بود که ادامه حیاتش را مدهون عفو امام علی (علیه السلام) بود. در ماجرای جنگ جمل که ابوموسی حاکم کوفه بود با این استدلال که این جنگ مسلمانها در برابر یکدیگر است، برای حضرت نیروی کمکی نفرستاد و امیرالمؤمنین هم او را برکنار کرد. ابوموسی در جنگ صفین نیز همین موضع را داشت و با این شعار ظاهر فریب می‌گفت: چرا اینها به جان هم افتاده‌اند. هر چند حضرت علی (علیه السلام) با انتخاب ابوموسی مخالف بود، ولی فشار اطرافیان به اندازه‌ای بود که آن حضرت مجبور شد بر خلاف میل باطنی خویش به این خواسته تن در دهد.

تن دادن امیرالمؤمنین به خواسته مردم، اقدامی بر خلاف ضوابط دینی نبود. هنگامی که حاکم جامعه اسلامی تمامی تلاش خود را برای ارشاد مردم به کار ببندد، ولی مردم نپذیرند و نپذیرفتن آنها نیز موجب حلال شدن حرام الهی یا حرام شدن حلال الهی نشود، باید به رأی غالب گردن نهاد. علی (علیه السلام) به ناچار به این پیشنهاد رضایت دادند، اما به سپاهیان فرمودند که خودتان با او صحبت کنید.

با تمامی رخدادهایی که در انتخاب ابوموسی اتفاق افتاد به هر حال، او در زمان مقرر به طرف دومة الجندل حرکت کرد و امیرالمؤمنین ابن عباس را برای کمک و مشورت دادن به او همراهش فرستاد. با ورود ابوموسی به دومة الجندل عمرو بن عاص در نخستین ملاقات به ابوموسی گوشزد کرد که ما نیازی به مشورت نداریم و باید خود تصمیم بگیریم. در واقع، عمرو بن عاص با فریب دادن ابوموسی، به او اجازه نداد که از مشورتهای ابن عباس بهره گیرد. جزئیات گفتگوهایی که میان عمرو بن عاص و ابوموسی رد و بدل شد، خواندنی و در عین حال حزن‌آور است.

عمرو بن عاص با نیرنگ و فریب‌کاری از ابوموسی در ستایش خلفای پیشین و قتل به ناحق عثمان تأییدیه کتبی و امضا گرفت. پس از آن، ابوموسی ساده‌لوحانه بیان داشت که تمامی مشکلات جهان اسلام از سوی این دو نفر، یعنی علی (علیه السلام) و معاویه، است و باید این دو را برکنار کنیم و فرد شایسته‌ای را به خلافت برگزینیم. عمرو بن عاص با استفاده از فرصت پیش‌آمده و ساده‌لوحی ابوموسی او را به ادامه این بحث تشویق کرد شاید هم درباره خلافت عبدالله بن عمر با هم به توافق رسیدند. با پایان یافتن نشست خصوصی دو نماینده، تصمیم بر آن شد که نتیجه نشست در جلسه علنی به اطلاع مردم برسد. بر اساس قراردادی که در پایان جنگ صفین امضا شده بود، هر یک از نمایندگان چهارصد نفر را به همراه خود برده بودند. این افراد به همراه ساکنان بومی منطقه در مسجد جمع شدند تا از نتیجه حکمیت آگاه شوند.

ابوموسی از عمرو بن عاص خواست که به منبر برود و بحث را شروع کند. عمرو بن عاص از ضعف اخلاقی و شخصیتی ابوموسی استفاده کرد و با به کار بردن الفاظی مانند صحابی رسول الله و صاحب مقام و منزلت، ابوموسی اشعری را بر منبر نشانده. ابوموسی با ارائه گزارشی از مسائل مطرح شده در جلسه خصوصی و تصمیم دو نماینده، خود به عنوان نماینده امیرالمؤمنین (علیه السلام) با از سر برداشتن عمامه یا در آوردن انگشتری از دست گفت: من همان‌گونه که عمامه از سر برمی‌دارم یا انگشتری از دست بیرون می‌آورم، علی را از خلافت برکنار می‌کنم.

سپس عمرو بن عاص به منبر رفت و پس از بیان مقدماتی گفت: همان‌گونه که نماینده علی، علی را از خلافت برکنار کرد من هم او را برکنار می‌کنم، و با بر سر نهادن عمامه یا به دست کردن انگشتری گفت: من همان‌گونه که این عمامه را بر سر می‌نهم یا انگشتر را در دست می‌کنم، معاویه را به خلافت برمی‌گزینم.

ابوموسی اشعری از پایین منبر فریادزنان به او اهانت کرد که این چه حرفی است که تو می‌زنی؟ توافق ما چیز دیگری بود! عمرو بن عاص اهانت ابوموسی را با اهانتی دیگر پاسخ داد و به این ترتیب رخداد حکمیت پایان یافت.

نتیجه حکمیت

نیرنگ عمرو بن عاص در رخداد حکمیت اعتبار قانونی نداشت؛ زیرا موضوع نشست تصمیم‌گیری درباره سرنوشت خلافت نبود. موضوع مورد بحث در حکمیت تعیین حق و ناحق در جنگ صفین بود که به طبع به رویگردانی معاویه از پذیرش فرمان برکناری خود از امارت شام پیوند می‌یافت. در واقع دو نماینده جریان حکمیت خارج از حیطه وظایف قانونی خود عمل کرده بودند و طبیعی بود که امیرالمؤمنین بر این تصمیم‌گیری ارزشی نگذارند، اما این نتیجه برای معاویه ارزشی فراوان داشت.

هرچند نتیجه حکمیت برای معاویه دلنشین بود، اما عمرو بن عاص هم این نتیجه را آسان در اختیار معاویه قرار نداد. هنگامی که او به شام برگشت به دیدن معاویه نرفت. معاویه پی برد که او برگ برنده‌ای در دست دارد. عمرو بن عاص نخست ادعا کرد که در نتیجه حکمیت، علی و معاویه کنار گذاشته شدند و حق انتخاب خلیفه به او (عمرو بن عاص) واگذار شده است، ولی معاویه با ترفندی که جزئیات آن در منابع تاریخی ذکر شده است، عمرو بن عاص را واداشت که او را به خلافت برگزیند.

هرچند معاویه می‌دانست که خلافت با این روشها و به سادگی به او منتقل نمی‌شود، اما آن را نقطه شروع خوبی قلمداد می‌کرد. او با برپایی جلسه‌ای عمومی با حضور چهره‌های سرشناس و بانفوذ شام از آنها برای خود بیعت گرفت. بنابراین نتیجه حکمیت در شام دستاویزی برای اقدامات بعدی معاویه شد. اما حکمیت در عراق نتیجه‌ای متفاوت داشت. پس از معلوم شدن سرانجام حکمیت، گروهی که بر پایان یافتن جنگ و گفتگو و انتخاب ابوموسی پای می‌فشرده، به اشتباه خود پی بردند؛ گروهی از اینکه تصمیم خود را بر حضرت تحمیل کردند، پشیمان شدند و گروهی دیگر به اشتباه خود درباره نماینده منتخب پی بردند. در این میان، عده‌ای که خود در این اشتباهها نقش داشتند، بر آن بودند تا اشتباه خود را به حساب امیرالمؤمنین (علیه السلام) بگذارند. آنان دوباره به امام علی (علیه السلام) فشار آوردند که چرا به خواسته آنان، که خلاف شرع بود، تن داد. این اقدام آنان موجب فضایی آشفته در میان سپاهیان و اطرافیان امیرالمؤمنین شد.

در جنگ صفین ۲۵۰۰۰ نفر از سپاه عراق به شهادت رسیده بودند و از سپاهیان شام نیز هم ۴۵۰۰۰ نفر کشته شده بودند. در این جنگ نزدیک به هفتاد هزار نفر کشته شدند. امیرالمؤمنین می‌دانستند که با این حجم تلفات و چند دستگی همراهان، راهی دشوار و آینده‌ای سخت در پیش است. با این وجود سپاهیان را دیگر بار به جنگ با معاویه فرا خواندند، اما آنها به بهانه‌های مختلف از این فرمان سر باز زدند. فراز و فرود شخصیتی مردم کوفه و نابسامانی فردی و اجتماعی آنان به گونه‌ای بود که با هیچ تصمیم امام علی (علیه السلام) همگام و همدستان نبودند. حضرت علی (علیه السلام) حتی سپاهی را بیرون شهر برای حرکت دوباره به سمت معاویه آماده کردند، اما این سپاه به بهانه‌های مختلف پراکنده شدند و کسی باقی نماند. در چنین فضایی، افراد ناراضی سپاه امیرالمؤمنین به انسجام بخشی و سازماندهی فعالیت‌های خود پرداختند و فتنه‌ای شکل گرفت که در جلسه آینده آن را بررسی می‌کنیم.

کوتاه سخن آنکه پیدایش صفین از یک سو معلول سلطه یک جریان قدرت طلب و فرصت طلب و دور از آموزه های دینی، مانند معاویه بود و از سوی دیگر بر جهل و بی بصیرتی مردم استوار بود. بی بصیرتی و سطحی نگری مردم موجب شد که آنها طعمه دام افرادی مانند معاویه شوند و حضرت علی (علیه السلام) را در جریان صفین قربانی قدرت طلبی سفیانیان کنند. در نگاهی واقع بینانه تر تمامی این زمینه ها و بسترهای فکری و اجتماعی نتیجه فقدان حاکمیت اندیشه درست دینی در طول ۲۵ سال در جامعه بود. امام علی (علیه السلام) این بحران را با تحمل سختیها و به جان خریدن مشکلات، پشت سر گذاشتند؛ اما اثرات آن همچنان در جامعه و در گستره تاریخ اسلام باقی ماند.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

تاریخ تسبیح

جلسه دوازدهم

دکتر محسن الویری

اصحاب نهروان

اهداف درس

آشنایی با :

- ✓ عوامل و زمینه‌های پیدایش خوارج؛
- ✓ چگونگی رویارویی امیر مؤمنان با آنها و پیامدهای آن.

مروری بر مباحث پیشین

در جلسه گذشته به رویداد تلخ تاریخی جنگ صفین اشاره کردیم و از زمینه‌ها و نتایج آن سخن گفتیم.

زمینه‌های پیدایش خوارج

سومین بحران دوران خلافت امیرالمؤمنین (علیه السلام) که فرصت زیادی از آن حضرت گرفت، فتنه خوارج است. از این رویداد با سه نام یاد می‌شود: به اعتبار مکان وقوع درگیری، جنگ نهروان؛ به اعتبار خروج شورشیان علیه حاکمیت، جنگ خوارج و به اعتبار تندرویهای این گروه فتنه‌انگیز، جنگ مارقین نام گرفته است. واژه «مَرَق» به مفهوم عبور کردن سریع و از حد خارج شدن است و امیرالمؤمنین خوارج را به دلیل تندرویهای ناشایست، مارقین نامید.

پس از پایان یافتن جنگ صفین و مطرح شدن مسئله حکمیت، در مسیر بازگشت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) به کوفه، گروهی از اطرافیان حضرت که در تغییر سرنوشت جنگ صفین به سود سپاهیان معاویه نقش مؤثری داشتند، بر سر درستی یا نادرستی تصمیم گرفته شده، زمزمه‌هایی آغاز کردند. گروهی از این افراد، در بیرون شهر کوفه در منطقه‌ای به نام حروراء مستقر شدند و حضرت را در ورود به شهر همراهی نکردند، به همین دلیل نخستین نامی که در تاریخ برای خوارج ذکر شده، حروریه است. ولی گروهی دیگر از همفکران آنها وارد شهر کوفه شدند.

آنها بر این عقیده بودند که در موضوع حکمیت اشتباه کرده و حتی کفر ورزیده‌اند؛ زیرا حکمیت تنها وظیفه خداوند و حکم تنها از آن او است. به باور آنها، این کفر می‌بایست از راههایی مانند توبه جبران شود و امیرالمؤمنین هم باید مانند آنها پس از اعتراف به اشتباه و گناه خود، توبه کند. این اندیشه در شهر کوفه نیز طرفدارانی داشت. اما اینها مسائلی نبود که حضرت علی (علیه السلام) به آن تن دهد و راه بدعت در دین را باز کند.

فعالیتها و فتنه‌گریهای خوارج

تاریخ فتنه‌های بسیاری از خوارج ثبت کرده است. هنگامی که امیرالمؤمنین در شهر کوفه به منبر می‌رفتند و به سخنرانی می‌پرداختند، خوارج در چهار گوشه مسجد می‌نشستند و با فریادهای: «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ»؛ مجلس آن حضرت را برهم می‌زدند.

حضرت تمامی این فتنه‌ها و فشارها را تحمل می‌کردند و با مخالفتها و شیطنتهای سطح پایین، تند برخورد نمی‌کردند و با روشنگری در سطحی گسترده به اصلاح فکر مردم و اندیشه بدخواهان می‌پرداختند. خطبه‌های حضرت در این دوره، بسیار مهم است و نشانگر تلاش وسیع ایشان در روشنگری افکار جامعه نسبت به فتنه‌ها و انحرافات اندیشه دینی است. گرچه تاریخ‌گذاری این خطبه‌ها و نشان دادن زمان دقیق ایراد آنها نیازمند مطالعه‌ای بیشتر است، اما خطبه‌های ۳۵، ۴۰، ۱۲۱، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۷۷، ۲۰۸ و ۲۳۸ از جمله خطبه‌هایی است که می‌توان برای نمونه به آنها اشاره کرد.

خوارج امیرالمؤمنین را متهم می‌کردند که تصمیمی بر خلاف دین گرفته است. هرچند حضرت در موضوع صفین پیشنهاد دیگری داده بودند، اما کار انجام شده را خلاف شرع و مصداق کفر نمی‌دانستند. این فشارها همچنان ادامه داشت تا اینکه عبدالله بن وهب راسی، که در شهر کوفه می‌زیست، مخالفان پراکنده کوفی را در منزل خویش گرد آورد و ساماندهی کرد. با پیوستن این افراد به کسانی که بیرون شهر کوفه مانده بودند، شرایط سیاسی و اجتماعی تغییر کرد.

واکنش امیر مؤمنان (علیه السلام) در برابر خوارج

علی (علیه السلام) پیش از شکل‌گیری گروهی منسجم در واکنش به شیطنت خوارج در مسجد و در پاسخ به ندای «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» آنها، اعلام کرده بودند:

اللَّهُ أَكْبَرُ، كَلِمَةٌ حَقٌّ يُلْتَمَسُ بِهَا بَاطِلٌ! أَمَا إِنَّ لَكُمْ عِنْدَنَا ثَلَاثًا مَا صَحِبْتُمُونَا: لَا نَمْنَعُكُمْ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ تَذْكُرُوا فِيهَا أَسْمَهُ، وَلَا نَمْنَعُكُمْ الْفَيْءَ مَا دَامَتْ أَيْدِيكُمْ مَعَ أَيْدِينَا، وَلَا نُقَاتِلُكُمْ حَتَّى تَبْدَءُونَا.^۱

الله اکبر، این سخن (لا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ) سخن حقی است که از آن باطل برداشت شده است. شما تا زمانی که با ما همراهید از سه چیز برخوردارید: شما را از مساجد خدا، که در آن نام خدا را ببرید، باز نمی‌داریم؛ تا هنگامی که دستهای شما با ما است سهمتان را از بیت‌المال قطع نمی‌کنیم و با شما نمی‌جنگیم مگر اینکه شما آغازگر جنگ باشید.

حضرت در این مرحله کوشیدند با حفظ اوضاع و شرایط گذشته، فضای نظامی به وجود نیاید تا از این رهگذر یکپارچگی اجتماعی و سیاسی تا اندازه‌ای حفظ شود و همچنین کسانی که از سر جهل به این گروه پیوسته‌اند، به اشتباه خود پی برند. حضرت در آغاز، ابن عباس را به سوی آنها فرستادند و به او توصیه کردند:

۱. حکم تنها از آن خدا است.

۲. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۷۳.

لَا تُخَاصِمُهُم بِالْقُرْآنِ فَإِنَّ الْقُرْآنَ حَمَلٌ ذُو وُجُوهِ تَقُولُ وَيَقُولُونَ ... وَلَكِنْ حَاجِبُهُم بِالسَّنَةِ فَإِنَّهُمْ لَنْ يَجِدُوا عَنْهَا مَحِيصًا.^۳

با آنان از راه قرآن سخن نگو؛ زیرا قرآن فهمهای مختلف را برمی‌تابد، می‌گویی و می‌گویند ... ولی با آنان از سنت سخن بگو که از آن گریزگاهی ندارند.

ابن عباس در گفتگو با آنان نتیجه‌ای نگرفت و امیرالمؤمنین (علیه السلام) خود برای صحبت با آنها رفت. حضرت پیش از صحبت با آنها مخاطبان خود را به دو دسته تقسیم کردند؛ آنان که در جنگ صفین با حضرت بودند و آنان که با علی (علیه السلام) نبودند. امیرمؤمنان با هر یک از این دو گروه سخنی ویژه فرمودند. آن حضرت با همراهان در صفین سخن گفتند، دیدگاه خود را در جنگ با معاویه به آنها یادآوری کردند و تلاشهای خویش را در مراجعه به کتاب خداوند پس از بر نیزه کردن قرآن آنها به دست اصحاب معاویه، گوشزد نمودند:

أَلَمْ تَقُولُوا عِنْدَ رَفْعِهِمُ الْمَصَاحِفَ حَيْلَةً وَغِيْلَةً وَمَكْرًا وَخَدْبَةً إِخْوَانًا وَأَهْلُ دَعْوَتِنَا اسْتَقَالُونَا وَاسْتَرَحُوا إِلَيَّ كِتَابَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ فَالرَّأْيُ الْقَبُولُ مِنْهُمْ وَالتَّنْفِيسُ عَنْهُمْ فَقُلْتُ لَكُمْ هَذَا أَمْرٌ ظَاهِرُهُ إِيمَانٌ وَبَاطِنُهُ عُدْوَانٌ وَأَوَّلُهُ رَحْمَةٌ وَأَخْرَهُ نَدَامَةٌ فَأَقِيمُوا عَلَيَّ شَأْنَكُمْ وَالزَّمُوا طَرِيقَتَكُمْ وَعَضُوا عَلَيَّ الْجِهَادِ بَنَوَاجِدِكُمْ وَلَا تَلْتَفِتُوا إِلَيَّ نَاعِي نَعَقٍ إِنِّي أُجِيبُ أَضْلَّ وَأَنْ تُرِكَ ذَلٌّ ... °

آیا هنگامی که آنها قرآن را از سر فریب و نیرنگ و مکر و خدعه بالا بردند، شما نگفتید که اینان برادران دینی ما و هم‌دینان ما هستند که از ما درخواست ترک جنگ کرده‌اند و به کتاب خداوند سبحان پناه برده‌اند، بخردانه آن است که خواسته آنها پذیرفته شود و آنها از تنگنا درآیند و من به شما گفتم: اینکه می‌بینید ظاهر آن ایمان، ولی باطن آن دشمنی است، آغاز آن رحمت ولی پایان آن پشیمانی است. بر کار خود بمانید و راه خود را ترک نکنید و دندانهایتان را به نشانه عزم جزم بر جهاد بفشارید و به کسی که صدایی از خود درمی‌آورد، اعتنا نکنید که اگر به او اعتنا کنید، گمراه می‌سازد و اگر او را رها کنید، خوار می‌شود ...

آن گونه که گفتیم، تاریخ‌گذاری این خطبه‌ها به بررسی بیشتری نیاز دارد و بعید نیست که حضرت این خطبه را در آستانه جنگ نهروان ایراد کرده باشند. حضرت در یکی دیگر از روشنگریهای خود نسبت به عوام‌فریبی خوارج و مطرح ساختن شعار «لا حکم الا لله» چنین می‌فرماید:

إِنَّا لَمْ نُحَكِّمِ الرِّجَالَ وَإِنَّمَا حَكَمْنَا الْقُرْآنَ هَذَا الْقُرْآنُ إِنَّمَا هُوَ خَطٌّ مَسْطُورٌ بَيْنَ الدَّقَّتَيْنِ لَّا يَنْطِقُ بِلِسَانٍ وَلَا بَدَلَهُ مِنْ تَرْجَمَانٍ وَإِنَّمَا يَنْطِقُ عَنْهُ الرِّجَالُ ... °

ما مردان (ابوموسی و عمرو بن عاص) را حکم قرار ندادیم، بلکه قرآن را حکم قرار دادیم، ولی قرآن نوشته‌ای سطر به سطر و بین دو جلد است و زبان سخن گفتن ندارد، و نیازمند بازگوکننده‌ای است و ترجمانش آن مردان‌اند، که معنی آن دانند.

۳. نهج البلاغه، نامه ۷۷.

۴. شاید این گفتگو در آغاز رویارویی در نهروان صورت گرفته باشد.

۵. نهج البلاغه، خطبه ۱۲۲.

۶. نهج البلاغه، خطبه ۱۲۵.

به بیان امام علی (علیه السلام) شعار «لا حکم الا لله» درست است، ولی حکم قرار دادن خدا، به مفهوم مراجعه به سخن خدا است که این کار باید به دست انسانها صورت گیرد. ادامه این خطبه نیز در بردارنده نکاتی مهم در نقد اندیشه خوارج است.

سرانجام خوارج

هرچند هشدارهای امام علی (علیه السلام) همه خوارج را متقاعد نکرد، ولی باور حدود چهار هزار نفر از خوارج را تغییر داد و آنها از اردوی خوارج بیرون و به کوفه بازگشتند. گروهی دیگر که بر اعتقاد منحرف خویش باقی مانده بودند، از اطراف کوفه حرکت کردند و با پیوستن همفکران بصری آنها، همگی به طرف منطقه نهر روان روانه شدند. خوارج در مسیر حرکت افرادی را که موضعی همسو با امام علی (علیه السلام) داشتند به کوچکترین بهانه‌ای به جرم کفر به قتل می‌رساندند. به نظر می‌رسد امیر مؤمنان در خطبه ۱۲۷ نهج البلاغه با اشاره به همین موضوع، از بخشی دیگر از کج‌فهمی‌های به ظاهر دینی خوارج انتقاد می‌کنند:

فَإِنْ أَبَيْتُمْ إِلَّا أَنْ تَزْعُمُوا أَنِّي أَخْطَأْتُ وَضَلَلْتُ فَلِمَ تَضَلُّونَ عَامَّةَ أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) بِضَلَالِي وَتَأْخُذُونَهُمْ بِخَطِيئِي وَتَكْفُرُونَهُمْ بِذُنُوبِي سَيُوفِكُمْ عَلَيَّ عَوَاتِقِكُمْ تَضَعُونَهَا مَوَاضِعَ الْبُرِّ وَالسَّقْمِ وَتَخْلَطُونَ مِنْ أَدْتَبِ يَمَنٍ لَمْ يَذَنْبُ وَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) رَجَمَ الزَّانِيَ الْمُحْصَنَ ثُمَّ صَلَّى عَلَيْهِ ثُمَّ وَرَثَهُ أَهْلُهُ وَقَتَلَ الْقَاتِلَ وَوَرِثَ مِيرَاثَهُ أَهْلُهُ وَقَطَعَ السَّارِقَ وَجَلَدَ الزَّانِيَ غَيْرَ الْمُحْصَنِ ثُمَّ قَسَمَ عَلَيْهِمَا مِنَ الْفِيءِ وَنَكَحَا الْمُسْلِمَاتِ فَأَخَذَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) بِذُنُوبِهِمْ وَأَقَامَ حَقَّ اللَّهِ فِيهِمْ وَلَمْ يَمْنَعْهُمْ سَهْمَهُمْ مِنَ الْإِسْلَامِ وَلَمْ يُخْرِجْ أَسْمَاءَهُمْ مِنْ بَيْنِ أَهْلِهِ ثُمَّ أَنْتُمْ شِرَارُ النَّاسِ...

هرگز زیر بار نمی‌روید مگر اینکه بپندارید من اشتباه کردم و گمراه شدم، پس چرا عامه امت پیامبر را به گمراهی من گمراه می‌خوانید و آنان را به دلیل خطای من مؤاخذه می‌کنید و به دلیل گناهان من آنها را کافر می‌پندارید. شمشیرهایتان بر گردنتان است و آن را بر جای درست و نادرست فرود می‌آورید و هر که را گناه کرده با آن که گناه نکرده است در هم می‌آمیزید، در حالی که می‌دانید پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) زناکار محصنی را سنگسار کرد، سپس بر او نماز خواند، سپس بازماندگانش را ارث داد و نیز قاتل را به قتل رساند و میراث او را به بازماندگانش ارث داد و نیز دست دزد را برید و زناکار غیر محصنی را تازیانه زد، سپس سهمشان را از بیت‌المال داد و زنان مسلمان را به ازدواج آنها درآورد، پس [می‌بینید که] پیامبر آنها را به دلیل گناهانشان مجازات کرد و حق خدا را درباره آنها اجرا کرد، ولی سهم آنها را از اسلام باز نداشت و نام آنها را از اهل اسلام بیرون نکرد، پس شما بدترین مردمان اید ...

حضرت در ادامه همین خطبه با اشاره به ضرورت اعتدال، دوستداران افراطی خود را همانند دشمنان افراطی، اهل هلاک معرفی می‌کنند. همچنین بر ضرورت وحدت و پرهیز از تفرقه پای می‌فشارند و نسبت به تفرقه‌افکنیها، بیراهه‌رفتنها و تندرویهای جاهلانه که گاه لباس دین بر تن می‌کند، هشدار می‌دهند. در واقع

این هشدارهای دلسوزانه و روشن بینانه دینی آن حضرت است که رویارویی امام علی (علیه السلام) را به یک مواجهه زنده و پویا در گذر تاریخ و بستر زمان تبدیل نموده است.

در این فاصله، حضرت سخنرانیهای دیگر و پیش‌بینیهای هم درباره سرنوشت جنگ داشتند؛ از جمله هنگامی که خبر گذشتن خوارج از پل نهروان به حضرت رسید، فرمودند:

مَصَارِعُهُمْ دُونَ النُّطْفَةِ وَاللَّهِ لَا يَفْلِتُ مِنْهُمْ عَشْرَةٌ وَلَا يَهْلِكُ مِنْكُمْ عَشْرَةٌ.^۷

قتلگاه آنان کنار همین آب است و سوگند به خدا از آنان [بیش از] ده نفر باقی نمی‌ماند و از شما هم [بیش از] ده نفر از بین نمی‌رود.

ذکر جزئیات نبرد نهروان از حوصله این بحث خارج است، اما آن‌گونه که حضرت پیش‌بینی کرده بودند از چهار هزار نفر خوارج تنها نه نفر جان سالم به در بردند و بقیه آنها به خاک هلاکت افتادند. ظاهراً نخستین خطبه حضرت پس از جنگ نهروان، خطبه ۹۳ نهج البلاغه است. ایشان در این خطبه می‌فرمایند:

... أَيُّهَا النَّاسُ فَإِنِّي فَقَاتُ عَيْنَ الْفِتْنَةِ وَلَمْ يَكُنْ لِيَجْتَرِيَّ عَلَيْهَا أَحَدٌ غَيْرِي بَعْدَ أَنْ مَاجَ غِيهِيهَا وَأَشْتَدَّ كَلْبُهَا

... ای مردم، من چشم فتنه را از حدقه درآوردم، پس از اینکه تاریکی آن موج می‌زد و دشواری آن استواری یافته بود، کسی جز من جرئت انجام چنین کاری را نداشت.

خوارج ظاهری دینی داشتند و به ظاهر اهل زهد و عبادت بودند، پیشانیهای آنها بر اثر سجده‌های طولانی پینه بسته بود و این وضعیت، برخورد با آنان را دشوار می‌ساخت. در میان مردم طرفدارانی داشتند و وجود این حامیان، کار برخورد را بسیار دشوار کرده بود. حمایت مردم از این متنسکان به ظاهر متدین تا بدانجا بود که حتی گروهی از سپاهیان کوفه نیز به خوارج پیوستند. امیرالمؤمنین در خطبه ۱۸۱ نهج البلاغه از تصمیم آنها اظهار ناراحتی می‌کنند.

بیان چند نکته

به دلیل اهمیت تاریخی خوارج و تأثیر شگرف این گروه بر اندیشه دینی در طول تاریخ، تذکر چند نکته لازم به نظر می‌رسد:

نکته نخست شیوه برخورد امیرالمؤمنین با پدیده خوارج است. در این رویداد، در مقایسه با رخداد جمل و صفین حضرت امیر (علیه السلام) وقت بسیار بیشتری برای روشنگری اذهان و عقاید خوارج صرف کردند. این رویداد به گونه‌ای بود که می‌توانست با ظاهر دینی و مردم‌فریبش بسیاری را به سوی خود بکشاند. بیشتر خطبه‌های امیرالمؤمنین درباره خوارج تا پیش از شروع رویارویی جنبه روشنگری دارد و بویی از تهدید و ترساندن به مشام نمی‌رسد. تنها در خطبه ۳۶ و در آستانه رویارویی نظامی فرمودند:

فَأَنَا نَذِيرٌ لَكُمْ أَنْ تُصْبِحُوا صَرَعى بِأَثْنَاءِ هَذَا النَّهْرِ وَبِأَهْضَامِ هَذَا الْغَائِطِ عَلَى غَيْرِ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَلَا سُلْطَانَ مُبِينٍ مَعَكُمْ

۷. نهج البلاغه، خطبه ۵۹.

من به شما انذار می‌دهم که در کنار این رود به خاک و خون درغلطید و در پستی و بلندیهایی این خاک افکنده باشید، بی‌آنکه دلیلی آشکار از سوی خدا و حجتی روشن با شما باشد ...

شیوه برخورد علی (علیه السلام) با خوارج نهروان این پیام را به همراه دارد که در رویارویی با افکار و اندیشه‌های اثرگذار بر ذهن مردم، باید تا آنجا که میسر و مقدور است مردم را با روشنگری به راستی و درستی راهنمایی کرد و با ارتقای بصیرت مردم از تداوم باطل جلوگیری نمود. نکته دوم دشواری تشخیص دقیق افرادی از خوارج که باید کشته می‌شدند از دیگر اشخاص بود. امیرالمؤمنین (علیه السلام) با اینکه در خطبه ۹۳ تصریح کرده‌اند که من چشم فتنه را از حدقه درآوردم، در خطبه ۶۱ نهج البلاغه می‌فرمایند:

لَا تُقَاتِلُوا الْخَوَارِجَ بَعْدِي فَلَيْسَ مَنْ طَلَبَ الْحَقَّ فَأَخْطَاهُ كَمَنْ طَلَبَ الْبَاطِلَ فَأَدْرَكَهُ.

پس از من با خوارج نجنگید، آن کس که در جستجوی حق است و به خطا می‌رود (خوارج) مانند کسی که به دنبال باطل است و به آن می‌رسد (معاویه و اصحاب او) نیست.

از این خطبه برمی‌آید که تشخیص درست از نادرست درباره خوارج دشوار بود؛ از این‌رو، حضرت هشدار دادند که پس از ایشان، افراد تنها به دلیل طرفداری از خوارج به قتل نرسند. در صورتی که این شیوه جریان می‌یافت و هر کس که با خوارج هم‌اندیشه می‌بود، به قتل می‌رسید، صحنه تاریخ دگرگون می‌شد.

نکته سوم، تداوم تاریخی خوارج است. با پایان یافتن جنگ نهروان و شکست مطلق خوارج، این گروه فکری - سیاسی به طور کامل از بین نرفت و در زمان خود امیرالمؤمنین حداقل شش گروه دیگر غیر از خوارج نهروان، علیه امیرالمؤمنین شوریدند. پس از آن، در گذر ایام گروههایی به نام خوارج شکل گرفتند که البته مبانی فکری و فقهی همه آنها یکسان نبود. شاید خطبه شصت نهج البلاغه به همین موضوع اشاره دارد.

اصلی‌ترین گروه خوارج، که هنوز باقی است، اباضیه است که در کشور عمان به عنوان مذهب رسمی شناخته می‌شود. البته خوارج امروز خود را به خوارج عصر امیرالمؤمنین منتسب نمی‌دانند. خوارج امروزین اقدام این ملجم به عنوان یکی از خوارج را محکوم می‌کنند و این کار را از جمله اقدامات خوارج نمی‌دانند. به باور اینان، کار این ملجم جنایت و تخلفی است که یکی از خوارج انجام داده است و نباید آن را به پای همه خوارج نوشت.

نکته چهارم ضرورت مطالعات جامعه‌شناختی ژرف درباره چگونگی پیدایش، رشد و تداوم این گروه فکری و مذهبی است. در نگاهی سطحی می‌توان به استناد منابع تاریخی سیر پیدایش، دگرگونی و رشد آنها را بیان کرد. به گواهی تاریخ، گروهی که پس از جنگ صفین و در اعتراض به حکمیت، موضعی مخالف گرفتند؛ به حرکت خویش علیه خلیفه وقت ادامه دادند.

نمایاندن زوایای پیدا و پنهان تاریخی این رویداد تا اندازه‌ای با مراجعه به منابع تاریخی امکان‌پذیر است، اما این‌گونه مطالعات به تنهایی کافی نیست. تبیین چرایی اصرار خوارج بر تن دادن به درخواست معاویه و سپس تغییر موضع سریع آنها و زمینه‌های گسترش این اندیشه در جامعه نیازمند پژوهش و بررسی بیشتر است. ناگفته خود پیداست که در زمان حاکم نبودن یک اندیشه درست، تنها شخصیت معاویه، طلحه و زبیر شکل نمی‌گیرد، بلکه در این بستر، گروهی پرورش می‌یابند که در لباس دین و با پیشانی پینه‌بسته، با صوت قرآن و شب‌زنده‌داری در برابر امیرالمؤمنین بایستند.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

تاریخ تسبیح

جلسه سیزدهم

دکتر محسن الویری

دیگر بحرانهای خلافت امیرمؤمنان (علیه السلام) و شهادت آن حضرت

اهداف درس

- ✓ آشنایی با ریشه‌های چهارمین بحران خلافت امیرمؤمنان و چگونگی رویداد آن؛
- ✓ نگاهی به دستاوردهای خلافت امیرمؤمنان (علیه السلام).

مروری بر مباحث پیشین

در جلسه گذشته، با بیان فتنه انگیزیه‌های خوارج، به رویداد نهروان اشاره کردیم و تأثیرات فکری — اجتماعی این گروه را در طول تاریخ بررسی نمودیم.

غارات در زمان علی (علیه السلام)

هرگاه از بحرانها و حوادث مهم خلافت علی (علیه السلام) سخن به میان می‌آید، تنها به سه رویداد جمل، صفین و نهروان اشاره می‌شود، اما لازمه بررسی دقیق‌تر ایام خلافت آن حضرت، اشاره به بحران چهارمی است که می‌توان آن را غارات نامید. این نام با الهام از کتاب *الغارات* نوشته ابواسحاق ابراهیم بن محمد ثقفی کوفی (م ۲۸۳ هـ) برگزیده شده است. ابواسحاق در کتاب *الغارات* به ابعاد بسیار مهمی از خلافت امیرمؤمنان و سیره آن حضرت اشاره می‌کند و بخشی از کتاب را به سلسله حملاتی که با مدیریت معاویه و به صورت عملیات ایذایی در قلمرو خلافت حضرت صورت گرفته، اختصاص داده است. نام کتاب هم به این سلسله حملات اشاره دارد. در این کتاب اطلاعاتی سودمند، و در مواردی منحصر به فرد، از حوادث پس از جنگ نهروان تا ایام شهادت حضرت می‌توان یافت.

پس از جنگ صفین و پایان یافتن حکمیت، معاویه با نیرنگ عمرو بن عاص موضوع خلافت خود را به صورت گسترده و گام به گام پی‌گرفت و برای ناتوان جلوه دادن علی (علیه السلام) به صورت گسترده برنامه‌ریزی کرد. یکی از مهم‌ترین این برنامه‌ها اعزام دسته‌های نظامی به سرزمینهایی دور از دولت مرکزی و مقر خلافت امیرمؤمنان (علیه السلام) بود. این گروهها با کشتن مردم بی‌گناه و چپاول اموال آنان و گاه با بیعت گرفتن از آنها به سود معاویه، منطقه را ناامن می‌نمودند و به سرعت عقب‌نشینی می‌کردند.

این عملیات ایذایی در برهم زدن نظم عمومی جامعه و ثبات و آرامش آن، ایجاد چنددستگی میان مردم و گرایش به سوی معاویه تأثیری بسیار داشت.

یکی از مؤثرترین این عملیاتها، سلسله حملاتی بود که از سوی بَسْر بن اُرطاة صورت گرفت. او نخست به طرف حجاز و یمن رفت و با آمدن فرستاده حضرت به آن منطقه، به سرعت عقب‌نشینی کرد و در فرصتی دیگر وارد مکه شد. همچنین او در زمانی دیگر وارد مدینه شد و حتی دو فرزند عبیدالله بن عباس را به قتل

رساند. او در حمله به یمن جنایتهای زیادی مرتکب شد؛ گاه اهالی یک روستا را تنها به جرم اعلام محبت به امیرمؤمنان (علیه السلام) و پایداری در این راه، قتل عام و اموال آنان را چپاول می‌کرد. این سلسله عملیات چهارمین بحران خلافت امیرمؤمنان بود که پس از جمل، صفین و نهروان رخ نمود و نقش بسیار مهمی در برهم زدن نظم عمومی جامعه داشت. این حوادث، فضای ذهنی خاصی در جامعه به وجود آورد و زمینه را برای شکل‌گیری جنایتی هولناک به دست شقی‌ترین افراد، شهادت امیرمؤمنان (علیه السلام) فراهم کرد.

نگاهی کلی به دستاوردهای خلافت امیر مؤمنان (علیه السلام)

با وجود بحرانهای کمرشکن خلافت امیرمؤمنان (علیه السلام) و فرصت نیافتن حضرت علی برای اجرای برنامه مطلوب خود، آن حضرت توانستند با ارائه یک الگوی علوی، شعارهای اولیه خلافت خود را دست کم در مقیاسی کوچک محقق سازند. از بارزترین دستاوردهای خلافت پنج ساله امیرمؤمنان می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱- برپایی عدالت

اصلی‌ترین شعار امیرمؤمنان موضوع عدالت بود. هم‌دوشی و هم‌گامی نام علی (علیه السلام) با عدالت، تنها به این دلیل نیست که ایشان بیش از دیگر ائمه از عدالت سخن گفته‌اند، بلکه به این دلیل است که آن حضرت توانستند نمونه‌ای از اجرای عدالت را در عمل ارائه دهند. حضرت امیر، در بیانی شیوا به واقعیتی اجتماعی در زمان خلافت خود اشاره می‌کنند که برآیند اجرای عدالت در جامعه است:

مَا أَصْبَحَ بِالْكُوفَةِ أَحَدٌ إِلَّا نَاعِمًا إِنَّ أَدْنَاهُمْ مَنَزَلَةً لِّيَأْكُلُ الْبُرِّ وَيَجْلِسُ فِي الظِّلِّ وَيَشْرَبُ مِنْ مَاءِ الْفُرَاتِ.^۱

هیچ کس در کوفه شب را به صبح نمی‌رساند مگر اینکه از سه نعمت برخوردار است؛ پایین‌ترین آنها نان گندم می‌خورد و زیر سایه می‌نشیند (خانه‌ای دارد) و از آب فرات می‌نوشد.

حضرت در این سخن با اشاره به سه نیاز ابتدایی هر انسان، آب و غذا و مسکن، بیان می‌کنند که بنیادی‌ترین نیازهای انسان را در ایام خلافت خود در محدوده شهر کوفه برآورده ساخته‌اند. اینها از نخستین و در عین حال مهم‌ترین گامهای تحقق عدالت در یک جامعه است. بی‌تردید دامنه این اقدام سراسر جهان اسلام را دربر نمی‌گرفت و به دلیل بحرانهای و مشکلاتی که در جلسات پیش به آن اشاره شد، در محدوده کوفه باقی ماند، ولی تحقق آن در محدوده پایتخت نیز به مثابه ارائه یک الگوی عینی و عملی از حکومت عدالت‌محور است. واکاوی این نمونه از مهم‌ترین بایسته‌های پژوهش برای علاقه‌مندان سیره حکومتی

۱. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی‌طالب، ج ۲، ص ۹۹.

امیرمؤمنان است. به هر حال کامیابی علی (علیه السلام) برای تحقق این نمونه عینی در پیوند خوردن نام آن حضرت با عدالت مؤثر بوده است.

۲- میراث فکری علی (علیه السلام)

دومین دستاورد خلافت امیرمؤمنان (علیه السلام) میراث اندیشه‌ای ارزشمندی است که از ایشان بر جای مانده است و می‌تواند دست‌مایه همه حاکمان و مبنای عمل حکومت اسلامی در تمامی دوره‌ها باشد. هرچند امیرالمؤمنین نتوانستند تمام ابعاد حکومت مورد نظر خود را در جامعه پیاده سازند، ولی خطوط اصلی و ویژگیهای آن را در سخنان و نوشته‌های خود بیان فرمودند. آنچه در نامه خود به مالک اشتر نوشتند و پیش از آن نیز بخشهای قابل توجهی از آن را برای محمد بن ابی‌بکر نوشته بودند، میراثی ارزشمند و جاودان برای بشریت تا پایان جهان است.

عهدنامه امیرمؤمنان به مالک اشتر و محمد بن ابی‌بکر و مانند آن، همانند حکم یک رئیس به کارگزاران خود است که در آن توضیحاتی درباره چگونگی انجام مأموریت به او داده می‌شود. در مفاد این عهدنامه‌ها باید به قلمرو مأموریت این دو نفر یعنی مصر، که تقریباً هیچ آشنایی با مکتب اهل بیت نداشتند، نیز توجه شود. محتوای این عهدنامه‌ها می‌توانست زمینه خوبی برای آشنایی هرچه بیشتر ساکنان مصر با مکتب اهل بیت (علیهم السلام) فراهم آورد. هم محمد بن ابی‌بکر و هم مالک اشتر در مصر به دست عوامل معاویه به شهادت رسیدند. دیگر حکمهایی حضرت نیز معمولاً با این‌گونه موضوعات همراه بود. در واقع مجموع حکمهایی که در صدر اسلام صادر شده است، منبعی ارزشمند برای شناخت اندیشه سیاسی اسلام است.

در کنار همه این مکتوبات و گفتارهای سیاسی، باید به سیره عملی حضرت علی (علیه السلام) در روزگار خلافت خویش نیز توجه شود.

بی‌شک درک نمونه‌های عینی و عملی این مفاهیم والا و گران‌سنگ چراغی تابان فرا راه حاکمان جامعه خواهد بود.

۳- توقف فتوحات

نکته دیگر درباره ایام خلافت امیرمؤمنان، توقف فتوحات است. همان‌گونه که در جلسات پیشین اشاره شد، فتوحات از اواخر خلافت خلیفه اول آغاز شد، در زمان خلافت خلیفه دوم به اوج رسید و در زمان خلافت خلیفه سوم هم، به ویژه در منطقه آفریقه^۲، مغرب و حتی خراسان و سیستان استمرار یافت، اما در زمان خلافت حضرت علی (علیه السلام) فتوحات متوقف شد.

برخی نویسندگان توقف فتوحات را به مفهوم تمایل نداشتن امیرمؤمنان به این کار شمرده‌اند و به این ترتیب فتوحات پیش از آن را هم زیر سؤال برده‌اند. ولی به نظر می‌رسد توقف فتوحات به مفهوم مخالفت

۲. شمال آفریقای کنونی.

امیرمؤمنان با فتوحات انجام شده در دوره‌های پیش نیست مخالف نبودن امیرمؤمنان با فتوحات خلفای پیشین را با دو دلیل می‌توان اثبات کرد:

دلیل نخست این است که فتوحات ابداع خلفا نبود که حضرت با آن مخالفت داشته باشند، بلکه طرحی بود که از سوی پیامبر طراحی شد و حتی می‌توان گفت بخشهایی از آن به صورت محدود اجرا شد و همین طرح در زمان خلفا استمرار یافت. با توجه به جوهره جهانی دین اسلام و فرازمانی و فرامکانی بودن آن، از همان آغاز نبوت پیامبر اکرم، جهت‌گیری این دین به سوی جهانی شدن و بیرون رفتن از مرزهای مشخص جغرافیایی بوده است. پیامبر خود برای گسترش قلمرو نفوذ اسلام اقداماتی انجام دادند و سراسر عربستان در زمان پیامبر فتح شد و در همان زمان مسلمانان دوبار در قالب سریه مؤته و غزوه تبوک، به سمت روم حرکت کردند. اصرار پیامبر در واپسین روزهای حیات خویش بر اعزام سپاه اُسامه، به جز دلالت‌های ویژه مربوط به خلافت، دربردارنده این مفهوم است که حضرت حتی در آستانه رحلت نیز بر تداوم فتوحات اهتمام داشتند. بنابراین، فتوحات ابتکار خلیفه نبود، بلکه ابتکار پیامبر اسلام بود. جهانی بودن دین اسلام اقتضا دارد که سرزمینهای مختلف فتح شوند و دست کم تحت نظارت دینی پایتخت جهان اسلام اداره شوند.

دلیل دیگری که نشان‌دهنده موافقت امیرمؤمنان با اصل فتوحات پیشین است، مشورت‌های زیادی است که حضرت در این زمینه به خلفا می‌دادند. حضرت علی (علیه السلام) در موضوع فتوحات یک عنصر حاشیه‌ای نبودند و به نوبه خود همکاری داشتند. خطبه ۱۴۶ نهج البلاغه در پاسخ به مشورت‌خواهی عمر بن خطاب است. عمر برای حضور خود در فتح ایران، در شرایطی که ایرانیان پس از پیشروی اولیه مسلمانان تصمیم به حمله گرفته بودند و تعداد آنان نیز فراوان بود، با علی (علیه السلام) مشورت کرد و نظر آن حضرت را جویا شد، امیرمؤمنان نیز به دقت و تفصیل نسبی به همه محورهای اشاره شده خلیفه پرداخته و دیدگاه خود را نسبت به آن بیان داشته‌اند. اگر حضرت با اصل فتوحات مخالف بودند، این‌گونه همکاری و همفکری نمی‌کردند. بی‌شک در مواردی که خلیفه بر خلاف آموزه‌های دین حرکت می‌کرد، حضرت واکنش نشان می‌دادند؛ مانند ماجرای تبعید ابوزر که با وجود دستور خلیفه مبنی بر منع مشایعت و بدرقه ابوزر، امیرمؤمنان به بدرقه صحابه نامدار پیامبر رفتند و با مروان بن حکم که می‌خواست مانع شود، برخورد کردند. با وجود این، امیرمؤمنان در فتوحات، مشاور خلیفه بودند. گذشته از آن، بر پایه برخی گزارشهای تاریخی، که البته درستی آنها اثبات نشده است، امام حسن (علیه السلام) هم در بعضی از این فتوحات حضور داشته‌اند. با توجه به این نکته نمی‌توان گفت که توقف فتوحات در زمان امیرمؤمنان به مفهوم مخالفت حضرت با تمامی فتوحات پیشین است.

اما هنوز این سؤال مطرح است که چرا حضرت فتوحات را متوقف کردند؟ به نظر می‌رسد که حضرت علی (علیه السلام) در ایام خلافت خود به دلیل شرایط ویژه‌ای که با آن رو به رو بودند، فتوحات را از اولویت نخستین حذف کردند. ناگفته نماند که اصل فتوحات به تدریج در دوران خلفا، به ویژه در زمان خلافت عثمان، با انگیزه‌های مادی در هم آمیخته بود. فتوحات به عنوان جهاد، یک وظیفه دینی بود، اما در دوران اخیر با انگیزه مادی آمیخته شده بود و مجاهدان به انگیزه به دست آوردن دارایی در این جنگها شرکت می‌کردند. از سویی تداوم این وضعیت برای حضرت علی (علیه السلام) پذیرفتنی نبود و از سوی دیگر آن حضرت نیروی کافی برای اداره فتوحات به شکل مناسب نداشتند و آن حضرت، می‌بایست نیروهای موجود را برای اداره امور داخلی جهان اسلام به کار می‌گرفتند. بنابراین، به نظر می‌رسد که ایشان به دلیل استفاده از نیروهای موجود

در داخل قلمرو اسلامی و دستیابی به اهداف مورد نظر خویش - که اصلاح امور اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی جهان اسلام بود - فتوحات را متوقف ساختند.

شهادت امیرمؤمنان (علیه السلام)

در پایان مباحث خلافت علی (علیه السلام)، بایسته است به شهادت ایشان اشاره شود. به گواه تاریخ حضرت علی (علیه السلام) به دست یکی از خوارج به نام عبدالرحمن بن ملجم مرادی به شهادت رسیدند. منابع تاریخ جزئیات این ماجرا را گزارش کرده‌اند و در اینجا نیازی به تکرار آن نیست. خوارج که از جنگ نهروان نتیجه‌ای نگرفته بودند در پی انتقام از کسانی برآمدند که به گمان خود منشأ اختلاف و چند دستگی در جهان اسلام بودند. سه تن از خوارج به نامهای عبدالرحمن بن ملجم، برک بن عبدالله و عمرو بن بکر تمیمی در نشستی در مکه با هم پیمان بستند تا در بامداد نوزدهم رمضان سال چهلیم هجری، علی (علیه السلام)، معاویه بن ابی سفیان و عمرو بن عاص را به قتل برسانند تا آرامش به جامعه اسلامی بازگردد. دو نفر که مأمور قتل عمرو بن عاص و معاویه بودند در انجام مأموریت خود توفیق نیافتند؛ عمرو بن عاص در شب موعود به مسجد نیامد و معاویه نیز تنها از ناحیه ران زخمی شد و جان سالم به در برد، اما علی (علیه السلام) در شب نوزدهم ماه مبارک رمضان در مسجد کوفه ضربت خوردند و در بامداد بیست و یکم همان ماه به شهادت رسیدند.

شمشیری که بر سر حضرت فرود آمد، شمشیر دنیاخواهی اصحاب جمل نبود، شمشیر فرصت‌طلبی، ریاست‌طلبی و دنیاخواهی اصحاب صفین نبود، بلکه شمشیر تحجر نقصان اندیشه دینی و کج‌فهمی خوارج بود. مردمی که به ظاهر اهل عبادت، زهد و دینداری بودند، اما به دلیل نداشتن بصیرت، به نام دین کاری کردند که حتی معاویه جرئت و قدرت انجام آن را نداشت.

هر چند شهادت امیرمؤمنان برای خود آن حضرت سعادت و رستگاری بود، اما برای جامعه اسلامی خسروانی جبران‌ناپذیر بود و فرصتی بی‌مانند و مهم را از جامعه بشریت گرفت. پس از شهادت آن حضرت، امویان شرایطی مناسب‌تر برای پیگیری اهداف خود یافتند که در جلسات آینده به آن خواهیم پرداخت.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

تاریخ تسبیح

جلسه چہار دہم

دکتر محسن الویری

امام حسن (علیه السلام)

اهداف درس

آشنایی با:

- ✓ حوادث پس از شهادت امیر مؤمنان (علیه السلام)؛
- ✓ چگونگی بیعت و حوادث ایام خلافت امام حسن مجتبی (علیه السلام).

مروری بر مباحث پیشین

در جلسه پیشین، پس از بیان نکاتی دربارهٔ حوادث ماههای پایانی خلافت امیر مؤمنان برخی از دستاوردهای خلافت آن حضرت را برشمردیم و به صورت گذرا به حادثهٔ شهادت آن حضرت اشاره کردیم.

پیش گفتار

پس از شهادت حضرت علی (علیه السلام)، امام حسن مجتبی (علیه السلام) به خلافت رسیدند. به باور شیعیان، امام حسن مجتبی (علیه السلام) بلافاصله پس از شهادت علی (علیه السلام) منصب امامت را عهده‌دار شدند، اما از نظر سیاسی نیز خلیفهٔ پس از علی (علیه السلام)، امام حسن مجتبی (علیه السلام) بودند. ایام خلافت امام حسن مجتبی (علیه السلام) بسیار کوتاه بود و از شش ماه و چند روز تجاوز نکرد. به هر حال در شمار خلفای پس از امیرالمؤمنین، نام امام حسن مجتبی (علیه السلام) نیز قرار دارد.

پیشینهٔ زندگی امام حسن (علیه السلام)

بر اساس روش جلسات گذشته، پیش از بررسی حوادث ایام خلافت امام حسن مجتبی (علیه السلام) نگاهی به پیشینهٔ حیات ایشان می‌اندازیم.

امام حسن مجتبی (علیه السلام) بر پایهٔ نقل مشهور، در سال سوم هجری زاده شد. امام حسن مجتبی (علیه السلام) نخستین نوهٔ پیامبر اکرم است. عرب‌زبانان به نوهٔ دختری سبط می‌گویند و چون امام حسن مجتبی (علیه السلام) بزرگ‌ترین نوهٔ دختری پیامبر بودند، به ایشان سبط اکبر گفته می‌شود. منابع تاریخی نمونه‌های بسیاری از محبت پیامبر در ایام خردسالی امام حسن مجتبی (علیه السلام) و پس از تولد امام حسین (علیه السلام) نسبت به این دو امام را منعکس کرده است.

امام حسن (علیه السلام) در ایام خلافت سه خلیفهٔ نخست جوانی پرشور و فعال در صحنهٔ جامعه و سیاست بودند و بر پایهٔ برخی گزارشات تاریخی در فتح آذربایجان در ایران حضور داشتند. هرچند این موضوع اثبات

نشده است، ولی دلیلی محکم بر رد آن نیز وجود ندارد. اما حضور امام حسن مجتبی (علیه السلام) در فتح نواحی مرکزی ایران، مانند فتح یزد و اطراف آن، درست به نظر نمی‌رسد. صرف نظر از حضور امام حسن مجتبی (علیه السلام) در فتح ایران، ایشان به یقین در اواخر خلافت عثمان، نیرویی کاملاً فعال در صحنه سیاست بودند.

در ماجرای کشته شدن عثمان و در روزهای محاصره خلیفه، امام حسن (علیه السلام) به دستور پدر بزرگوارشان، علی (علیه السلام)، در رساندن آذوقه به خلیفه و جلوگیری از هجوم شورشیان به داخل منزل نقش مهمی ایفا کردند. در روزگار خلافت امیر مؤمنان نیز، امام حسن مجتبی (علیه السلام) در کنار پدر حضوری مؤثر داشتند.

در جنگ جمل، در کنار مسئولیت گردآوری نیرو از کوفه، فرماندهی قسمتی از سپاه امیرالمؤمنین نیز بر عهده امام حسن مجتبی (علیه السلام) بود. گرچه پرچمدار بخشی از سپاه، محمد بن حنفیه بود، ولی در سمت راست امام علی (علیه السلام)، امام حسن و در سمت چپ ایشان، امام حسین (علیه السلام) قرار داشتند. همچنین نمونه‌های قابل توجهی از اخلاق نیکو و آداب معاشرت امام، به ویژه توجه ایشان به محرومان، در منابع سیره و تاریخ آمده است.

در واپسین روزهای حیات امام علی (علیه السلام)، که آن حضرت در بستر جراحت بودند، امام حسن مجتبی (علیه السلام) به امور جاری می‌پرداختند و کارهایی مانند شیوه برخورد با ابن ملجم و تنظیم برنامه ملاقاتها و عیادتهای امیرالمؤمنین را بر عهده داشتند. از همین رو، در توصیه‌های روزهای پایانی عمر امیر مؤمنان و وصیت تاریخی آن حضرت، روی سخن با امام حسن مجتبی (علیه السلام) است.

چگونگی بیعت با امام حسن (علیه السلام)

فردای شهادت حضرت علی، امام حسن (علیه السلام) به مسجد کوفه رفتند و با ایراد خطبه‌ای به رویداد تلخ شهادت امام علی (علیه السلام) و فضایل شخصیتی آن حضرت اشاره کردند:

لَقَدْ قَتَلْتُمُ اللَّيْلَةَ رَجُلًا فِي لَيْلَةٍ فِيهَا نَزَلَ الْقُرْآنُ، وَفِيهَا رُفِعَ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ (علیه السلام) وَفِيهَا قُتِلَ يُوْشَعُ بْنُ نُونٍ فَتَى مُوسَى (علیه السلام) وَاللَّهِ مَا سَبَقَهُ أَحَدٌ كَانَ قَبْلَهُ، وَلَا يُدْرِكُهُ أَحَدٌ يَكُونُ بَعْدَهُ، وَاللَّهِ إِنْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) لَيَبْعَثُهُ فِي السَّرْبَةِ وَجَبْرِيْلُ عَنِ يَمِينِهِ، وَمِيكَائِيلُ عَنِ يَسَارِهِ، وَاللَّهِ مَا تَرَكَ صَفْرَاءَ وَلَا بَيْضَاءَ إِلَّا ثَمَانِمِائَةَ - أَوْ سَبْعِمِائَةَ - أَرْضَهَا لِخَادِمِهِ.^۱

دیشب مردی را کشتید، در شبی که قرآن در آن نازل شده بود و عیسی بن مریم (علیه السلام) در آن شب به آسمان رفت و یوشع بن نون همراه موسی در آن کشته شد. سوگند به خدا هیچ کس از پیشینیان بر او سبقت نجسته است و هیچ یک از کسانی که پس از او می‌آیند، به او نمی‌رسند. سوگند به خدا اگر پیامبر می‌بود، او را به مأموریت می‌فرستاد در حالی که جبریل در سمت راست او و میکائیل در سمت چپ او می‌بود.

۱. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۵۸.

سوگند به خدا هیچ درهم و دیناری از خود باقی نگذاشت جز هشتصد یا هفتصد (درهم یا دینار) که برای تهیه خادم کنار گذاشته بود.

به نظر می‌رسد به هنگام ایراد این خطبه یا در آخر آن بود که عبدالله بن عباس برخاست و امام حسن (علیه السلام) را به عنوان خلیفه جانشین علی (علیه السلام) تعیین کرد. روشن است که انتخاب خلیفه، خواه به شکل مستقیم و خواه به شکل غیرمستقیم، با مردم است، ولی تعیین امام در اختیار مردم نیست. امامت یک منصب الهی است و از ناحیه خداوند تعیین می‌شود.

پیش از شهادت علی (علیه السلام) نیز در همان فاصله نوزدهم تا بیست و یکم ماه رمضان سال چهارم هجری، عده‌ای نزد حضرت آمدند و از خلیفه جانشین پرسیدند. جندب بن عبدالله یکی از کسانی است که نزد علی (علیه السلام) آمد. او به طور مشخص پرسید که اگر شما از دنیا رفتید با امام حسن (علیه السلام) بیعت کنیم، حضرت فرمودند:

لَا أَمْرُكُمْ وَلَا أَنْهَاكُمْ، أَنْتُمْ أَبْصَرُ.^۲

من شما را به این موضوع امر نمی‌کنم و شما را هم از این کار باز نمی‌دارم، شما خود بهتر می‌دانید.

بی‌شک این همان موضوع خلافت است که امیر مؤمنان درباره آن امر و نهی نمی‌کنند و کار را به مردم واگذار می‌کنند؛ زیرا مردم باید خلیفه را بپذیرند، ولی برگزیده شدن یک نفر به منصب امامت در گرو روی کردن یا روی گردانی مردم نیست. البته در انتخاب خلیفه نیز ارشاد و هدایت مردم برای برگزیدن افراد صالح بر دوش آگاهان است. شایان ذکر است که در آن دوره، بیعت مردم پایتخت با خلیفه برای دیگر نقاط قلمرو اسلامی کفایت می‌کرد. به هر حال به دنبال پیشنهاد عمومی ابن عباس در همان روز جمعه، بیست و یکم ماه مبارک رمضان سال چهارم هجری، مردم با امام حسن مجتبی (علیه السلام) بیعت کردند.

هنگامی که خبر شهادت علی (علیه السلام) به معاویه رسید، فرصت را برای رسیدن به آمال و آرزوهایش مناسب دید. از این رو، با ابراز مسرت و شادمانی، جشن‌گونه‌ای برپا کرد. معاویه پس از آن سپاهی به سوی مدائن روانه کرد. از سوی دیگر نخستین اقدام امام حسن مجتبی (علیه السلام) پایان دادن به مسئله معاویه بود. معاویه به شیوه مرسوم خویش، دو جاسوس به قلمرو خلافت امام حسن (علیه السلام) فرستاد. این جاسوسان تنها به گردآوری اطلاعات نمی‌پرداختند، بلکه با تفرقه‌افکنی و ایجاد چنددستگی در جامعه، نظم عمومی را به هم می‌ریختند. یکی از اینها به کوفه و دیگری به بصره وارد شد و هر دو شناسایی و کشته شدند. امام (علیه السلام) نامه‌ای به معاویه نوشت و به او هشدار داد. امام نامه دومی هم به معاویه نوشتند و به او دستور دادند که از حکومت شام و منصب جعلی‌ای که به نام خلافت برای خود تعیین کرده بود، کنار رود و خلافت را به امام حسن مجتبی (علیه السلام) واگذار کند. معاویه در پاسخ به نامه امام عملیات روانی به راه انداخت. او در نامه‌ای خطاب به امام نوشت:

لَوْ عَلِمْتُ أَنَّكَ أَضْبَطُ لِأَمْرِ الرَّعِيَّةِ وَأَحْوَطُ عَلَى هَذِهِ الْأُمَّةِ وَأَحْسَنُ سِيَّاسَةً وَأَكِيدُ بِالْعَدُوِّ وَأَقْوَى عَلَى جَمْعِ الْفِيءِ، لَسَلَّمْتُ لَكَ الْأَمْرَ بَعْدَ أَبِيكَ.

اگر می‌دانستم که تو برای ساماندهی به کارهای این مردم و حفاظت این امت توان بیشتری داری، سیاست‌مدارتری، نسبت به دشمن هوشیارتری و برای گردآوری درآمدهای دولت قدرتمندتری، خلافت را پس از پدرت به تو واگذار می‌کردم.

۲. البداية و النهايه، ج ۷، ص ۳۶۷.

معاویه در این نامه تمسخرآمیز این باور را القا می‌کرد که حضرت امام حسن مجتبی (علیه السلام) هیچ یک از این ویژگیها را ندارد.

سست‌عنصری سپاه امام حسن (علیه السلام) و حیل‌های معاویه

در پی سر باز زدن معاویه از پیشنهاد امام حسن (علیه السلام)، آن حضرت با تشویق مردم کوفه، آنها را برای جنگ با معاویه آماده کردند. ایشان در نخستین اقدام، حقوق سپاهیان را افزایش دادند تا با این ابزار مادی سپاه سر و سامان بگیرد، اما نتیجه مطلوبی حاصل نشد. امام علی (علیه السلام) در واپسین روزهای حیات خویش و با وجود مشکلات فراوان سیاسی و اجتماعی، سپاهی یکصد هزار نفره سامان داده بودند، اما امام حسن مجتبی (علیه السلام) با وجود افزایش حقوق نظامیان، لشکری در حدود چهل هزار نفر داشتند. شگفت اینکه به نوشته برخی منابع تاریخی از این چهل هزار نفر، ۳۶۰۰۰ نفر تنها سپاه را همراهی می‌کردند و قصد جنگیدن نداشتند. این افراد در خلال این همراهی به خرید و فروش کالا می‌پرداختند. با وجود این، امام اصرار داشتند که با معاویه نبرد کنند.

به هنگام حرکت سپاه امام حسن، گروه قابل توجهی از این سپاه پراکنده شدند. ظاهراً آن ایام با جشن مهرگان هم‌زمان بود و ایرانیان حاضر در سپاه امام حسن (علیه السلام) برای شرکت در جشنهای مهرگان سپاه را ترک کردند. جشن مهرگان در آن روزگاران هنوز بین ایرانیان رواج داشت و به دلیل نفوذ فرهنگ ایرانی در بین اعراب، این جشن نزد عربها نیز پذیرفته شده بود. امام با این سپاه نابسامان به سمت شام حرکت کردند. معاویه نیز از آن سوی، به طرف عراق آمد و شهر انبار را تسخیر کرد. امام با اطلاع از برنامه تسخیر شهر مداین، حرکت خود را از مسیر مدائن تعیین کردند.

سپاه حضرت سپاه نابسامان و آشفته‌ای بود. بر پایه برخی نقلها امام حسن مجتبی (علیه السلام) هم مورد هجوم و حمله سپاهیان خود قرار گرفتند و پیش از اینکه اتفاقی بیفتد، شایعه درخواست صلح از معاویه در میان سپاه امام حسن منتشر شد. اینها همه عملیات روانی‌ای بود که معاویه انجام می‌داد و پیش از وقوع یک حادثه، آن را در قالب شایعه مطرح می‌کرد.

سرانجام، معاویه حیل‌های به کار بست و کاغذی سفید و ممهور به مهر خودش را نزد امام حسن مجتبی (علیه السلام) فرستاد تا ایشان هرچه به عنوان شرط صلح می‌خواهد در آن بنویسد. او با اقداماتی که انجام داده بود، عملاً برنده قطعی ظاهری و دنیوی این میدان بود. اما در مقابل، امام حسن مجتبی (علیه السلام) با دشواریهایی روبه‌رو بود: نخست اینکه سپاه امام حسن یک سپاه منسجم، پابرجا و محکمی نبود. آن حضرت در سخنی درباره سپاه خویش این‌گونه اظهار نظر می‌کنند:

كَرِهْتُ الدُّنْيَا وَرَأَيْتُ أَهْلَ الْكُوفَةِ قَوْمًا لَا يَثِقُ بِهِمْ أَحَدٌ أَبَدًا إِلَّا غُلِبَ، لَيْسَ أَحَدٌ مِنْهُمْ يُوَافِقُ آخَرَ فِي رَأْيٍ وَلَا هَوًى، مُخْتَلِفِينَ لَا نِيَّةَ لَهُمْ فِي خَيْرٍ وَلَا شَرٍّ، لَقَدْ لَقِيَ أَبِي مِنْهُمْ أُمُورًا عَظِيمًا.^۳

از دنیا بدم آمد، هنگامی که مردم کوفه را مردمانی دیدم که هیچ کس به آنها اعتماد نکرد مگر اینکه شکست خورد، هیچ یک از آنان با دیگری در فکری و گرایش هم‌اوا

۳. الکامل، ج ۳، ص ۴۰۸.

نیست، چند دسته‌اند و هیچ انگیزه‌ای نه در کار خیر و نه در شر ندارند، به راستی که پدرم از آنان درشتی‌های بسیار دید.

این ویژگی اصلی سپاه امام در رویارویی با معاویه بود. برخی فرماندهان امام (علیه السلام)، نیز فرماندهانی سست‌عصر بودند. عبیدالله بن عباس، که دو فرزندش را در غاراتِ بسر بن ابی‌أرطاة از دست داده بود، به طمع دست یافتن به یک میلیون درهم که معاویه به او وعده داده بود، شبانه سپاه امام حسن مجتبی (علیه السلام) را ترک کرد و به معاویه پیوست و قیس بن سعد به جای او فرمانده سپاه شد. زمانی که قیس در مداین بود، به دعوت‌نامه معاویه جواب رد داد و سوگند خورد که من هرگز به ملاقات معاویه نمی‌روم مگر اینکه واسطه من و معاویه شمشیر و نیزه باشد. کنایه از اینکه اگر من با معاویه رودررو شوم، تنها برای جنگیدن با او است، نه چیز دیگر. اما او بعدها که اوضاع کمی آرام‌تر شد، تصمیم گرفت به معاویه بپیوندد، اما از آنجا که عهد کرده بود تنها در شرایطی که شمشیر بین او و معاویه حائل باشد، او را ملاقات کند؛ از این رو، شمشیر و نیزه‌ای را به صورت نمایشی، به حالت ضربداری در زمین فرو کردند تا به این عهد عمل شود.

تداوم عملیات روانی معاویه علیه امام حسن (علیه السلام) نیز بر این همه سست‌عنصری و بی‌ارادگی در سپاه می‌افزود.

گاهی گفته می‌شد که قیس بن سعد کشته شده است، گاهی اوقات می‌گفتند که امام کشته شده است و گاهی نیز مردم را تهییج می‌کردند که به خیمه امام حمله کنند. زمانی بیان می‌شد که امام درخواست صلح کرده است و از طرف دیگر گفته می‌شد که امام صلح معاویه را پذیرفته است. این عملیات روانی فضای خاصی را در لشکر امام (علیه السلام) به وجود آورده بود. در چنین شرایطی امام راهی جز تن دادن به صلح نداشتند.

صلح امام حسن (علیه السلام) و پیامدهای آن

درباره شرایط صلح‌نامه بحثها و تردیدهایی وجود دارد، اما موارد زیر به طور قطع در زمره مفاد صلح‌نامه بود:

- ۱- ترک جنگ؛
- ۲- واگذاری خلافت به معاویه؛
- ۳- دشنام ندادن به امیرالمؤمنین بر منابر؛
- ۴- آزادی عمل و در امان بودن پیروان علی (علیه السلام)؛
- ۵- انتخاب نکردن جانشین از سوی معاویه.

اینها شرایط اصلی صلح‌نامه بود. برخی منابع شرایط دیگری را نوشته‌اند که نمی‌توان با اطمینان از درستی آنها سخن گفت. به هر حال امام حسن (علیه السلام) راهی جز پذیرش صلح نداشتند و با وجود شرایط بسیار دشوار، حضرت توانستند از این شرایط بالاترین بهره را ببرند. محل امضای صلح‌نامه احتمالاً منطقه فلوجه، نزدیک بغداد کنونی، و ظاهراً در بیست و پنجم ربیع الأول سال ۴۱ هجری بود. البته امکان دارد که تاریخ بیست و پنج ربیع الأول سال ۴۱، تاریخ بازگشت امام حسن (علیه السلام) از منطقه مداین و ورود ایشان به شهر کوفه باشد.

پس از انعقاد صلح‌نامه، که به ناچار از جزئیات آن باید صرف نظر کنیم، چنددستگی در سپاه امام حسن شدت گرفت. گروهی گفتند: «كَفَرَ الْحَسَنُ كَمَا كَفَرَ أَبُوهُ مِنْ قَبْلُ»؛ همان‌گونه که پدر امام حسن، یعنی امیرالمؤمنین (علیه السلام)، پیش از این کفر ورزید، امام حسن (علیه السلام) هم کافر شد. شاید در چنین شرایطی بود که امام (علیه السلام) مورد هجوم سپاهیان خود قرار گرفتند و از ناحیه ران زخمی شدند. درباره این حمله، شخص حمله‌کننده و حوادث پس از آن هم نکاتی مطرح است که از آن می‌گذریم.

پس از انعقاد صلح‌نامه، شهرهایی که در اختیار امام حسن (علیه السلام) بود به ناچار به نمایندگان معاویه واگذار شد. خوارج شهر کوفه با استفاده از این فرصت، کوفه را تصرف کردند، ولی خیلی سریع تا پیش از ورود معاویه به کوفه، شهر به حالت پیشین بازگشت و خوارج در آنجا نماندند. امام پس از واگذاری خلافت، به کوفه بازگشتند و به مدت دو ماه در این شهر توقف کردند و سپس به مدینه برگشتند.

در فاصله امضای صلح‌نامه تا حرکت امام (علیه السلام) به سوی مدینه، امام حسن (علیه السلام) چند سخنرانی ایراد کردند و معاویه نیز سخنانی گفت، اما تعیین پیوند زمانی و تقدّم و تأخّر آنها نیازمند مطالعات بیشتری است. اما آنچه که مهم است، این است که معاویه در این خطبه‌ها می‌کوشید اوضاع و شرایط را به سود خود ترسیم کند و امام حسن (علیه السلام) نیز می‌کوشیدند تا مانع از بهره‌برداریهای غیرمجاز و بیش از اندازه معاویه از این صلح شوند؛ برای نمونه معاویه در یکی از سخنانش تصریح کرده بود که چون امام (علیه السلام) توان اداره جامعه را نداشت، خودش خلافت را به من واگذار کرد. امام در پاسخ به این سخن وقیحانه، بیان داشتند اگر من یار و یآوری داشتم، به طور قطع خلافت را واگذار نمی‌کردم:

أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ مَعَاوِيَةَ زَعَمَ أَنِّي رَأَيْتُهُ لِلْخِلَافَةِ أَهْلًا وَلَمْ أَرَ نَفْسِي لَهَا أَهْلًا وَكَذَبَ مَعَاوِيَةُ أَنَا أَوْلَى النَّاسِ بِالنَّاسِ فِي كِتَابِ اللَّهِ وَعَلَى لِسَانِ نَبِيِّ اللَّهِ فَأُقْسِمُ بِاللَّهِ لَوْ أَنَّ النَّاسَ بَايَعُونِي وَأَطَاعُونِي وَنَصَرُونِي لَأَعْطَيْتُهُمُ السَّمَاءَ قَطْرَهَا وَالْأَرْضَ بَرَكَتِهَا ... وَلَوْ وَجَدْتُ أَنَا أَعْوَانًا مَا بَايَعْتُكَ يَا مَعَاوِيَةُ.

ای مردم، معاویه می‌پندارد که من او را برای خلافت شایسته دیدم و خودم را شایسته خلافت نمی‌دانستم. معاویه دروغ می‌گوید. من سزاوارترین مردم برای خلافت بر مردم هستم، بر اساس آنچه در کتاب خدا و بر زبان پیامبر خدا آمده است. پس به خدا سوگند می‌خورم اگر مردم با من بیعت می‌کردند و از من پیروی می‌کردند و مرا یاری می‌کردند، آسمان باران خود و زمین برکت خود را به آنها می‌داد ... و اگر من یاورانی پیدا می‌کردم با تو ای معاویه بیعت نمی‌کردم.

البته باید توجه داشت که برخی مطالب مطرح‌شده از سوی امام در این سخنرانیها، پاسخ به شبهاتی است که از سوی خود شیعیان مطرح می‌شد. شیعیان علاقه‌مند به امام که درباره چرایی صلح امام دچار تردیدهایی شده بودند و تعابیر ناراحت‌کننده و اهانت‌آمیزی مانند «يَا مُذِلُّ الْمُؤْمِنِينَ وَيَا مُسَوِّدَ الْوُجُوهِ»^۴ ای خوارکننده مؤمنان و سیاه‌کننده روی مسلمانان، برای آن حضرت به کار می‌بردند، فضای آلوده‌ای را علیه امام به وجود می‌آوردند و امام می‌کوشیدند تا در سخنان خود، آنان را به حقیقت رهنمون شوند و واقعیات پیدا و پنهان صلح را برایشان بازگو کنند.

۴. بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۳.

۵. همان، ص ۵۸ و ۵۹.

به باور امام حسن (علیه السلام) نتیجه جنگ با معاویه در این شرایط، شکست در میدان نبرد و سخت‌تر شدن شرایط برای پیروان مکتب اهل بیت (علیهم السلام) بود و از سوی دیگر پذیرش صلح برای جلوگیری از ریخته شدن خون مؤمنان و بی‌اثر شدن این حرکت دینی بود. تمامی این مشکلات از آنجا ناشی می‌شد که امام (علیه السلام) برای ادامه مبارزه با معاویه یار و یاورى نداشت. شرایط واگذاری خلافت از سوی امام حسن (علیه السلام) با شرایطی که امیر مؤمنان به نتیجه سقیفه تن دادند، شباهت زیادی دارد. جوهره هر دو تصمیم، جلوگیری از ریخته شدن خون مسلمانان و حفظ انسجام عمومی جامعه اسلامی و باقی ماندن مکتب اهل بیت (علیهم السلام) بود.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

تاریخ تسبیح

جلسه پانزدهم

دکتر محسن الویری

امام حسن و امام حسین (علیهما السلام)

اهداف درس

- ✓ آشنایی با زمینه‌ها و عوامل روی کار آمدن امویان و حوادث روزگار خلافت معاویه؛
- ✓ بررسی موضع‌گیری‌های امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) در این دوره.

مروری بر مباحث پیشین

در جلسات گذشته، حوادث پس از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله) تا پایان خلافت امام حسن مجتبی (علیه السلام) بررسی شد. در این جلسه با زمینه‌ها و عوامل روی کار آمدن امویان و حوادث روزگار خلافت معاویه آشنا می‌شویم.

گفتار نخست: بررسی زمینه‌ها و عوامل روی کار آمدن امویان

در جلسه گذشته با تبیین شرایط ویژه سپاه امام حسن و اشاره به حیل‌های معاویه، به صلح امام حسن و واگذاری خلافت به معاویه پرداختیم. برخی از منابع اهل سنت پایان خلافت امام حسن (علیه السلام) را پایان مرحله خلافت راشدین ذکر کرده‌اند. گرچه ما خلافت راشدین را تنها به امیر مؤمنان، علی (علیه السلام) و فرزندش امام حسن مجتبی (علیه السلام) منحصر می‌دانیم، ولی به طور کلی فضای خلافت و به بیانی، فرهنگ خلافت با روی کار آمدن معاویه از پایه دگرگون شد. تغییر فرهنگ خلافت سبب شد معاویه به عنوان پایه‌گذار یک نظام جدید خلافت، یعنی خلافت امویان، شناخته شود؛ نظامی که به پادشاهی بیشتر همانند بود تا خلافت رسول الله.

در این جلسه برآنیم تا ریشه‌ها و عوامل روی کار آمدن معاویه را به تفصیل واکاوی و بیان کنیم که معاویه چگونه توانست در این شرایط قدرت را به دست بگیرد و نظام حکومتی و پادشاهی امویان را پایه‌گذاری کند.

الف) ضعف بینش عمومی مردم

یکی از عوامل روی کار آمدن معاویه ضعف بینش عمومی مردم به ویژه مردم منطقه شام بود که هیچ وقت تا سالهای بعد نیز به فهمی دقیق از مکتب اهل بیت (علیهم السلام) دست نیافتند. شامیان اسلام خود را از همان ابتدا از امویان گرفته بودند. پیش‌تر آمد که وقتی برادر بزرگ‌تر معاویه، یزید بن ابی‌سفیان حاکم شام، به

دلیل بیماری طاعون از دنیا رفت، معاویه به جای او در سال هفدهم هجری در منطقه شام حکم می‌راند و چون اسلام آوردن مردم شام به دست امویان بود، هیچ‌گاه در معرض اندیشه ناب اسلامی قرار نگرفتند و جهل آنها از اسلام ناب، سبب شد که اسلام را آن‌گونه که معاویه می‌خواست و معرفی می‌کرد، بشناسند. از سویی دیگر ۲۵ سال خانه‌نشینی امیر مؤمنان (علیه السلام) سرزمینهای شرقی اسلام، همچون عراق و حجاز را چنددسته ساخته بود و حق و باطل در آن سرزمینها به هم آمیخته بود.

ب) انگیزه‌های شوم بنی‌امیه

عامل دیگر قدرت گرفتن امویان، انگیزه‌هایی بود که بنی‌امیه از آغاز کار داشتند. هنگامی که بنی‌امیه در سال هشتم هجری به ناچار اسلام آوردند، سودای در دست گرفتن امور را در سر می‌پروراندند و از پیش برای به دست گرفتن حکومت سراسری جهان اسلام برنامه‌ریزی می‌کردند. این برنامه‌ریزی قبلی سبب کامیابی آنان در این مقطع زمانی شد.

زمانی که معاویه به خلافت رسید،^۱ امام حسن (علیه السلام) از کوفه به مدینه برگشتند و پایتخت جهان اسلام بار دیگر تغییر یافت.^۲ در این زمان، مدینه هنوز پایتخت معنوی و علمی جهان اسلام بود، ولی پایتخت سیاسی به دمشق منتقل شده بود. امام (علیه السلام) در مدینه به امور امامتی خویش، یعنی تبیین دین و پاسخ‌گویی به سؤالهای مردم مشغول بودند، اما معاویه برنامه دیگری در سر می‌پروراند. او در پی این نبود که به صلح‌نامه توافقی شده با امام حسن (علیه السلام) عمل کند. معاویه که امام را مانعی در مسیر خود می‌دید با کمک همسر امام، که به او وعده ازدواج با پسرش یزید را داده بود، توانست در سال ۵۱ هجری امام حسن (علیه السلام) را مسموم کند و به شهادت برساند.

پس از امام حسن (علیه السلام) امامت شیعیان به امام حسین (علیه السلام) رسید. شیوه امام حسین (علیه السلام) در این دوره همانند شیوه امام حسن (علیه السلام) بود. خط و مشی سیاسی امام حسین (علیه السلام) تا زمانی که روند جامعه تغییر نکرده بود، همان مشی امام حسن (علیه السلام) بود. همسانی در روش این دو امام بزرگوار به این شبهه دیرینه که امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) به گونه‌ای متفاوت می‌اندیشیدند، پاسخ می‌گوید. امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) هر دو امام‌اند و در هر شرایطی اگر جای این دو بزرگوار عوض می‌شد، موضع آنها شبیه دیگری می‌بود. بی‌شک امام حسن (علیه السلام) که در دوران معاویه از سر صلح عمل می‌کرد اگر در دوران یزید می‌بود، قیام می‌کرد و شهید می‌شد و امام حسین (علیه السلام) نیز اگر به جای امام حسن (علیه السلام) بودند، خلافت را به معاویه واگذار می‌کردند.

بنابراین، امام حسین (علیه السلام) تا زمانی که معاویه (م ۶۰ ه) زنده بود، گرچه عهده‌دار منصب امامت بودند اما در مسیر و روششان تغییری ایجاد نشد و همان راه برادر بزرگوارشان را ادامه دادند. امام حسین (علیه السلام) زاده سال چهارم هجری هستند. ایام کودکی ایشان پُر از ابراز محبتها و احساسهای لطیف پیامبر

۱. خلافت معاویه از سال ۴۱ تا ۶۰ هجری به مدت نوزده سال طول کشید.

۲. لازم به ذکر است که پایتخت اسلام در ابتدا مدینه بود و در زمان خلافت علی (علیه السلام) از مدینه به کوفه منتقل شد و سپس در زمان خلافت معاویه از کوفه به شهر دمشق، مرکز کرسی‌نشین ایالات شام، انتقال پیدا کرد.

اکرم (صلی الله علیه و آله) بود. ایشان هم مانند برادرشان امام حسن (علیه السلام) پرورده دامن زهرا و مکتب علی (علیه السلام) هستند و احتمالاً همانند امام حسن (علیه السلام) در فتوحات حضور داشته‌اند.^۳

امام حسین (علیه السلام) در ایام خلافت علی (علیه السلام) و امامت امام حسن (علیه السلام) مددکار پدر و برادر بودند و در ماجرای قتل خلیفه سوم، به همراه امام مجتبی از منزل خلیفه محافظت می‌کردند. امام حسین (علیه السلام) که در سال ۵۱ هجری به امامت رسیدند، راه امام حسن (علیه السلام) را ادامه دادند و در فضایی مسالمت‌آمیز به تبلیغ دین و پاسخ‌گویی به شبهات مردم پرداختند تا آنکه در سال شصت هجری حادثه‌ای مهم رخ داد. در این سال با مرگ معاویه، کارنامه خلافت نخستین خلیفه اموی بسته شد. معاویه پیش از مرگ، جانشین خود را انتخاب کرده بود؛ حال آنکه بر اساس صلح‌نامه‌ای که با امام حسن (علیه السلام) امضا کرده بود، مجاز به انتخاب جانشین نبود. او با مشورتها و رایزنیها و با حرکتی برنامه‌ریزی شده به نواحی مختلف نامه نوشت و به ظاهر از کارگزاران خود مشورت گرفت، اما پیش از هر چیز به شیوه خود عمل کرد و هدف خود را عملی ساخت. او با انتخاب یزید، فرزند خویش، به خلافت نه تنها به مفاد صلح‌نامه پشت پا زد که از همراهی و هم‌داستانی برخی چهره‌های شاخص همانند: عبدالرحمن بن ابی‌بکر، پسر خلیفه اول؛ عبدالله بن عمر، پسر خلیفه دوم؛ عبدالله بن زبیر، پسر آتش‌افروز جنگ جمل و امام حسین (علیه السلام) باز ماند. طبیعی بود که با رویگردانی این افراد، پیروان آنها نیز از بیعت با یزید سر باز زنند. یزید با به دست گرفتن زمام خلافت، بیعت گرفتن از این افراد را در اولویت کار خود قرار داد. از این چهار نفر، عبدالرحمن بن ابی‌بکر و عبدالله بن عمر سرانجام بیعت کردند. عبدالله بن زبیر هیچ‌گاه بیعت نکرد، در مکه ماند و جنبش زبیریان را سامان داد که در جلسه‌های بعد، از آن سخن خواهیم گفت. در این میان، تنها امام حسین (علیه السلام) خطری جدی برای خلافت یزید بود و سبب شد پلیدی یزید آشکار شود و غمبارترین حادثه تاریخ شیعه را رقم زند.

گفتار دوم: بررسی حوادث روزگار خلافت معاویه

بررسی و تحلیل حوادث روزگار خلافت معاویه از آن جهت اهمیت دارد که هر کدام از این حوادث بستر شکل‌گیری و جریان تفکر جهادی و ظلم‌ستیزانه تشیع بوده است. بی‌تردید توجه نکردن به بسترها، فضاها و شرایطی که تفکر شیعه در آن فضا جریان پیدا می‌کرد، گاهی موجب برداشت‌هایی ناقص و نادرست از زندگی ائمه (علیهم السلام) می‌شود. برای درک درست رفتار ائمه (علیهم السلام) ابتدا باید فضای سیاسی و فرهنگی و بافت اجتماعی زمان ایشان به درستی دانسته شود. کوتاه سخن آنکه با نگاهی کلی به روزگار خلافت معاویه به چند نکته مهم می‌توان دست یافت:

۳. البته این نکته محل تأمل است.

الف) تحول و تثبیت نظام اداری جامعه اسلامی

نظام اداری که از زمان خلافت خلیفه دوم با اثرپذیری از هُرمزان دستخوش تحول شده بود، در روزگار خلافت معاویه گسترش بیشتری یافت. گسترش این تحول به دلیل گسترده شدن قلمرو اسلام بود. در روزگار خلافت معاویه تقریباً سراسر ایران، به جز خطه جنوبی دریای مازندران و تقریباً سراسر خطه شمال آفریقا و جنوب دریای مدیترانه تا مغرب در اختیار مسلمانها بود و اداره این قلمرو بسیار پهناور با شیوه‌های قدیمی امکان‌پذیر نبود. سیستم و نظام حکومتی دولتی و تشکیلات اداری، باید متناسب با این تحولات تغییر می‌کرد و معاویه این کار را انجام داد.

ب) تشکیل نیروی دریایی

مسلمانها در خلافت معاویه برای نخستین بار دارای نیروی دریایی شدند. رومیها در دریای مدیترانه با کشتی‌ها به مسلمانها حمله می‌کردند و معاویه برای جلوگیری از آنها نیروی دریایی تشکیل داد.

ج) اهمیت یافتن بیشتر علم و دانش

در زمان خلافت معاویه نخستین بارقه‌ها و نشانه‌های توجه جدی‌تر به علوم و دانش درخشیدن گرفت. البته این نشانه‌ها آن قدر قوی نبود که آن دوره را دوره رواج علم بدانیم، اما در همین دوره خواندن کتابهای تاریخی دیگران برای خلیفه آغاز می‌شود. این پدیده و مانند اینها، بعدها از جمله عوامل جلب نظر خلفا به علم و علم‌آموزی و آسان کردن زندگی عالمان و دانش‌پژوهان شد.

د) پیدایش قصه‌پردازها

شیوه‌های عملیات روانی روزگار خلافت معاویه، که پیش‌تر ذکر آن رفت، بستری برای پیدایش سلسله روشهای ارتباطی ویژه‌ای فراهم ساخت که تا پیش از آن سابقه نداشت. افرادی به نام قاص (قصه‌پرداز) پیدا شدند که نه به انگیزه وانمودن اصل تاریخ و نه با دغدغه حقیقت‌یابی و شناساندن واقعیت، بلکه برای برانگیختن احساسات سپاه معاویه و روحیه‌بخشی به آنان، حوادث تاریخی را بیان می‌کردند. قصه‌پردازان که همانند نقالان افسانه‌ها و داستانهای اساطیری، حوادث صدر اسلام را به تصویر می‌کشیدند چندان نگران در هم آمیختن درست و نادرست و حق و باطل نبودند و مطالب خلاف واقع را به آسانی بیان می‌کردند. از این رهگذر برخی مطالب ساده بزرگ‌نمایی و برخی مطالب مهم کوچک‌نمایی می‌شد، سره با ناسره می‌آمیخت، باطل زینت می‌یافت و جلوه‌گری می‌کرد و حق و راستی مخدوش می‌شد و فرو می‌افتاد. قصه پرغصه و دراز دامن قصه‌پردازی از حوصله این بحث خارج است، فرصتی دیگر می‌طلبد و نوشتاری دگر.

ه) بدعت گذاری در شیوه خلافت

شیوه حکومت داری و خلافت معاویه از دیگر نکات مهم در بررسی روزگار خلافت او است. معاویه با تکیه زدن بر سریر حکومت، خلافت را به یک نظام پادشاهی موروثی تبدیل کرد. او حتی در زمان خلافت خلیفه دوم نیز شاهانه زندگی می کرد و با این استدلال که در نزدیکی قلمرو امپراطوری روم زندگی می کند و امیران و فرماندهان رومی زندگی پرزرق و برقی دارند و مردم منطقه شام نیز که تا چند سال پیش در قلمرو امپراطوری شرقی می زیستند و به این شیوه زندگی عادت کرده اند، بر این باور بود که برای حفظ ابهت مسلمانان در برابر رومیان باید این گونه زندگی کند. هرچند واقعیت خلاف آن بود و مردم شام اشرافی زندگی نمی کردند و خواهان حاکم اشرافی نیز نبودند، اما او با این بهانه در زمان خلیفه دوم، این گونه زندگی کردن را می پسندید و زندگی ملوکانه را ارضاکنده حس تاریخی بنی امیه و همسان با خوی درونی خود می دید. انتخاب ولیعهد از سوی او نیز جلوه و نشانه ای دیگر از موروثی و پادشاهی دیدن نظام خلافت است.

و) پای بند نبودن معاویه به صلح با امام حسن (علیه السلام)

پای بند نبودن معاویه به صلح نامه ای که با امام حسن (علیه السلام) امضا کرده بود، از آشکارترین جلوه های خیانت او است. یکی از مفاد این صلح نامه، در امان بودن یاران امیر مؤمنان، علی (علیه السلام)، بود که معاویه با به شهادت رساندن یکی از خواص حضرت علی به نام حُجر بن عُدی، این پیمان را زیر پا گذاشت. پیروان علی (علیه السلام) در دوران خلافت معاویه بر خلاف صلح نامه امضا شده، سختیهای فراوان کشیدند و گرفتاریهای بی شمار دیدند.

امام حسن (علیه السلام) در چنین فضایی خلافت را واگذار کردند و امام حسین (علیه السلام) نیز در چنین شرایطی امامت را بر عهده گرفتند. معاویه برای حفظ حکومت خود اقداماتی انجام داد که برخی مورخان عرب آن را اقدامات اصلاحی و مثبت می خوانند. حقیقت آن است که این اقدامات به اقتضای تمدن آن زمان، خود به خود در حال شکل گیری بود. اقداماتی مانند اصلاح ساختار اداری و تشکیل نیروی دریایی از بایسته های اجتناب ناپذیر و طبیعی تمدن در حال پیدایش آن روزگار بود. اقدامات و فعالیتهای معاویه به همین جنبه های مثبت خلاصه نمی شود. اشرافی شدن حکومت و به وجود آمدن جو خفقان برای شیعیان از جنبه های منفی، ناخشنود و ناخوشایند خلافت معاویه بود که در حافظه تاریخ مانده است و باقی خواهد ماند.

با پایان یافتن خلافت معاویه و روی کار آمدن یزید، فضای تازه ای در جهان اسلام رقم خورد و با وجود کوتاه بودن این فضا، امام حسین (علیه السلام) توانست حرکتی بزرگ را سامان بخشد؛ حرکتی که همواره بر تارک تاریخ می درخشد و عصرها و نسلها را درس آزادگی، رادمردی و شرف می دهد.

مفهوم شیعه در زمان معاویه

واکاوی مفهوم شیعه در روزگار خلافت معاویه، پیش از ورود به بحث امامت امام حسین (علیه السلام) لازم به نظر می‌رسد.

مفهوم «شیعه» در روزگار خلافت معاویه، مفهومی کاملاً روشن و پذیرفتنی برای همگان نبود. حتی در سده‌های بعد و تا پایان خلافت معاویه نیز مفهوم «شیعه» یک مفهوم مورد اتفاق نیست. در آن زمان، شیعیان فقط محبّ و دوستدار اهل بیت (علیهم السلام) بودند، اما حبّ و دوستداری آنان به مفهوم باور به مقام والای امامت و جوهره اصیل ولایت، آن‌گونه که امروزه ما آن را فهم و تفسیر می‌کنیم، نبود. برای نمونه، گروهی طرفدار امام حسین (علیه السلام) بودند، اما امام (علیه السلام) را برای خلافت برتر و مناسب‌تر از یزید بن ابی سفیان می‌دانستند. البته نباید از نظر دور داشت که در همان دوران عده‌ای هرچند اندک امامت امام حسین (علیه السلام) را باور داشتند و عنصر امامت را به مفهوم شیعی امروزی آن برای امام (علیه السلام) قائل بودند، اما به یقین این افراد کم بوده‌اند.

با وجود این، مفهوم شیعه تا پایان خلافت معاویه شامل سه گروه می‌شود: گروه اول، پیروان راستین امام که فهم درستی از امامت داشتند و امام را مصداق واقعی آن می‌دانستند که البته افراد اندکی بودند. گروه دوم، کسانی که امام حسین (علیه السلام) را برتر از یزید می‌دانستند و گروه سومی که افزون بر باور به برتری امام حسین (علیه السلام) بر یزید، به برتری خاندان ایشان نیز معتقد بودند و به ایشان احترام می‌گذاشتند. در پایان خلافت معاویه این سه گروه در جهان اسلام وجود داشتند؛ اطرافیان نزدیک امام حسین (علیه السلام) مانند زینب کبری (سلام الله علیها) و دیگران که به امامت امام حسین (علیه السلام) معتقد بودند، جمعی قابل توجه و نسبتاً زیاد در عراق که محبّ اهل بیت و امام حسین (علیه السلام) بودند و جمعی دیگر در عراق و حجاز که به شایسته‌تر بودن امام حسین (علیه السلام) نسبت به یزید برای خلافت باور داشتند.

با توجه به این سه گروه و در نظر گرفتن فضای حاکم بر جامعه آن زمان، شناختی درست از امام حسین (علیه السلام) و قیام ایشان و دلیل پیوستن اندکی از مردم به آن حضرت به دست خواهیم آورد.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

تاریخ تسبیح

جلسه شانزدهم

دکتر محسن الویری

امام حسین (علیه السلام)

اهداف درس

- ✓ بررسی مقطع دوم حیات سیاسی امام حسین (علیه السلام)؛
- ✓ اقدامات امام حسین (علیه السلام) در این مقطع.

مروری بر مباحث پیشین

در جلسه پیشین، نخست درباره زمینه‌ها و عوامل روی کار آمدن امویان مطالبی را به اجمال بیان کردیم و انگیزه‌های شوم بنی‌امیه و ضعف عمومی مردم را از عوامل روی کار آمدن امویان برشمردیم. سپس به حوادث مهم روزگار خلافت معاویه به اختصار اشاره کردیم و در پایان نیز به مفهوم شیعه و گروه‌های مختلف مردم در زمان معاویه پرداختیم.

مقدمه

پیش‌تر بیان شد که معاویه بر خلاف صلح‌نامه، در پی انتخاب جانشینی برای خود برآمد و نظام خلافت را به یک نظام پادشاهی موروثی تبدیل کرد. او برای جلب نظر چهره‌های بانفوذ و برجسته سیاسی در شهرهای گوناگون به کارهای مختلفی دست زد. با این همه، یکی از اصلی‌ترین این چهره‌ها امام حسین (علیه السلام) بود که این شیوه را نپذیرفت و از این کار تن زد. نزد ما شیعیان، تکریم امام حسین (علیه السلام) و پاسداشت یاد و خاطره قیام غرورآفرین ایشان، به دلیل بزرگی شخصیت و مقام والای امام حسین (علیه السلام) و پای‌بندی مکتب فکری تشیع به آن حضرت است؛ از این رو، درباره ایشان به اندازه کافی سخن گفته و نوشته شده است و به همین سبب، سخن گفتن درباره امام حسین (علیه السلام) تفاوت بنیادی با دیگر بحثها خواهد داشت.

درباره امام حسین (علیه السلام)، ذهن بیشتر ما آکنده از دانسته‌های تاریخی است و شاید دغدغه اصلی، تلاش برای یافتن پاسخ این پرسش باشد که آیا این داده‌ها و اطلاعات، ریشه در واقعیت دارد یا خیر؟ در این جلسه یک دسته‌بندی کلی و تاریخی برای بررسی نهضت امام حسین (علیه السلام) تا زمان شهادت آن بزرگوار ارائه خواهیم داد. با کمک این دسته‌بندی تاریخی می‌توانیم چارچوبی مناسب برای تحقیق درباره قیام امام حسین (علیه السلام) طراحی کنیم.

بررسی مقاطع مختلف حیات سیاسی امام حسین (علیه السلام)

امامت امام حسین (علیه السلام) از سال ۵۱ هجری آغاز شد، ولی پس از مرگ معاویه در سال شصت هجری و روی کار آمدن یزید بن معاویه، فضای جدیدی فراهم آمد و تحت تأثیر این فضای جدید شیوه رفتار سیاسی امام نیز تغییر کرد. امام حسین (علیه السلام) در عهد خلافت معاویه همانند برادر بزرگوارشان، امام حسن مجتبی (علیه السلام)، در فضای صلح حرکت کردند، اما با تغییر خلیفه و زیر پا گذاشته شدن مفاد صلحنامه، فضایی کاملاً جدید و متفاوت پدید آمد. با توجه به اینکه حرکت ائمه (علیهم السلام) در هر دوره برای حفظ دین است، حرکت امام حسین (علیه السلام) نیز در این فضای جدید به بهترین شکل در راستای حفظ دین صورت گرفت. اگر در دوره پیش، حفظ دین در گرو آن بود که امام در مدینه بنشینند و تنها به مباحث دینی بپردازند، اکنون حفظ دین حرکت دیگری را می‌طلبد؛ از این رو، امام حسین (علیه السلام) متناسب با فضای جدید و با همان خط کلی حفظ دین، حرکت خود را آغاز کردند.

مقاطع چهارگانه تاریخی نهضت امام (علیه السلام) را می‌توان به شرح زیر در نظر گرفت:

مقطع نخست: آغاز امامت امام حسین (علیه السلام) در سال ۵۱ هجری تا زمان حضور ایشان در مدینه؛

مقطع دوم: حرکت امام حسین (علیه السلام) از مدینه و ورود ایشان به شهر مکه؛

مقطع سوم: آغاز قیام اباعبدالله الحسین (علیه السلام) با ترک مکه و حرکت به سمت کوفه و توقف ایشان در کربلا؛

مقطع چهارم: استقرار در کربلا و شهادت جانسوز ایشان در دهم محرم سال ۶۱ هجری.

برای بررسی کلی نهضت امام، باید این چهار مقطع تاریخی را به ترتیب زمانی بررسی کرد.

درباره مقاطع اول، سوم و چهارم، تقریباً در همه مجالس و تمامی بحثهای تاریخی به تفصیل سخن گفته شده است. اما مقطع دوم زندگی آن حضرت، توقف امام (علیه السلام) در مکه، آن گونه که باید مورد توجه قرار نگرفته است. به نظر می‌رسد کنار نهادن این مقطع از قیام امام حسین (علیه السلام) موجب کژفهمی و برداشت نادرست از قیام آن حضرت خواهد شد.

پیش از آغاز سخن درباره این مقطع، باید گفت که بنای ما بر ذکر جزئیات تاریخی و کلامی نیست. این پرسش که آیا امام در این مقطع، بر اساس علم لدنی و علم امامت خویش حرکت کردند یا خیر، در این مبحث نمی‌گنجد.

بررسی مقطع دوم و اقدامات صورت گرفته در آن

امام (علیه السلام) از بدو ورود به مکه تصمیم مشخصی درباره چگونگی استقرار در مکه و اقدامات سیاسی و اجتماعی نداشتند. حضور چهار ماه و اندی در مکه بیشتر صرف سه هدف عمده شد: تبیین شرایط جدید جامعه و بیان انگیزه خود از رویکرد جدید، جستجو برای یافتن مکانی مناسب برای هجرت و پاسخ به نامه‌های فراوان کوفیان.

اقدام نخست: تبیین شرایط جدید جامعه و بیان انگیزه خود از رویکرد تازه

امام حسین (علیه السلام) به کسانی که به دیدارش می‌آمدند، پدیداری شرایط جدید در جامعه اسلامی را گوشزد می‌کردند و بیان می‌داشتند که این شرایط جدید تصمیم و حرکتی مناسب می‌طلبد. برای نمونه، ایشان به عبدالله بن زبیر که از مخالفان بیعت با یزید بود^۱ این نکته را تأکید کردند. توجه به سخنان امام در این زمان و گردآوری و تحلیل محتوای آنها، لایه‌هایی عمیق‌تر و پنهان‌تر از اهداف و انگیزه‌های قیام ایشان را نمایان خواهد ساخت. هرچند برداشتهای پراکنده از این سخنان ارائه شده است، اما کاری ژرف، عمیق و عالمانه برای تحلیل محتوای سخنان امام در مقاطع مختلف قیام ایشان صورت نگرفته است.

در واقع آنچه امام در دیدارهای عمومی با مردم و در دیدارهای اختصاصی با چهره‌های سیاسی بانفوذ، بیان می‌کردند، تبیین‌کننده بخشی دیگر از اهداف حرکت امام است. شالوده این سخنان، تبیین و ترسیم فضای جدید و تأکید بر ضرورت طرح و برنامه متناسب با این شرایط است.

اقدام دوم: جستجو برای یافتن مکانی مناسب برای هجرت

اقدام دیگر امام در زمان اقامت در مکه، جستجو برای یافتن مکانی مناسب برای هجرت بود. شاید اگر مسئله‌ای برای امام پیش نمی‌آمد در مکه می‌ماندند، اما دو عامل سبب شد که امام از مکه به سرزمینی دیگر نقل مکان کنند. این دو عامل عبارت بود از: حضور عبدالله بن زبیر در مکه و طرح یزید برای ترور امام.

عامل نخست: حضور عبدالله بن زبیر

هرچند عبدالله بن زبیر با یزید بیعت نکرده بود و در ظاهر با امام حسین (علیه السلام) رابطه‌ای خوب داشت، اما به نظر می‌رسد که سودای آن داشت تا تمام مکه در اختیار او باشد. او مکه را پایگاه و مقر خود قرار داده بود و با آمدن امام حسین (علیه السلام) مردم بیش از آنکه به سوی او بروند به سوی فرزند علی (علیه السلام) گرایش پیدا کرده بودند و به منزل امام (علیه السلام) می‌رفتند و عبدالله بن زبیر از این وضعیت دل خوشی نداشت. هنگامی که امام (علیه السلام) مکه را به سوی کربلا ترک کردند، اشاره فرمودند که اکنون تمام مکه در اختیار تو قرار می‌گیرد. از این سخن برمی‌آید که عبدالله بن زبیر از ماندن امام حسین (علیه السلام) در مکه چندان خشنود نبود.

عامل دوم: طرح یزید برای ترور امام در مکه

در ایام حضور امام حسین (علیه السلام) در مکه، یزید برنامه ترور ایشان را در سر می‌پروراند. یزید در اواخر سال شصت هجری گروهی را فرستاد تا در ایام حج، امام (علیه السلام) را ترور کنند. امام (علیه السلام) هم به این دلیل که از سویی ریخته شدن خون در حرم امن الهی را ناپسند می‌شمردند و از سوی دیگر قرار نبود خون امام بیهوده ریخته شود و منشأ یک حرکت عمیق اجتماعی نشود، سرزمین یمن را برای مهاجرت برگزیدند و این‌گونه مکه را ترک کردند.

پس اقدام دوم امام (علیه السلام) در ایام اقامت در مکه تلاش برای یافتن مکانی جدید و مناسب برای هجرت و اقامت در آنجا بود که یمن را برای این منظور برگزیده بودند.

۱. پیش‌تر گفته شد که عبدالله بن زبیر هیچ‌گاه با یزید بیعت نکرد و در شهر مکه باقی ماند.

اقدام سوم: پاسخ امام (علیه السلام) به نامه‌های فراوان کوفیان

اقدام سوم امام (علیه السلام) در ایام اقامت در مکه، مدیریت پدیده جدیدی بود که اتفاق افتاد و برنامه‌های امام را تحت الشعاع قرار داد. این پدیده تازه که فضای جدیدی را برای امام (علیه السلام) به وجود آورد، درخواست مردم کوفه از امام (علیه السلام) بود. مردم کوفه در نامه‌هایی به امام از ایشان درخواست کردند تا پس از ترک مدینه، شهر کوفه را برای اقامت دائمی خود انتخاب کنند و در آنجا رحل اقامت بیفکنند.

همان‌گونه که پیش‌تر بیان شد، علی (علیه السلام) پس از ترک مدینه، کوفه را به عنوان پایتخت انتخاب کردند. این انتخاب تنها یک تصمیم نظامی برای نزدیک بودن به معاویه و رویارویی با او نبود، بلکه کوفه به لحاظ ویژگی‌هایی که در آن زمان داشت، مدیریت یکپارچه جهان اسلام را آسان‌تر می‌کرد. البته می‌توان اهداف دیگری نیز برای این حرکت امیر مؤمنان در نظر گرفت که اکنون مجال پرداختن به آن نیست. ولی به هر حال هم پیش از ورود علی (علیه السلام) به کوفه زمینه توجه به اهل بیت (علیهم السلام) در آن وجود داشت و هم مردم کوفه حکومت امیر مؤمنان (علیه السلام) را تجربه کرده و عدالت علوی را چشیده بود. با وجود تمامی بی‌مهری‌های مردم کوفه، خاطره خوش حضور امام حسن مجتبی (علیه السلام) نیز در ذهن مردم آن سامان بود و مجموع این رویدادهای تاریخی، ذهنیتی مثبت از اهل بیت (علیهم السلام) در آنها ایجاد کرده بود. باور آنها این بود که بیش از دیگر شهرها می‌توانند با امام حسین (علیه السلام) همراهی کنند؛ و از همین رو، به امام حسین (علیه السلام) نامه نوشتند و امام را نزد خود فرا خواندند.

شاید نخستین نامه‌های مردم کوفه چندان توجه امام را جلب نکرد، اما هنگامی که حجم این نامه‌ها رفته‌رفته زیاد شد و درخواست مردم کوفه از امام (علیه السلام) رو به فزونی نهاد، امام (علیه السلام) را به اقدامی شایسته در این باره سوق داد. در ابتدا، امام (علیه السلام) به این نامه‌ها اعتماد نکردند و پسرعموی خود، مسلم بن عقیل را برای بررسی اوضاع شهر کوفه و سنجش درستی نامه‌های مردم کوفه و ارزیابی استواری آنان در گفته‌هایشان فرستادند. مسلم بن عقیل در بررسی اولیه در کوفه، درستی گفتار مردم کوفه را تأیید کرد و اوضاع را مناسب گزارش نمود.

با احساس زمینه پذیرش از سوی مردم کوفه و تأیید مسلم بن عقیل، امام (علیه السلام) به سوی کوفه روانه شدند.

خروج امام (علیه السلام) از مکه در آستانه مراسم حج بود. این حادثه پرسش‌هایی را در ذهن اطرافیان ایجاد کرد که چرا امام حج نگزارده ترک حرم کردند؟

پاسخ این پرسش هم روشن است؛ امام بیم آن داشتند که خونشان در مکه ریخته شود و این موضوع را نمی‌پسندیدند. به هر روی با حرکت امام از مکه به سوی کوفه، سومین مقطع نهضت اصلاحی عاشورا رقم خورد.

بررسی مقطع سوم و بیان چند نکته

درباره مقطع سوم، کم و بیش بحث‌هایی مطرح شده است و در اینجا تنها به دو نکته درباره مسیر حرکت امام از مکه به کوفه اشاره می‌شود:

نکته نخست: از آنجا که امام به دعوت مردم کوفه این حرکت را آغاز کرد، نخستین مقصد امام پس از ترک مکه، کوفه بود. امام در این مسیر با پشت سر گذاشتن منزلگاههایی سرانجام به شهر کوفه رسید. در نزدیک کوفه حر بن یزید ریاحی سپاه امام (علیه السلام) را متوقف ساخت و سپس مسائلی پیش آمد، که مسیر حرکت امام تغییر کرد و امام رو به سوی صحرای کربلا آوردند. صحرای کربلا، که شهر کنونی کربلا در آن واقع است، در شمال شهر کوفه قرار داشت. امام بر پایه تصمیم خلیفه و نمایندگان او، به ناچار از کوفه گذشتند و در کربلا مستقر شدند.

نکته دوم: سخنان ارشادی، هدایتگرانه و روشنگرانه امام (علیه السلام) با افراد مؤثری که در مسیر با آنها ملاقات می‌کردند قابل توجه است. امام تقریباً در تمامی منزلگاهها، برای یاران خود یا افراد ساکن در آن منزلگاهها سخنرانی کردند؛ امام در این سخنرانیها در پی تکمیل نیروهای خویش و اتمام حجت با مردم بودند. نظر به تفاوت فضای این سخنان با سخنان ایرادشده در مکه، تناسب این سخنرانیها با شرایط نوپدید و رخدادهای مسیر حرکت امام (علیه السلام)، تحلیل محتوایی سخنان این مقطع، پراهمیت است. به هر روی، امام با پشت سر گذاردن منزلگاههای مختلف وارد صحرای کربلا شدند. توقف امام در صحرای کربلا تا عصر روز دهم محرم سال ۶۱ هجری بسیار مورد توجه مورخان و تحلیلگران رخدادهای تاریخی و همچنین مجالس روضه‌خوانی و عزاداری بوده و درباره آن فراوان سخن به میان آمده است.

گذشته از تحولات ایام حضور امام حسین در کربلا، پیش از ورود آن حضرت به منطقه کربلا و به هنگام ترک مکه به قصد کوفه تحولاتی هم در جبهه دشمنان اهل بیت، امویان، پیش آمد. هنگامی که یزید از این موضوع آگاه شد، حاکم کوفه را تغییر داد و عبیدالله بن زیاد را به عنوان حاکم کوفه انتخاب کرد. دانستن این نکته ضروری است که چگونه عبیدالله بن زیاد، حاکم کوفه، به عمر بن سعد، حاکم ری، دستور داد که پیش از رفتن به ری، به قیام امام حسین (علیه السلام) پایان دهد.

پس از فتح سرزمین ایران به دست اعراب مسلمان، شهرهای ایران از سوی دو شهر محوری بصره و کوفه مدیریت می‌شد. حاکم کوفه افزون بر مدیریت شهر کوفه، بخش شمالی ایران، همدان، ری و اصفهان را نیز اداره می‌کرد و ضلع جنوبی ایران، از خراسان تا اهواز، را حاکم بصره مدیریت می‌کرد.

از این رو، حاکمان مناطق مختلف ایران، زیر نظر حاکمان بصره و کوفه حکمرانی می‌کردند؛ حاکم ری زیر نظر حاکم کوفه و حاکم فارس و اهواز، زیر نظر حاکم بصره. هنگامی که عبیدالله بن زیاد^۲ حاکم کوفه شد، چون به اعتبار حضور پدرش در منطقه فارس تا حدودی به این منطقه و خلق و خوی ایرانیها آشنا بود، یزید احساس می‌کرد که او توان اداره این منطقه را دارد. بر این اساس، عبیدالله بن زیاد برای حکومت فارس نیز انتخاب شد و او که حاکم ری را نیز تحت امر خود داشت و عمر بن سعد هم تازه به حکومت ری انتخاب شده بود، قتل امام حسین را پیش‌شرط حکمرانی بر منطقه ری قرار داد.

منابع از درگیری درونی عمر بن سعد در پذیرش یا رد این کار به تفصیل، سخن گفته‌اند. عمر بن سعد سرانجام فرماندهی سپاه یزید را در جنگ با امام (علیه السلام) پذیرفت تا از این رهگذر به حکومت ری دست یابد. در روز عاشورا نیز او مسئول شهادت امام (علیه السلام) بود، اما به آن انگیزه‌های دنیوی اش دست نیافت.

ترسیم و تحلیل فضای سیاسی جبهه دشمن به دلیل تغییر حاکم کوفه و اقدامات فراوان عبیدالله بن زیاد که کوفه را به شهری وحشت‌زده تبدیل کرده بود و مخالفان را به قتل می‌رساند نیز از جنبه‌های مهم تاریخی برای بررسی دقیق این حادثه است با آرایش سیاسی تازه، مردم کوفه نیز که مردمی سست‌عنصر بودند، دست

۲. زیاد از آن روی که پدر مشخصی نداشت، «یزید بن ابیه» نامیده می‌شد، یعنی فرزند پدرش.

از حمایت امام کشیدند و برخی از کسانی که با نامه‌نگاری از امام برای آمدن به کوفه دعوت کرده بودند، خود به سپاه عبیدالله بن زیاد و عمر بن سعد پیوستند و به این ترتیب فاجعه‌اندوهبار تاریخی و حماسه بزرگ امام حسین (علیه السلام) در عاشورای سال ۶۱ هجری رقم خورد.

آخرین نکته درباره قیام امام حسین (علیه السلام) ورود خرافه و تحریف در گزاره‌های تاریخی این قیام جاودانه است. واقعیت این است که حوادث مهم تاریخی و اعتقادی‌ای که با افکار و احساسات توده مردم پیوند می‌خورند، معمولاً دستخوش خرافه و تحریف می‌شوند. حادثه عاشورا نیز به دلیل عظمت ذاتی و آمیخته شدن با گرایش‌های عامه مردم، یک حادثه تحریف‌پذیر است. در دهه‌های اخیر درباره تحریف‌زدایی از قیام کربلا بسیار سخن گفته شده، اما به نظر می‌رسد واگویه این سخن همواره نیاز است و ما همچنان نیازمند بازخوانی دقیق حادثه کربلا و بازشناسی درست از نادرست و سره از ناسره هستیم.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

تاریخ تسبیح

جلسه ہفدهم

دکتر محسن الویری

امام سجاد (علیه السلام)

اهداف درس

آشنایی با:

- ✓ زندگانی امام سجاد (علیه السلام) و نقش ایشان در حوادث پس از شهادت امام حسین (علیه السلام)؛
- ✓ پیامدهای کوتاه‌مدت قیام امام حسین (علیه السلام).

مروری بر مباحث پیشین

در جلسه گذشته، با بررسی مقاطع مختلف زندگانی سیاسی امام حسین (علیه السلام)، برخی اقدامات صورت گرفته در آن را به طور مختصر بیان کردیم.

نکاتی پیرامون زندگانی امام سجاد (علیه السلام)

در جلسه گذشته به شهادت امام حسین (علیه السلام) در روز عاشورای سال ۶۱ هجری اشاره کردیم. بر پایه اعتقادات ما، پس از شهادت یک امام، رایت امامت را امامی دیگر به دوش می‌کشد؛ از این رو، پس از حادثه عاشورا اراده الهی بر این تعلق گرفت که امامت به فرزندان امام حسین (علیه السلام) منتقل شود و امام سجاد (علیه السلام) پس از شهادت امام حسین (علیه السلام) به مقام امامت منصوب شوند. امام سجاد (علیه السلام) به احتمال زیاد متولد پنجم شعبان سال ۳۸ هجری هستند؛ بنابراین، در حادثه کربلا ۲۲ یا ۲۳ سال داشتند.

الف) مادر امام سجاد (علیه السلام)

درباره روزگار پیش از امامت امام سجاد (علیه السلام) دو موضوع مهم قابل بررسی است: نخست، پژوهش درباره مادر امام سجاد (علیه السلام) و شخصیت ایشان و دوم، به شهادت نرسیدن امام سجاد (علیه السلام) در واقعه کربلا.

نظر مشهور این است که مادر امام سجاد (علیه السلام) شهربانویه یا شهربانو دختر یزدگرد سوم بود. اما این دیدگاه را نمی‌توان به لحاظ تاریخی چندان درست دانست. اگر تاریخ به اسارت رفتن دختران یزدگرد سوم را با زمان تولد امام سجاد (علیه السلام) مقایسه کنیم، درستی این دیدگاه با تردید همراه خواهد شد.

اگر امام سجاد (علیه السلام) در سال ۳۸ هجری به دنیا آمده باشند و بر فرض، دختران یزدگرد در روزگار خلافت خلیفه دوم در سالهای ۱۸، ۱۹، ۲۰ و حداکثر ۲۲ هجری اسیر شده باشند، فاصله هجده ساله، بین ازدواج شهربانو با امام حسین و تولد امام سجاد (علیهما السلام)، درستی این ماجرا را زیر سؤال می‌برد. فراتر از این سنجش تاریخی، اسناد تاریخی سرنوشت دختران یزدگرد سوم نیز در هاله‌ای از ابهام است. از سوی دیگر، اگر به دلیل این ابهامها و برای پاسخ نگفتن به سؤالاتی از این دست، از این باور که شهربانو، دختر یزدگرد سوم، مادر امام سجاد است، دست بکشیم، جایگزین قابل اعتمادی برای آن نخواهیم یافت. به دیگر سخن، افراد دیگری که در احتمالات تاریخی، مادر امام سجاد (علیه السلام) معرفی شده‌اند با ابهامها و سؤالهای بیشتری روبه‌رو هستند.

بنابراین، شخصیت مادر امام سجاد (علیه السلام) یکی از نکاتی است که ما هنوز اطلاعاتی دقیق، قابل اعتماد و قطعی درباره آن نداریم. قراین تاریخی نشان می‌دهد که آن حضرت، فرزند شهربانو بوده‌اند اما این فرضیه، خود با پرسش‌های تاریخی چندی روبه‌رو است که پاسخ قابل اعتمادی ندارند.

ب) به شهادت نرسیدن امام سجاد (علیه السلام) در واقعه کربلا

پرداختن به دلایل شهید نشدن امام سجاد (علیه السلام) در قیام کربلا هم از جمله موضوعات مهم روزگار پیش از امامت امام سجاد است. بهترین دلیل بر شهید نشدن آن حضرت در واقعه عاشورا این است که امام در آن ایام بیمار بودند و توان حضور در میدان رزم را نداشتند. ایشان در خیمه‌ها و در بستر بیماری بودند و هنگامی که دشمن به خیمه‌ها حمله کرد به آن حضرت صدمه‌ای نرسید و این‌گونه بود که ایشان پس از واقعه عاشورا پیام این قیام تاریخی را به گوش جهانیان رساندند و بر جاودانگی بیش از پیش این قیام مهر تأیید زدند. گاه پیامدهای حوادث عاشورا به گونه‌ای بیان می‌شود که گویی، محور اصلی فعالیتهای پس از شهادت امام حسین (علیه السلام)، حضرت زینب کبری (سلام الله علیها) بوده است، اما باید توجه داشت که هرچند به یقین زینب کبری (سلام الله علیها) نقشی بسیار بزرگ و ستودنی در انتقال پیام عاشورا داشتند، اما بنا بر دیدگاه فکری و اعتقادی ما، محور مدیریت اهل بیت (علیهم السلام) امام است.

بنابراین، پس از شهادت امام حسین (علیه السلام) نقطه ثقل و محور اصلی فعالیتها، امام سجاد (علیه السلام) بودند و تلاشهای زینب کبری (سلام الله علیها) زیر نظر و با مدیریت ایشان بوده است. این مطلب را باید به عنوان یک مبنا و یکی از مصادیق تأثیر مبانی کلامی در تحلیل تاریخی در نظر داشته باشیم. نیک می‌دانیم که پس از شهادت امام حسین (علیه السلام) اسیران آل طاها به همراه سرهای شهدا به شهر کوفه و سپس به دمشق وارد شدند. در این حوادث نیز نقش محوری با امام سجاد (علیه السلام) بود، نه زینب کبری (سلام الله علیها).

درباره حوادث رخ داده در کاروان اسراء، ورود ایشان به کوفه و پس از آن به دمشق و بازگشت کاروانیان به شهر مدینه، نکات ریز و درشت زیادی مطرح شده که برخی از آنها با ابهامهای تاریخی روبه‌رو است؛ از جمله اینکه آیا این بازگشت در اربعین همان سال صورت گرفته است یا در اربعین سال بعد؟ اما اینک فرصت و ضرورت پرداختن به این بحث و تصمیم‌گیری درباره آن نیست و باید در مجال دیگری با روشهای تحقیق تاریخی به نتیجه‌ای منطقی در این باره رسید.

پیامدهای کوتاه مدت شهادت امام حسین (علیه السلام)

هنگامی که امام سجاد (علیه السلام) و خاندانشان وارد مدینه شدند، فضای جدیدی برای تشیع آغاز شد، فضایی که با بی‌اعتنایی نسبت به شهادت اندوهناک امام حسین (علیه السلام) نشان داد تا چه اندازه نشانه‌های راستین دین تحت تأثیر دنیاخواهیها، کج‌اندیشی‌ها و انحرافها است. در چنین فضایی که دین ابزار دست دنیامداران و توجیه‌کننده اعمال زورمداران شده بود نقش امام سجاد (علیه السلام) بسیار مهم و تعیین‌کننده بود.

اگر ایام امامت ائمه (علیهم السلام) را دوره‌بندی کنیم بی‌تردید شهادت امام حسین (علیه السلام) پایان دوره نخست و امامت امام سجاد (علیه السلام) آغاز دوره دوم است. برای تحلیل دوره دوم امامت ائمه و بررسی زندگی امام سجاد (علیه السلام) پیش از هر چیز لازم است فضای سیاسی و اجتماعی جامعه زمان امام (علیه السلام) ترسیم شود تا از این رهگذر، بتوان پی برد که چرا امام سجاد (علیه السلام) در روزگار امامت خویش این روش را برای حفظ دین در پیش گرفتند.

مجموعه حوادث به وجودآمده در زمان امامت امام سجاد (علیه السلام) را می‌توان پیامدهای کوتاه مدت شهادت امام حسین (علیه السلام) دانست که بسیاری از هواداران و پیروان آن حضرت به خونخواهی ایشان علیه حاکمیت فاسد و ظالم وقت قیام می‌کردند. از مهم‌ترین این پیامدها می‌توان به فاجعه حرّه، قیام توابعین و قیام مختار اشاره کرد.

فاجعه حرّه

در دوران خلافت یزید، اواخر سال ۶۳ هجری، یعنی کمتر از سه سال پس از قیام کربلا و شهادت امام حسین (علیه السلام) و زمانی که امام سجاد (علیه السلام) در مدینه زندگی می‌کردند، حادثه شگفت دیگری در مدینه اتفاق افتاد که نشانگر پستی و ذلت شخصیتی یزید و همفکران او است. این ماجرا به ماجرای «حرّه» شهرت دارد.

این رویداد از آنجا آغاز شد که گروهی از جوانان مدینه، که تحت تأثیر زبیریان در مکه بودند، با ملاقات یزید، از نزدیک با زندگی اشرافی و فسادآلود او آشنا شدند و پس از آن با قیام در مدینه، مدیریت شهر را در اختیار گرفتند. یکی از فرماندهان یزید به نام مسلم بن عقبه برای فرو نشاندن آتش این قیام به مدینه رفت و برای اینکه بتواند حرکتی غافلگیرانه انجام دهد و با مقاومت مردم روبه‌رو نشود، از قسمت شرقی مدینه که سرزمینی سنگلاخی بود و سپاهی نمی‌توانست از آن منطقه وارد شهر شود، به مدینه پا گذاشت. با توجه به مسیر حرکت این سپاه، یعنی منطقه حرّه که سنگستان بود، این حادثه به ماجرای حرّه شهرت یافت.

مسلم بن عقبه وارد شهر شد و بر خلاف همه موازین دینی، شهر را مباح اعلام کرد. فرمانده نظامی سپاه یزید، مدینه رسول الله و پایتخت معنوی جهان اسلام را سه روز مباح اعلام کرد و در این سه روز آن قدر خون ناحق ریخته شد که مسلم بن عقبه را مسرف بن عقبه نامیدند. در این مدت، سپاهیان یزید جنایتهای فراوانی انجام دادند؛ جنایتهایی مانند قتل و غارت، هتک حرمت و اهانت‌هایی باورنکردنی؛ از جمله تبدیل مسجد پیامبر (صلی الله علیه و آله) به اصطبل اسبها، آلوده شدن قرآن‌ها با سرگین اسبها، ربودن کودکان از آغوش مادران، کشتن کودکان در برابر چشم مادران و ...

پس از سه روز، مسلم بن عقبه به عنوان نماینده یزید از مردم برای او بیعت بندگی گرفت. هر کس با او بیعت می‌کرد، گویی اعلام می‌نمود که برده یزید است و بر هر حکم و تصمیمی از سوی مالک خود، یزید، گردن می‌نهد. این‌گونه، مسلم بن عقبه خفت و خواری را به مردم مدینه تحمیل کرد.

این حادثه مهم با فاصله کمی از قیام کربلا، کمتر از سه سال، در مدینه رخ داد. امام سجاد (علیه السلام) در این زمان در شهر مدینه می‌زیستند، ولی سپاه یزید، متعرض امام سجاد (علیه السلام) نشدند و ایشان نیز علیه این ماجرا اقدامی انجام ندادند. فهم دقیق این نکته که چرا امام (علیه السلام) در برابر این همه جنایت و اهانت و قتل و غارت هیچ عکس‌العملی نشان ندادند در گرو آن است که شرایط تاریخی آن زمان را به درستی درک کنیم و با کنار هم قرار دادن تمامی شاخصه‌های تاریخی آن زمان به تحلیل چرایی این کار بپردازیم. شاید در نخستین نگاه، خیلی غیرطبیعی به نظر برسد که چگونه امام سجاد (علیه السلام) علیه این جنایت آشکار موضع نگرفتند و وارد عمل نشدند؟ چرا برخورد تندی با این حادثه نکردند؟ ولی اگر با یک نگاه کلی به دیگر حوادث، این موضوع را تحلیل کنیم، خواهیم دید که تصمیم امام (علیه السلام) در آن وضعیت بحرانی، بهترین تصمیم ممکن در آن زمان بود.

قیام توأبین

پس از گذشت مدتی از اقامت امام سجاد (علیه السلام) در مدینه، قیامی در کوفه صورت گرفت که به قیام توأبین مشهور شد. قیام توأبین یکی از قیامهایی است که برخی آن را از نخستین جلوه‌های حرکت گسترده شیعی خوانده‌اند.

در این قیام، گروهی از کسانی که به امام حسین (علیه السلام) نامه نوشته و امام را به کوفه فرا خوانده، اما با امام همراهی نکرده بودند، از کوتاهی خود پشیمان و خجالت‌زده بودند و نام خود را توأبین گذاشتند. این گروه به استناد آیه شریف ۵۴ سوره مبارک بقره، که درباره قوم بنی‌اسرائیل سخن می‌گوید، خود را توأبین، به معنای توبه‌کنندگان، نامیدند. بر اساس این آیه، هنگامی که قوم بنی‌اسرائیل، گوساله را خدای خود قرار دادند و پس از مدتی خواستند توبه کنند، خداوند فرمود: *فَتَوَبُوا إِلَىٰ بَارِئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنفُسَكُمْ*؛ به درگاه آفریننده خود توبه کنید، و [خطاکاران] خودتان را به قتل رسانید. بنی‌اسرائیل به استناد این آیه گفتند اگر ما توبه کنیم باید بهای توبه‌مان جان ما باشد و باید جان خویش را بر سر این توبه هدیه کنیم تا به راستی توبه ما محقق شده باشد. از این رو، یک گروه شانزده هزار نفره تشکیل دادند که به دلیل پاره‌ای از اقدامات مختار ثقفی، تعداد آنها به چهار هزار نفر کاهش یافت. این گروه چهار هزار نفری به فرماندهی پیرمردی به نام سلیمان بن صرد خزاعی به نشانه توبه و برای اظهار پشیمانی از کرده خویش، برای جنگ با امویان به سوی دمشق حرکت کردند و تقریباً همگی آنان در منطقه‌ای به نام «عین‌الورده» به شهادت رسیدند. توأبین پیش از رفتن به «عین‌الورده» بر سر مزار امام حسین (علیه السلام) حاضر شدند و به عزاداری و گریه پرداختند. گذشته از درستی یا نادرستی قیام توأبین، این قیام از نشانه‌های تحرک در بین مردم و توجه دوباره به مکتب اهل بیت (علیهم السلام) در زمان امام سجاد (علیه السلام) به شمار می‌رود.

قیام مختار

یکی دیگر از پیامدهای کوتاه‌مدت انقلاب حسینی در زمان امام سجاد (علیه السلام)، قیام مختار است. درباره مختار ثقفی که قیام او نیز به ظاهر برای انتقام گرفتن از عاملان کربلا صورت گرفت، دو دیدگاه عمده وجود دارد؛ برخی از بزرگان از جمله علامه امینی با نگاهی کاملاً مثبت به قیام مختار نگریسته‌اند. به باور علامه امینی، مختار توانست با به قتل رساندن قاتلان امام حسین (علیه السلام) از جمله عمر بن سعد، فرزند عمر بن سعد و شمر بن ذی‌الجوشن، دل اهل بیت (علیهم السلام) را شاد کند.

اما نگاه دیگر که با بررسی‌های تاریخی قابلیت تطبیق بیشتری دارد، این است که مختار چندان سودای ادای دین نسبت به اهل بیت (علیهم السلام) را نداشت. نمی‌توان انکار کرد که مختار، شمر بن ذی‌الجوشن و عده‌ای دیگر از جمله فرزند عمر بن سعد را به قتل رساند، اما سابقه مختار و چگونگی ورودش به این حادثه و رفتاری که پس از قدرت گرفتن در کوفه انجام داد، این تردید را تقویت می‌کند که آیا به راستی او انگیزه خدمت به اهل بیت (علیهم السلام) را داشت یا سودای دیگری را در سر می‌پروراند.

مختار در آغاز، خود را نماینده امام سجاد (علیه السلام) معرفی کرد و برای اثبات این ادعا به ترفندهایی دست زد، اما چندان مؤثر واقع نشد و سرانجام از محمد بن حنفیه، عموی امام سجاد (علیه السلام) و برادر ناتنی امام حسن و امام حسین (علیهم السلام)، تأییدیه‌ای برای او آمد و از رهگذر این تأییدیه، مختار قدرت گرفت و توانست دامنه قدرتش را تا موصل گسترش دهد. اما پس از قدرت گرفتن، نه نامه‌ای برای محمد بن حنفیه فرستاد و نه درمی. او حتی فرزند عمر بن سعد را به قتل رساند، در حالی که معلوم نیست آن فرزند واقعاً مقصر بوده و سزاوار قتل بوده باشد.

مجموع رفتارهای مختار و اقداماتی که در کوفه انجام داد، اعتراض عده‌ای را برانگیخت. این گروه مدعی بودند که سپاه مختار برای گرفتن انتقام ما از امویان آمده است، ولی اکنون امویان در شهر کوفه آزاد زندگی می‌کنند. مختار سرانجام تحت فشار افکار عمومی و به دنبال شورش مخالفانش، عده‌ای را به سزای اعمالشان رساند و سر شمر بن ذی‌الجوشن، عمر بن سعد و بعدها عبیدالله بن زیاد را به عنوان قاتلان امام حسین (علیه السلام) به مدینه فرستاد. اما آن‌گونه که پیش‌تر گفتیم، مجموعه اقدامات پیشین و پسین مختار، انگیزه اصلی او را که حمایت از اهل بیت (علیهم السلام) باشد، با تردید روبه‌رو می‌کند.

به نظر می‌رسد که مختار در این فرصت پدیدآمده و در نفرت عمومی مردم از امویان، به سودای دست‌یابی به قدرت، اقداماتی انجام داد و در ابتدا هم مایل بود که با عبدالله بن زبیر همکاری کند و به عنوان نماینده ابن‌زبیر به عراق برود، ولی ابن‌زبیر این را نپسندید و خود تنهایی به عراق رفت. به هر ترتیب، مختار از احساسات ضد اموی برای رسیدن به قدرت استفاده کرد و مجموع کارهای او در خدمت اهل بیت (علیهم السلام) نبود. جنبش مختار سرانجام به دست مصعب بن زبیر، برادر عبدالله بن زبیر، برچیده شد.

مهم‌ترین حوادث عصر خلافت امویان تا اواخر قرن اول هجری

در زمان امام سجاد (علیه السلام) عبدالله بن زبیر هم در مکه قدرتی پیدا کرد و جنبش زبیریان را به راه انداخت که بساط این جنبش سرانجام زیر فشار امویان برچیده شد. اما از مهم‌ترین نکات روزگار امامت امام سجاد (علیه السلام)، خلافت طولانی‌مدت عبدالملک بن مروان است.

پیش از عبدالملک بن مروان با به خلافت رسیدن مروان بن حکم، دوران تیره سفیانیان به سر رسید و خاندان مروانیان آغاز به کار کردند. عبدالملک بن مروان در دوران خلافت ۲۱ ساله خود، اقدامات اصلاحی - سیاسی دنیامحورانه قابل توجهی انجام داد. او فتوحات جدیدی را سامان داد و نوعی یکپارچگی مبتنی بر قدرت در جهان اسلام ایجاد کرد. قیامها و تحركات مخالفانی مانند خوارج، مختار و زبیریان در زمان او خاموش شد و شاید در زمان او برای نخستین بار، سکه به زبان عربی ضرب شد. در زمان خلافت عبدالملک پایه‌های تبدیل دیوانها در زبان فارسی و عربی و رسمیت یافتن زبان عربی به عنوان زبان جهان اسلام پی‌ریزی شد.

همچنین استقرار فردی به نام حجاج بن یوسف ثقفی در منطقه عراق و خون‌آشامیهای او در این منطقه به نفع امویان که به آرام کردن این منطقه انجامید نیز از جمله نکات مهم دیگر زمان امامت امام سجاد (علیه السلام) است.

امام سجاد (علیه السلام) در چنین فضایی از سال ۶۱ تا سال ۹۵ هجری امامت را عهده‌دار بودند که در جلسه آینده بیشتر در این باره سخن خواهیم گفت.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

تاریخ تسبیح

جلسه ہجدهم

دکتر محسن الویری

بررسی و تحلیل حیات سیاسی امام سجاد (علیه السلام)

اهداف درس

آشنایی با:

- ✓ شرایط سیاسی زمان امام سجاد (علیه السلام)؛
- ✓ اقدامات امام سجاد (علیه السلام).

مروری بر مباحث پیشین

در جلسه پیشین، با طرح مسائل شخصی امام سجاد (علیه السلام) و مباحثی مانند تاریخ ولادت، دلیل به شهادت نرسیدن حضرت در کربلا و شخصیت مادر ایشان، به مهم‌ترین حوادث روزگار امامت آن حضرت اشاره کردیم.

مقدمه

همان‌گونه که گذشت، امام سجاد (علیه السلام) پس از پشت سر نهادن حادثه تلخ کربلا، به همراه اسرای کربلا ابتدا به سوی کوفه، سپس دمشق و در پایان به مدینه رفتند. آن حضرت در مدینه اقدام سیاسی آشکاری نداشتند. حوادثی مانند ماجرای حرّه در مدینه، قیام توابین و قیام مختار در کوفه، خلافت عبدالملک بن مروان، روی کار آمدن مروانین و کنار رفتن سفیانیان و همچنین خلافت ولید بن عبدالملک، فرزند عبدالملک بن مروان و مجموع حوادث و اصلاحات دنیامحورانه‌ای که این دو خلیفه انجام دادند، فضای زندگی سیاسی و فرهنگی روزگار امام سجاد (علیه السلام) را شکل می‌دهند. شناخت فضای سیاسی و اجتماعی روزگار امام، برای آشنایی بهتر با رفتار آن حضرت که متناسب با شرایط جدید رخ می‌نماید، ضروری است؛ زیرا تا تحلیلی درست از فضای زندگی ائمه (علیهم السلام) نداشته باشیم، نمی‌توانیم رفتار آنها را به درستی درک و تحلیل کنیم.

گفتار نخست: تحلیل شرایط سیاسی دوران امام سجاد (علیه السلام)

تردید نیست که خط مشی سیاسی و فرهنگی امام سجاد (علیه السلام) حرکت رویارویانه با امویان بود، اما به راستی چرا امام سجاد (علیه السلام) به اقدامی آشکار، مستقیم و رویارویانه بر ضد امویان دست نزدند؟

در پاسخ به این سؤال باید گفت که امام سجاد (علیه السلام) در دوره پس از شهادت امام حسین (علیه السلام)، که حافظه مردم هنوز آکنده از محبت‌های پیامبر به ایشان بود، زندگی می‌کردند و در این دوره هیچ حادثه خاص و مهم دیگری رخ نداد. تنها دو جنبش توأین و مختار بود که سه یا چهار سال پس از حادثه عاشورا به وقوع پیوست و هر دو از جهاتی محل تأمل است و معلوم نیست که ائمه (علیهم السلام) این دو جنبش را تأیید کرده‌اند یا خیر؟

با نگاهی کلی به تاریخ حیات سیاسی امام سجاد (علیه السلام) درمی‌یابیم که حضرت حرکتی از نقطه صفر آغاز کردند. به دیگر سخن، ایشان همانند پیامبر بزرگوار اسلام، قبل از هر چیز به ارائه فهمی درست از توحید و نبوت برای مردم و توجه دادن مردم به مفاهیمی همچون امامت، مکتب اهل بیت و سنت و عترت پیامبر (صلی الله علیه و آله) پرداختند؛ مفاهیمی که تداوم‌بخش وحی و نبوت است و جایگاهی ویژه در دین دارد. در روزگار بازگشت مردم به آیین انحرافی اجداد خویش و در جامعه‌ای که اسلام فراموش شده بود و تنها ظاهری از آن به چشم می‌آمد، امام سجاد (علیه السلام) سعی داشتند تا مفهومی را به تازگی به مردم القا کنند؛ مفهوم مسلمانی و دینداری و مفهوم توحید، نبوت، امامت، تشیع و مسئولیت شیعه بودن.

حرکت امام سجاد (علیه السلام) از نقطه صفر به این مفهوم نیست که کار ایشان دقیقاً همان کاری بود که پیامبر (صلی الله علیه و آله) انجام دادند؛ زیرا شکی نیست که مردم در این فاصله با مفاهیمی همچون قرآن و نبوت آشنایی داشتند. در واقع، نوع اقدامات امام سجاد (علیه السلام) همانند اقدامات پیامبر (صلی الله علیه و آله) است و البته در مرتبه‌ای بالاتر. برای فهم بهتر این موضوع مثالی را بیان می‌کنیم. اگر شخصی پله‌های مارپیچ یک ساختمان را طی کند، به همان نقطه آغازین خود، ولی اندکی بالاتر از آن می‌رسد. اگر از بالا نگاه کنیم گویی شخص، بر یک مدار و محور مشخص حرکت می‌کند، اما هر مرحله نسبت به مرحله دیگر کامل‌تر است.

کار امام سجاد (علیه السلام) نیز این‌گونه بود. ایشان با توجه به ذهنیت توده مردم نسبت به اسلام و فراموشی یا فراموشاندن برخی از آموزه‌های دینی از سوی مردم یا حاکمان زر و زور و تزویر، به یادآوری آموزه‌های راستین پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و زدودن غبار غفلت و گرد جهالت از ذهن و اندیشه دینی جامعه پرداختند.

آن حضرت در پی زدودن زنگارهایی بودند که از زمان رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله) تاکنون بر قلبهای مردم نشسته بود و این زنگارها مانع درک و فهمی صحیح از آموزه‌های قرآن و عترت پیامبر (علیهم السلام) می‌شد.

با نگاهی اجمالی به مضامین دعاهای صحیفه سجادیه، درمی‌یابیم که ذکر صلوات در دعاهای مختلف آمده است. دلیل این همه تکرار صلوات در دعاهای حضرت چیست؟ آیا این امر اتفاقی است؟ مکن نیست که تکرار ذکر صلوات در دعاهای امام سجاد (علیه السلام) اتفاقی و بدون فلسفه باشد. صلوات شعاری است که سه مفهوم بنیادی توحید، نبوت و امامت را در بر دارد. بی‌شک درک درست توحید، به درک درست معاد می‌انجامد و درک معاد در دل توحید نهفته است و معاد نیز به گونه‌ای با نبوت در پیوند است.

امام سجاد (علیه السلام) با تحلیلی درست از شرایط زمانه دریافتند در جامعه‌ای که نیاز به امام احساس نشد، امام حسین (علیه السلام) به شهادت می‌رسد و اهل بیت ایشان به اسارت می‌روند و هیچ اتفاق اجتماعی یا سیاسی جامعه را تکان نمی‌دهد، نشانه‌های دین در چنین جامعه‌ای رو به خموشی است. از این رو، چنین جامعه‌ای را باید به همان شیوه پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) هدایت و رهبری کرد. حرکت را باید از همان

نقطه، ولی در سطحی دیگر آغاز نمود. باید مردم را در یک پله بالاتر با همان مفاهیم آشنا کرد و درک درستی از آموزه‌های دین به مردم القا نمود.

همان‌گونه که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در سالهای نخستین بعثت، در آغاز دعوت و تا پیش از تشکیل حکومت، به مبارزه‌ای آشکار و نظامی علیه مشرکان مکه دست نزدند، امام سجاد (علیه السلام) نیز در این دوره خود را درگیر مبارزه‌ای جدی و آشکار با امویان نکردند. پیامبر (صلی الله علیه و آله) در نقطه آغازین حرکت دینی خود، کارهای فرهنگی را بر کارهای سیاسی مقدم کردند. ایشان زیرساختهای فرهنگی را تقویت کردند تا در مراحل بعد بر اساس آنها، بنیان سیاست نهاده شود. امام سجاد (علیه السلام) نیز به تقویت بنیانهای فرهنگی و شکل‌گیری زیرساختهای آن پرداختند تا بنیان سیاسی در مرحله بعد شکل گیرد. اگر از این نگاه به اقدامات سیاسی امام باقر (علیه السلام) و به ویژه امام صادق (علیه السلام) بنگریم، پی‌می‌بریم که اقدامات ایشان دقیقاً بر پایه بنیانهایی بود که امام سجاد (علیه السلام) پی‌ریزی کرده بودند.

گفتار دوم: امام سجاد (علیه السلام) و تبیین آموزه‌های دینی

اصلی‌ترین وظیفه امام به عنوان راهبر و راهنمای امت، آگاهی‌بخشی، تبیین آموزه‌های دینی و هدایت توده جامعه به مسیری روشن و آینده‌ای تابناک است. امام سجاد (علیه السلام) به شیوه‌های مختلفی این کار را انجام دادند. بخشی از فعالیتهای ایشان در این راستا متوجه تبیین مفاهیم اصلی توحید، نبوت و امامت بود.

الف) روش نخست: رویارویی با افراد خاص

در تمامی جوامع و در همه دوره‌های تاریخی و عصرها و نسلها، افراد خاصی وجود دارند که به دلیل نداشتن درک درست از یک موضوع، تصورات خاصی پیدا می‌کنند. بهترین شیوه در برخورد با این افراد، تبیین درست و بنیادین مفاهیم به تناسب توان فکری و ظرفیت وجودی آنها است. در روزگار امام زین العابدین (علیه السلام) نیز چنین افرادی بودند و امام با همین شیوه با آنان بحث می‌کردند. برای نمونه، در آن زمان محمد بن حنفیه، برادر ناتنی حسنین (علیهما السلام)، بر این باور بود که پس از شهادت امام حسین (علیه السلام)، او باید به امامت برسد و بر همین پایه در اوایل امامت امام سجاد (علیه السلام) داعیه امامت داشت. به باور او، چون او برادر امام حسین و از امام سجاد (علیهما السلام) بزرگ‌تر بود، در امامت بر امام سجاد (علیه السلام) اولویت داشت؛ از این رو، تبیین امر امامت برای محمد بن حنفیه از راه استدلال و تبلیغ مناسب نبود. در روایتی^۱ آمده است که امام سجاد (علیه السلام) پس از چند بار صحبت با محمد بن حنفیه و نپذیرفتن امامت امام سجاد (علیه السلام) از سوی او، امام او را به کنار حجرُ الأسود بردند و خطاب به محمد بن حنفیه گفتند که من با حجرُ الأسود سخن می‌گویم و سنگ نیز پاسخ من را می‌دهد. اگر تو امام هستی، تو هم این‌گونه با سنگ

۱. ظاهر این روایت، با معیارهای سنجش روایت، قابل اعتماد است.

سخن بگوی. هنگامی که ابن حنفیه این معجزه را از حضرت دید، امامت امام سجاد (علیه السلام) را پذیرفت و دانست که خود شایسته امامت نیست.

ب) روش دوم: رویارویی با عموم مردم

گذشته از افراد خاص، امام در رویارویی با عموم مردم نیز متناسب با فضای فکری - فرهنگی و سیاسی آن زمان، شیوه‌های ویژه‌ای را در پیش گرفتند. مهم‌ترین روش امام (علیه السلام) در مواجهه با عموم مردم، استفاده از ابزار دعا بود که پیش‌تر در این باره به اندازه کافی مطالبی بیان شد. یکی از ویژگی‌های خاص دعاهای امام سجاد (علیه السلام) نیز تکرار ذکر شریف صلوات بود که خود روشی منحصر به فرد است. این روش، متناسب با خفقان سیاسی - اجتماعی امویان بود که هیچ کس را یارای اعتراض به حاکمیت و حکومت وقت نبود. در چنین شرایطی رویارویی سیاسی مستقیم با امویان نتیجه‌بخش نبود.^۲ در ظاهر در دعاهای امام سجاد (علیه السلام) غیر از عبادت و مناجات با خدا چیزی دیده نمی‌شود، اما در ورای خلوت‌های امام با خداوند و واگویه دعای خود با خداوند در میان مردم، تبلیغ دین و ترویج آموزه‌های اسلامی نهفته است. این روش، برای مطرح ساختن مفاهیم بنیادی دینی به ویژه در موضوع توحید، نبوت و امامت بسیار مناسب بود.^۳

ج) روش سوم: بهره‌گیری از شیوه‌های تبلیغی

۱- تربیت غلامان و بردگان

با وجود حاکمیت فضای سیاسی سنگین اختناق و سکوت، امام سجاد (علیه السلام) فراتر از شیوه‌های خاص و نهانی، از برخی شیوه‌های تبلیغی مرسوم و معهود نیز استفاده می‌کردند. ایشان با تربیت غلامان و بردگان، حمایت سیاسی و اجتماعی از دوستان اهل بیت و نگارش کتاب در ترویج اندیشه مکتب پیامبر، به نشر تعالیم راهگشای وحیانی و آموزه‌های نبوی می‌پرداختند.

یکی از شیوه‌های امام در تبیین مکتب اهل بیت، مفهوم و جایگاه امامت و بازفهمی مفاهیم بنیادی دینی خرید برده و آزاد کردن آنها بود. در نگاه نخست، این اقدام؛ حرکتی انسان‌دوستانه به نظر می‌رسد که تنها هدف آن،

۲. منظور از اینکه امام کار فرهنگی می‌کردند و رویارویی مستقیم سیاسی با امویان نداشتند این نیست که امام به امویان دل سپردند و با آنان همراهی و همدلی داشتند، بلکه امام با تقویت زیرساخت‌های فرهنگی، کار سیاسی خودشان را انجام می‌دادند و در عین حال متوجه فرصت‌های مناسب نیز بودند.

۳. مجموعه ادعیه امام سجاد (علیه السلام) که گردآوری شده است، در قالب صحیفه سجادیه و مشتمل بر ۵۴ دعا است، ولی به تازگی پژوهشی از سوی یکی از فضلاء حوزه علمیه قم درباره تعداد این ادعیه انجام شده است که تعداد آن را به ۲۷۰ دعا رسانیده است. اهمیت این نکته از آن رو است که تنها به استناد ۵۴ دعای باقی‌مانده از امام سجاد (علیه السلام) در صحیفه سجادیه متعارف نمی‌توان به درک درستی از تمامی ابعاد اندیشه امام دست یافت. طبیعتاً با شمارشی که به تازگی صورت گرفته و تعداد بیشتری از این ادعیه گردآوری شده است، آسان‌تر و دقیق‌تر می‌توان به فهم رابطه امام سجاد (علیه السلام) با محیط پیرامون خود و تحلیل موضع‌گیری آن حضرت پرداخت.

آزاد کردن برده‌ها است. اما این کار، یکی از برنامه‌های متداول امام و یک اقدام سنجیده و حساب‌شده بود. امام با خریدن برده‌ها آنها را تربیت می‌کردند. آنان که در محیط زندگی امام رفت و آمد داشتند از نزدیک با سلوک امام و افکار و اندیشه‌ها و ابعاد شخصیتی آن حضرت آشنا می‌شدند و پس از آزادی به تبلیغ سیره و روش امام سجاد (علیه السلام) می‌پرداختند.

با نظر به گزارشهای تاریخی از رفتارهای امام سجاد (علیه السلام) با دیگران و به ویژه با بردگان، این واقعیت رخ می‌نماید که راوی بسیاری از این گزارشها برده‌های امام هستند، راویانی که در بخشی از حیات خود توفیق معاشرت با امام را پیدا کرده بودند.

این روش به گونه‌ای بود که حساسیت سیاسی برای دستگاه خلافت ایجاد نمی‌کرد؛ هرچند یک کار فرهنگی بود و کار فرهنگی نیز ارتباطی تنگاتنگ با کار سیاسی دارد. در واقع ظرافت شیوه امام نیز در همین بود که بدون هیچ برخوردی با دستگاه سیاست، کار فرهنگی خود را انجام می‌دادند. از این رو بود که امام سجاد (علیه السلام) حرکت از نقطه صفر و کار فرهنگی را برگزیدند؛ زیرا کار فرهنگی پوششی مناسب برای برخی اقدامات سیاسی بود.

۲- حمایت از فرزاد

یکی دیگر از اقدامات امام در این راستا، که نشان‌دهنده بصیرت ایشان برای بهره‌مندی از فرصتهای سیاسی است، حمایت آن حضرت از فرزاد، شاعر اموی، بود.

در سالی که هشام بن عبدالملک به حج آمد^۴ روزی برای انجام اعمال حج وارد مسجدالحرام شد، اما ازدحام جمعیت مانع از این شد که او به راحتی حج گزارد. از این رو، در کناری ایستاده بود تا اندکی خلوت شود. در این زمان شخصی آمد و مردم راه را برای او باز کردند و اجازه دادند که او اعمالش را تمام نماید و استلام حجر انجام دهد. یکی از امویان که این صحنه را دید از هشام پرسید این مرد کیست؟ هشام گفت: نمی‌دانم. فرزاد، شاعر اموی که در آنجا حاضر بود، می‌دانست هشام این شخص را می‌شناسد، اما از سر کینه و بغض و حسد نام او را بر زبان نمی‌آورد؛ از این رو، قصیده معروف خود را که به قصیده میمی^۵ معروف است، در وصف امام سرود:

هَذَا الَّذِي تَعْرِفُ الْبَطْحَاءُ وَطَأَتْهُ
وَالْبَيْتُ يَعْرِفُهُ وَالْحِلُّ وَالْحَرَمُ

او کسی است که سرزمین بطحاء صدای پایش را می‌شناسد و خانه خدا و منطقه حل [منطقه اطراف حرم] و منطقه حرم او را می‌شناسند.

هشام، فرزاد را به دلیل این اشعار از نزد خویش راند و دستور داد که او را در منطقه‌ای زندانی و تمامی دریافتیهایش را از خزانه امویان قطع کنند. امام سجاد (علیه السلام) در این شرایط از فرزاد حمایت کردند و برایش پول فرستادند.^۶ این گونه، امام از فرصتهای پیش آمده به نحو شایسته استفاده می‌کردند.

۴. البته به نظر می‌رسد این ماجرا مقارن با ایام خلافت هشام نبوده است چون در ایام خلافت هشام، امام سجاد (علیه السلام) از دنیا رفته بودند. به نظر می‌رسد که هشام در این ماجرا به عنوان شاهزاده اموی به حج آمده بود.

۵. البته شاید این قصیده افزوده‌هایی در دوره‌های بعدی داشته، ولی دست کم هفت یا هشت بیت این قصیده از آن فرزاد است.

۶. فرستادن پول برای فرزاد از سوی امام سجاد (علیه السلام) خود ماجرای دیگر است. امام برای فرزاد مقداری پول فرستادند، اما فرزاد آن را نپذیرفت و برگردانید. امام (علیه السلام) دوباره این پول را برای فرزاد فرستادند و فرمودند: اگر ما به کسی چیزی بدهیم، پس نمی‌گیریم.

۳- نگارش رساله حقوق

یکی دیگر از اقدامات امام سجاد (علیه السلام) که شایسته توجه است، نوشته‌ای از ایشان است که به رساله الحقوق معروف شده است. امام با شناخت ضرورت زمان و استفاده از فرصت فراهم شده به نگارش کتابی دست زدند تا از این رهگذر، اندیشه‌های درست مکتب اهل بیت (علیهم السلام) را به جامعه منتقل کنند.

دو نکته

اینک پس از مرور اجمالی بر حیات سیاسی امام سجاد و اشاره به گوشه‌ای از فعالیتها و اقدامات آن حضرت با ذکر دو نکته کلی گفته‌های خود را درباره حوادث روزگار امامت امام سجاد (علیه السلام) به پایان می‌بریم. الف) در روزگار پس از شهادت امام حسین (علیه السلام) و تقریباً تا پایان قرن اول هجری، رابطه علویان و عباسیان، در مجموع رابطه خوبی بود و هنوز مرزی بین این دو ایجاد نشده بود. علویان و عباسیان، در بسیاری از صحنه‌ها همراه هم بودند و محوریت امام سجاد (علیه السلام)، یا اعتبار و نفوذ افرادی مانند محمد بن حنفیه برای عباسیان محترم بود.

اما از اوایل قرن دوم هجری رفته رفته مسائلی پیش آمد که مرز بین این دو گروه سیاسی از یکدیگر جدا شد. در سال ۱۳۲ هجری، با برچیده شدن خلافت امویان به دست عباسیان، حکومت موضعی ضد علوی پیدا کرد. اما روزگار امامت امام سجاد (علیه السلام)، یعنی اواخر قرن اول هجری، دوره همراهی عباسیان با علویان است و این موضوع اهمیتی ویژه دارد که باید در پژوهشهای تاریخی بدان توجه کرد.

ب) در پایان امامت امام سجاد (علیه السلام)، تشیع در نگاهی کلی، افزون بر مدینه در مناطقی دیگر، مانند عراق، به ویژه کوفه و اطراف آن نیز رفته رفته به عنوان جنبشی شناخته شده درآمد. تفاوت میان عباسیان و علویان در شهر کوفه به دلیل ظرفیتهای خاص آن شهر رقم خورد و کم کم گروهی از مردم، نه تنها مردمی که در مدینه زندگی می‌کردند، به عنوان گروه شیعه شناخته شدند. بعدها امام باقر و امام صادق (علیهم السلام) از ظرفیتهای و بسترهای به وجود آمده در نواحی ایران استفاده کردند و حرکت و جنبش عمومی شیعه تشکیل شد.

کوتاه سخن آنکه، امام سجاد (علیه السلام) از مبارزه و رویارویی آشکار سیاسی با امویان پرهیز داشتند و از نظر ایشان، تقویت زیرساختها اولویت داشت. به این ترتیب روزگار امامت امام سجاد (علیه السلام) صرف ساختن و تقویت بنیانهای فرهنگی شد تا ائمه پس از ایشان (علیهم السلام) بتوانند بر اساس آن حرکت امامت را ادامه دهند.